

مطالعات باستان‌شناسی

فصلنامه مطالعات باستان‌شناسی پارسه (بارویکرد علمی - پژوهشی)
شاپای چاپی: ۵۰۴۸-۲۶۴۵، الکترونیکی: ۵۷۰۶-۲۶۴۵ | سال اول | شماره ۱ | پاییز ۱۳۹۶



- | | |
|--------|--|
| ۹-۱۹ | شناسایی محوطه‌ای از دوره پارینه‌سنگی میانی در جوار تپه قلاکمندبگ، هرسین
 سیروان محمدی قصریان و خلیل‌الله بیک محمدی |
| ۲۱-۳۳ | پارک غربی تاق‌بستان، محوطه‌ای نویافته در غرب زاگرس مرکزی، کرمانشاه
 محمدامین میرقادری و علی هژبری |
| ۳۵-۴۸ | برد پَنیرو: ایستگاه یا استقرارگاه آغازنگارشی در شمال خوزستان
 مرتضی حصار، حسن اکبری و علیرضا سرداری‌زارچی |
| ۴۹-۶۰ | پژوهش‌های باستان‌شناسی گورستان عصرآهن گندآب شه‌میرزاد، استان سمنان
 عبدالمطلب شریفی‌هولایی |
| ۶۱-۷۴ | بحثی درباره کاربری بنای تاریخی کنگاور
 احمد حیدری |
| ۷۵-۸۶ | کرکوی، آتش پیروز بهرام در سگستان
 رضا مهرآفرین و زهیر واثق عباسی |
| ۸۷-۹۸ | سازهای ایرانی در اشعار ابو نواس شاعر عرب
 یعقوب محمدی‌فر، فرامرز میرزایی و مریم رحمتی‌ترکاشوند |
| ۹۹-۱۱۱ | مروری بر فلزگری کهن مس (آرکئومتالورژی مس) در منطقه هلیل‌رود
(براساس داده‌های حاصل از پتروگرافی و ژئوشیمی سرباره‌های ذوب‌فلز باستانی)
 سیدمحمد امین امامی |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات باستان‌شناسی

فصلنامه مطالعات باستان‌شناسی پارسه
(با رویکرد علمی-پژوهشی)

شماره شاپای چاپی: ۵۰۴۸-۲۶۴۵
شماره مجوز ارشاد: ۷۹۶۱۰

شیوه‌نامه نگارش مقالات نشریه «مطالعات باستان‌شناسی پارسه»

۱. موضوع مقالات در زمینه‌های گوناگون باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران، فرهنگ‌های همجوار مرتبط و تطبیقی با ایران و مطالعات میان‌رشته‌ای مورد پذیرش است.
۲. مقاله‌های ارسالی بایستی تحقیقی و نو بوده و نباید پیش‌تر در نشریه‌ای دیگر یا مجموعه مقالات همایش‌ها چاپ شده و یا هم‌زمان برای مجله‌ای دیگر ارسال شده باشند.
۳. گزارش‌های علمی فعالیت‌های میدانی و آزمایشگاهی بایستی در چارچوب شیوه‌نامه نشریه تنظیم شوند.
۴. مقاله‌های مشترک پژوهشی بایستی با ذکر عنوان طرح تحقیقاتی و با قید شماره طرح و نام مؤسسه سفارش دهنده باشند.
۵. مقاله اگر مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد و یا رساله دکتری باشد، قید گردد؛ و چاپ این‌گونه مقاله‌ها به شرط نو بودن موضوع، بلامانع است.
۶. نشریه از چاپ مقالات ترجمه‌شده معذور است.
۷. مقاله باید در حوزه تخصصی نویسنده یا نویسندگان باشد.
۸. مسئولیت مطالب مطرح‌شده در مقاله به‌عهده نویسنده مسئول یا نویسندگان است.

شیوه نگارش مقالات

- مشخصات نویسنده/ نویسندگان: این صفحه باید بدون شماره، شامل عنوان کامل مقاله (عنوان مقاله باید کاملاً گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد)، نام و نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان، همراه رتبه علمی، نام مؤسسه یا محل اشتغال، نشانی، شماره تماس و پست الکترونیکی باشد.
 - چکیده فارسی: حداکثر در ۳۰۰ کلمه، با ذکر عنوان مقاله و کلیدواژگان (سه تا پنج کلمه) در یک صفحه جداگانه تنظیم گردد؛ چکیده فارسی باید به‌تنهایی بیان‌کننده تمام مقاله و شامل: طرح و بیان مسأله، اهداف و ضرورت پژوهش، پرسش و فرضیه (اصلی) پژوهش، روش تحقیق و مهم‌ترین یافته‌ها و نتیجه‌گیری باشد.
 - مقدمه: شامل طرح و بیان مسأله، اهداف و ضرورت پژوهش، پرسش و فرضیه (اصلی و فرعی) پژوهش، به‌صورت جامع و در یک صفحه تنظیم شده باشد.
 - روش تحقیق.
 - پیشینه تحقیق.
 - متن مقاله: شامل مبانی نظری، مطالعات و بررسی‌ها، یافته‌ها و نتیجه‌گیری تحقیق باشد.
 - نتیجه تحقیق: باید به‌گونه‌ای منطقی و مستدل همراه با جمع‌بندی موارد طرح‌شده و شامل پاسخ به سؤال و بررسی فرضیات تحقیق در قالب ارائه یافته‌های پژوهش باشد.
 - سیاست‌گذاری: قدردانی از همکاری و راهنمایی کسانی‌که در تدوین مقاله نقش داشته‌اند (در صورت تمایل).
 - پی‌نوشت: شامل برابر نهادهای انگلیسی و توضیحات ضروری درباره اصطلاحات و مطالب مقاله است که باید به‌ترتیب شماره در متن و به‌صورت پی‌نوشت در انتهای مقاله درج گردد (از درج هرگونه پانویست در داخل متن خودداری شود).
 - کتاب‌نامه (منابع و مأخذ): به‌ترتیب حروف الفبا و برحسب نام خانوادگی نویسنده مرتب گردد (فارسی و لاتین).
- بخش انگلیسی: این بخش باید به‌همراه مقاله در یک فایل جداگانه (Word) سه دفتر نشریه ارسال شود؛ که دربردارنده مشخصات نویسندگان و ترجمه کاملی از خلاصه مقاله (به‌صورت مقاله‌ای کوتاه) در ۱۰۰۰ کلمه، شامل: چکیده (۳۰۰ کلمه و شامل: طرح و بیان مسأله، اهداف و ضرورت پژوهش، پرسش و فرضیه (اصلی) پژوهش، روش تحقیق و مهم‌ترین یافته‌ها و نتیجه‌گیری)، مقدمه (۳۰۰ کلمه و شامل: طرح و بیان مسأله، اهداف و ضرورت پژوهش، پرسش و فرضیه (اصلی و فرعی) پژوهش، به‌صورت جامع)، متن مقاله (۳۰۰ کلمه)، نتیجه‌گیری (۱۰۰ کلمه) و تمامی منابع فارسی (منابع فارسی نیز باید به‌صورت ترجمه شده) و انگلیسی مورد استفاده در تحقیق باشد.

شیوه تنظیم مقالات

- متن مقاله: متن مقاله با تمام اطلاعات (متن، عکس/ تصاویر، نقشه، طرح، جدول و نمودار)، حداکثر در ۲۰ صفحه یک‌رو A4 (در هر صفحه ۲۴ سطر، متن فارسی با قلم B-Mitra اندازه ۱۳ و فاصله سطرها ۱٫۵ پوینت، پی‌نوشت فارسی با اندازه ۱۰؛ مطالب انگلیسی (رفرنس و...) با قلم Times New Roman اندازه ۱۲؛ و پی‌نوشت انگلیسی با اندازه ۸) تنظیم گردد. تأکید می‌شود در مجموع، بخش فارسی مقاله (چکیده، مقدمه، بدنه، نتیجه‌گیری و رفرنس‌ها) نباید بیشتر از ۷۰۰۰ کلمه باشد.
- تصاویر، نمودار، طرح‌ها و جداول: حداقل و حداکثر استفاده از تعداد ضروری تصویر، نمودار و جدول در مقاله حائز اهمیت است که باید با کیفیت مناسب (تصاویر با دقت ۳۰۰ dpi و با فرمت jpg)، ذکر منبع و تعیین محل مناسب باشند (تأکید می‌شود در مجموع، تعداد: عکس/ تصاویر، نقشه، طرح، جدول و نمودار، نباید بیشتر از ۱۵ مورد باشد).
- عنوان جدول: بالا سمت راست به‌همراه مأخذ آن آورده شود (اگر جدول توسط نویسنده یا نویسندگان تنظیم شده باشد باید سال آن درج شود؛ مثال: (مأخذ: نگارنده / نگارندگان، ۱۳۹۶).
- عنوان تصاویر، نمودار و طرح‌ها: پایین سمت راست به‌همراه مأخذ آن آورده شود (اگر تولید تصاویر، نمودار و طرح‌ها توسط نویسنده یا نویسندگان تنظیم شده باشند باید سال آن درج شود؛ مثال: (مأخذ: نگارنده / نگارندگان، ۱۳۹۶)).

شیوه ارجاعات

• درون‌متنی فارسی و انگلیسی:

- الف) ارجاع با یک نویسنده: (نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار: صفحه)، مثال: (نیکامی، ۱۳۹۶: ۲۷) و (Niknami, 2017: 27).
- ب) ارجاع با دو نویسنده: (نام خانوادگی نویسندگان، سال انتشار: صفحه)، مثال: (نیکامی و حصاری، ۱۳۹۶: ۲۷) و (Niknami & Hessari, 2017: 27).
- ج) ارجاع با سه نویسنده و یا بیشتر: (نام خانوادگی نویسندگان، سال انتشار: صفحه)، مثال: (نیکامی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۷) و (Niknami et al., 2017: 27).

• پایان‌متنی (کتاب‌نامه):

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده / نویسندگان (سال انتشار). *عنوان کتاب* (ایتالیک). جلد، نام مترجم یا مصحح، محل انتشار: نام ناشر، نوبت چاپ.

مثال: الف) ارجاع با یک نویسنده: شیپمان، کلاوس (۱۳۸۳). *تاریخ شاهنشاهی ساسانی*. ترجمه فرامرز نجدسمیعی، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی، چاپ اول.

ب) ارجاع با دو نویسنده و یا بیشتر: مهریار، محمد و کبیری، احمد (۱۳۸۳). *کنکاش در معبد/ناهیتا کنگاور*. تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، چاپ اول.

- Coon, C. S. (1951). *Cave Explorations in Iran*, 1949. Philadelphia: The University Museum, University of Pennsylvania.

مقاله:

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده / نویسندگان (سال انتشار). «عنوان مقاله» (داخل گیومه). *عنوان مجله* (ایتالیک). محل نشر، شماره دوره یا سال مجله، شماره مجله، صفحه‌های مقاله در مجله.

مثال:

الف) ارجاع با یک نویسنده: خسروزاده، علیرضا (۱۳۹۲). «محوطه‌ها و استقرارهای اشکانی جزیره قشم». دو فصلنامه علمی-پژوهشی *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*. گروه باستان‌شناسی دانشکده هنر و معماری دانشگاه بوعلی‌سینا، دوره سوم، شماره ۵، پاییز و زمستان، صص: ۷۹-۱۰۰.

ب) ارجاع با دو نویسنده و یا بیشتر: مترجم، عباس و بلمکی، بهزاد (۱۳۸۸). «بررسی و تحلیل استقرارهای اشکانی دامنه‌های شمالی الوند (همدان)». *مجله مطالعات باستان‌شناسی*. دانشگاه تهران، دوره ۱، شماره ۱، تابستان و پاییز، صص: ۱۵۳-۱۳۵.

- Burney, Ch. (1975). "Excavations at Haftavan Tepe 1973: Fourth Preliminary Report". *Iran*, Vol. XIII, pp. 149-164.

پایان‌نامه، رساله و گزارشات:

نام خانوادگی نویسنده، نام نویسنده / نویسندگان (سال انتشار). «عنوان پایان‌نامه، رساله و گزارشات (داخل گیومه)». محل انجام پژوهش: نام دانشگاه یا دستگاه (منتشر نشده).

مثال پایان‌نامه یا رساله: رضالو، رضا (۱۳۸۶). «ظهور جوامع با ساختار پیچیده سیاسی و اجتماعی در دوران مفرغ جدید در حوزه جنوبی رود ارس با بررسی موردی داده‌های باستان‌شناسی قلعه خسرو». رساله دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).

مثال گزارش: محمدی‌فر، یعقوب و مترجم، عباس (۱۳۸۲). «گزارش بررسی باستان‌شناسی تویسرکان». همدان: آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان همدان، (منتشر نشده).

چاپ نهایی مقاله مشروط به تصویب نهایی هیأت تحریریه و تأیید داوران نشریه است.

مطالعات باستان‌شناسی



فصلنامه «مطالعات باستان‌شناسی پارسه» دارای پروانه انتشار شماره ۷۹۶۱۰ به تاریخ ۱۳۹۶/۰۴/۲۶ از کمیسیون بررسی نشریات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌باشد.

مقالات مندرج لزوماً دیدگاه نشریه «مطالعات باستان‌شناسی پارسه» نبوده و مسئولیت محتوای مقالات برعهده نویسندگان محترم است. استفاده از مطالب و کلیه تصاویر نشریه با ذکر منبع، بلامانع است.

پست الکترونیکی: mbp.journal@gmail.com

نشانه الکترونیکی: journal.richt.ir/mbp

نشانی: تهران، خیابان امام خمینی، خیابان باستیون، بن بست وکیل الدوله، پلاک ۴، واحد ۸، کدپستی:

۱۱۱۳۸۵۵۴۶۸

تلفکس: ۰۲۱-۶۶۹۶۴۰۶۵

مطالعات باستان‌شناسی

فصلنامه مطالعات باستان‌شناسی پارسه

(با رویکرد علمی-پژوهشی)

سال اول || شماره ۱ || پاییز ۱۳۹۶

صاحب امتیاز: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

مدیر مسئول و سردبیر: مرتضی حصارى

شماره مجوز ارشاد: ۷۹۶۱۰

با همکاری: دانشگاه بوعلی‌سینا، دانشگاه علم و فرهنگ، و دانشگاه برلین.

هیأت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

علیرضا انیسی

دانشیار گروه مرمت بنا و بافت‌های تاریخی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

راینهارد برنیک

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه برلین

سوزان پلاک

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه برلین

هالی پیتمن

استاد گروه تاریخ هنر دانشگاه پنسلوانیا

مرتضی حصارى

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان و پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

رضا رضالو

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه محقق اردبیلی

محمد ابراهیم زارعی

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی‌سینا

آرکادیوش سولتیشیاک

استاد گروه انسان‌شناسی زیستی (/جسمانی باستان) دانشگاه ورشو

عباس مترجم

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی‌سینا

محمد مرتضایی

دانشیار گروه باستان‌شناسی دوران اسلامی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

یعقوب محمدی‌فر

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی‌سینا

نیما نظافتی

استادیار گروه زمین‌شناسی و ژئوفیزیک دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

کمال‌الدین نیکنامی

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

مدیر داخلی: حسن اکبری

مدیر اجرایی: خلیل‌الله بیک محمدی [طیله]

طراح لوگو و نشانه: جمشید ملاپور

ویراستار ادبی فارسی: لیلا کردبچه

ویراستار انگلیسی: مهدی حیدری

مطالعات باستان‌شناسی	فصلنامه مطالعات باستان‌شناسی پارسه (با رویکرد علمی-پژوهشی)
۱-۱۸	شناسایی مجموعه‌های از دوره پارینه‌سنگی جهانی در دوار تپه فلاکندنگ، هرسین (آسیان محمدی‌نورانی و علیرضا انیسی)
۲۱-۲۳	پارک غربی قزوین، مجموعه‌های نوبله در غرب (آرسن‌میری، کریم‌نژاد، محمدنصیر میرزایی و علی‌حزینی)
۲۵-۳۸	تپه‌های سنگواره‌ها (سنگواره‌های فسیل‌دار) در شمال خوزستان (محمّد حسن، حسن‌الحق و محبت‌نورانی)
۴۱-۶۰	پژوهش‌های باستان‌شناسی گورستان صخره‌نقش کتاب شهیدزاد استان مازان (احمدعلی شریفی)
۶۱-۷۱	بجلی دیرباز (کربلای بلی) تاریخی کنگر (احمد خدیو)
۷۵-۸۲	آزکون، نقش پیروز بهرام در سنگستان (رضا مهرنور و علیرضا انیسی)
۸۳-۹۸	سازمانی ایرانی در دهان لوتی‌ها (سازمانی) (محمّد محمدی‌فر، فرامرز میرزایی و مهدی رحمتی‌نژاد)
۹۹-۱۱۱	دوره پارینه‌سنگی (پارینه‌سنگی) در منطقه خلیج فارس (آرامش‌داده‌های جابلی و زورگرانی و زورگرانی سرزده‌های نوب‌سنگستانی، سیدمحمد امین‌دانی)

داوران و همکاران این شماره:

- دکتر احمد چایچی امیرخیز
- دکتر مصیب امیری
- دکتر کریم حاجی زاده باستانی
- دکتر مرتضی حصارى
- دکتر محمدابراهیم زارعی
- دکتر امید عودباشی
- دکتر عباس مترجم
- دکتر کمال الدین نیکنامی
- دکتر علیرضا سرداری زارچی
- دکتر لیلی نیاکان
- دکتر آرش لشکری
- دکتر عباس نامجو





فهرست مقالات

شناسایی محوطه‌ای از دوره پارینه سنگی میانی در جوار تپه فلاکمندبگ، هرسین
|| سیروان محمدی قصریان و خلیل الله بیگ محمدی ||

۹-۱۹

پارک غربی تاق بستان، محوطه‌ای نویافته در غرب زاگرس مرکزی، کرمانشاه
|| محمدامین میرقادر و علی هژبری ||

۲۱-۳۳

برد پَنیِر: ایستگاه یا استقرارگاه آغازنگارشی در شمال خوزستان
|| مرتضی حصار، حسن اکبری و علیرضا سرداری زارچی ||

۳۵-۴۸

پژوهش‌های باستان‌شناسی گورستان عصر آهن گندآب شهمیرزاد، استان سمنان
|| عبدالمطلب شریفی هولایی ||

۴۹-۶۰

بحثی درباره کاربری بنای تاریخی کنگاور
|| احمد حیدری ||

۶۱-۷۴

کرکوی، آتش پیروز بهرام در سکستان
|| رضا مهرآفرین و زهیر واثق عباسی ||

۷۵-۸۶

سازهای ایرانی در اشعار ابو نواس شاعر عرب
|| یعقوب محمدی فر، فرامرز میرزایی و مریم رحمتی ترکاشوند ||

۸۷-۹۸

مروری بر فلزگری کهن مس (آرکئومتالورژی مس) در منطقه هلیل رود
(براساس داده‌های حاصل از پتروگرافی و ژئوشیمی سرباره‌های ذوب فلز باستانی)

|| سیدمحمد امین امامی ||

۹۹-۱۱۱

آغاز راه

تاریخ سرزمین ایران دارای فرهنگ و تمدن غنی بشری گسترده و همواره در تاریخ نقش آفرین بوده است. مفهوم و مقصود رشته باستان شناسی، ارائه راه حل و بستری مناسب جهت شناخت این نقش آفرینی و تاریخ گذشته ایران و چگونگی تحولات، تأثیر و تأثرات فرهنگی آن در بستر تاریخ و فرهنگ های همجوار خود بوده است.

حداقل قریب به سه دهه از حرکت های گسترده و فعالیت های چشمگیر میدانی در حوزه باستان شناختی و انتشار برآیند پژوهش های آن، به واسطه حضور باستان شناسان ایرانی می گذرد. انتشار بخشی از این یافته های میدانی برعهده نشریات تخصصی و علمی است و همان گونه که مطلع هستیم، تعداد نشریاتی که با محوریت موضوعات باستان شناختی و با رویکرد علمی-پژوهشی در مجامع علمی ایران منتشر می شوند، به تعداد انگشتان یک دست هم نمی رسد و انتشار بایسته و شایسته یافته های باستان شناختی و مطالعات میان رشته ای و مرتبط با آن، همچنان مهجور مانده است؛ این کمیت، قطعاً ضعفی در انتشار و ارتقاء کیفی این دانش (باستان شناسی) محسوب می شود؛ بنابراین رضایت مندی در شرایطی می تواند برای باستان شناسی و باستان شناسان فراهم آید که یافته های باستان شناختی به عنوان مقالات علمی-پژوهشی در مجامع علمی، منتشر شود و در اختیار علاقمندان و پژوهشگران قرار گیرد.

خداوند متعال را شاکریم که توفیق آن حاصل شد تا در راستای نیل به چنین اهدافی، گامی دیگر در اعتلای فرهنگ سرزمین کهنسال ایران برداریم. نشریه «مطالعات باستان شناسی پارسه» با مجوز رسمی از اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی در تابستان سال جاری، ثبت شد و نشر آن، با موضوع مقالات در زمینه های گوناگون باستان شناسی و تاریخ هنر ایران، مطالعات تطبیقی با آن و مطالعات میان رشته ای، در قالب «فصلنامه» آغاز گردیده و در اختیار پژوهشگران باستان شناس و علاقمندان در رشته های مرتبط قرار خواهد گرفت. امید است این امر خطیر با همکاری پژوهشگران و نویسندگان، و همراهی همکاران گرانمایه در هیأت تحریریه و سایر دست اندرکاران نشریه، جایگاه والای آن را در جامعه علمی باستان شناسی کشور تثبیت کرده و ارتقاء ببخشد و در آینده ای نزدیک شاهد اخذ درجه علمی-پژوهشی فصلنامه «مطالعات باستان شناسی پارسه» از کمیسیون بررسی نشریات علمی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری باشیم و زحمات مجموعه دست اندرکاران آن، به بار نشیند. لازم به ذکر است که این نشریه با همکاری «پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری»، «دانشگاه بوعلی سینا»، دانشگاه علم و فرهنگ، و «دانشگاه برلین» به چاپ خواهد رسید.

به امید روزی که دانش باستان شناسی ایران به جایگاه والای خود برسد؛ ان شاء الله.

مرتضی حصاری
مدیر مسئول و سردبیر
فصلنامه «مطالعات باستان شناسی پارسه»

سرآغاز سخن

با اشراف به اهداف تشکیل پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری و در راستای تحقق آن، و همچنین فراهم ساختن بستری مناسب برای انتشار فعالیت‌های پژوهشی، به‌ویژه آثاری که ماحصل مشترک پژوهشگاه و مؤسسات تحقیقاتی و آموزشی در انتشار جستارهای علمی-پژوهشی که بتواند بازتابی درخور شأن فرهنگ غنی تاریخ ایران در مجامع علمی و بین‌المللی داشته باشد، همواره مورد توجه بوده است.

سالیان متمادی است که پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، ابتدا با صدور مجوزهای پژوهشی در شناسایی و معرفی فرهنگ، هنر و تاریخ این مرزوبوم، در عین حال با حفظ و پاسداری آثار فرهنگی منقول و غیر منقول کوشیده و سپس با هدایت و حمایت‌های خود در چاپ: کتب، گزارش‌های بررسی و کاوش باستان‌شناختی، یادنامه‌ها و برگزاری کنگره‌های مختلف، گام برداشته است؛ اما این مرکز، با رویکردی جدید و متناسب با توسعه و گسترش برنامه انتشاراتی خود، در راستای فعالیت‌های مشترک پژوهشگاه با مؤسسات تحقیقاتی و آموزشی، با قبول پیشنهاد و همت جناب آقای دکتر مرتضی حصاری، نشریه «مطالعات باستان‌شناسی پارسه» را در تابستان سال جاری، ثبت کرده و نشر آن را با موضوعات گوناگون باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران، در قالب «فصلنامه» با همکاری این مرکز، آغاز و در اختیار پژوهشگران باستان‌شناسی و علاقمندان در رشته‌های مرتبط با آن، قرار خواهد گرفت.

این رویکرد، از یک سو متأثر از رسالت پژوهشگاه بوده و از سویی دیگر، متناسب با توسعه کمی و کیفی تولیدات مکتوب با بهره‌مندی از توانمندی‌های علمی کشور است؛ لذا پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، ضمن حمایت‌های همه‌جانبه، بر آن است که با حمایت از پژوهشگران، اساتید و هیأت تحریریه نشریه مذکور، با قدم نهادن در این مسیر مهم، بتواند گام مؤثری در این راستا بردارد.

با توفیق الهی

سید محمد بهشتی

رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

آغاز راهی روشن

یافته‌های باستان‌شناسی را باید مجموعِ مواریثِ مادی و معنوی هر قوم و ملتی بپنداریم که از پسِ تاریخ به واسطه‌ی رشته‌ی باستان‌شناسی و علوم باستان‌شناسی، واکاوی شده و به‌نسل‌های جدید و علاقمندان آن انتقال می‌یابد؛ که این انتقال به واسطه‌ی انتشار و تبادل اطلاعات صورت می‌پذیرد و رسالت آن به واسطه‌ی آثار مکتوب، بالأخص نشریات علمی-پژوهشی است. حال در این میان، فصلنامه‌ی «مطالعات باستان‌شناسی پارسه» بر آن است تا با مشارکت برخی از دانشگاه‌ها و نهادهای پژوهشی، دیدگاه‌های علمی و یافته‌های میراث معنوی و مادی فرهنگی و تاریخی ایران را با یکدیگر به اشتراک بگذارند. در همین راستا با قبول پیشنهاد سردبیر محترم نشریه‌ی مذکور، دانشگاه بوعلی‌سینا (ی) همدان نیز با همکاری این نشریه، از متولیان انتشار آن خواهد بود؛ لازم به یادآوری است با توجه به رسالت مراکز علمی و دانشگاه‌ها، دانشگاه بوعلی‌سینا پیش‌تر با انتشار نشریه‌ای تحت عنوان «پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران» قدم‌های خطیری در گسترش و انتشار مطالعات باستان‌شناسی، تاریخ و فرهنگ ایران برداشته و از سال ۱۳۹۰ با تلاش اعضای هیئت علمی گروه باستان‌شناسی دانشکده‌ی هنر و معماری این دانشگاه و با همکاری اعضای هیئت تحریریه و پژوهشگران آن، گام‌های مهمی برداشته است؛ اما آنچه که در مطالعات باستان‌شناسی امروزی ایران مغفول و مهجور مانده و ضرورت آن نیز احساس می‌شود؛ انتشار نشریاتی با همکاری و هم‌افزایی بین دانشگاهی و مراکز علمی، با رویکردی بین‌المللی در جهان باستان‌شناسی امروزی است که -جایی بس خرسندی است- مجله‌ی مطالعات باستان‌شناسی پارسه با همکاری سه دانشگاه: برلین، علم و فرهنگ و بوعلی‌سینا، و همچنین پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری در صدد آغاز راهی روشن با چنین رویکرد در انتشار مقالاتی دو زبانه (فارسی و انگلیسی) شده است؛ (که) امید است خلأ چنین نشریه‌ای در کشور برطرف شود.

گردآوری و انتشار گفتارهای پژوهشی در قالب «مقاله» و در هیئت «نشریه» امری بس دشوار و ارزنده، از وظایف دانشگاه‌ها و مراکز علمی است؛ چراکه دانشگاه بوعلی در انتشار مجله‌ی پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، بار سنگین چنین مسئولیتی را بر دوش کشیده است؛ بنابراین این دانشگاه در حوزه‌ی پژوهش‌های خود دارای تجارب و پیشینه‌ی موفق در طبع و نشر است. مجموعه‌ی دانشگاه بوعلی‌سینا خرسند است که با پیشینه‌ی یاد شده‌ی آن، در مسیر انتشار مجله مطالعات باستان‌شناسی پارسه، هم‌قدم شده و سهمی در انتشار مجله‌ی مذکور خواهد داشت و امید است با همکاری و همکاری هیئت تحریریه‌ی نشریه‌ی مذکور و پژوهشگران گران‌مایه، این نشریه نیز به جایگاه والای خود برسد و با فتح قله‌های رفیع درجات علمی و انتشار آن در پایگاه‌های معتبر علمی داخلی و خارجی به اهداف خود (که انتشار مطالعات میدانی و کتابخانه‌ای در حوزه‌ی فرهنگی ایران باستان است) دست یابد. همچنین جای دارد از تمامی عزیزانی که با تمام توان علمی و عملی خود در جهت انتشار این نشریه را یاری خواهند کرد، مراتب سپاسگزاری و قدردانی خود را ابراز کرده و همچنین پیشاپیش از خداوند متعال برای مجموعه‌ی دست‌اندرکاران این نشریه، توفیقات روزافزون را مسئلت نمایم.



شناسایی محوطه‌ای از دوره پارینه‌سنگی میانی در جوار تپه قلاکمندبگ، هرسین

سیروان محمدی قصریان*
خلیل‌الله بیک محمدی**

(صص: ۱۹-۹)
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۲۵
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۱۸

چکیده

«قلاکمندبگ»، از جمله محوطه‌های مهم نوسنگی بدون سفال غرب ایران در منطقه «هرسین» به حساب می‌آید که نزدیک به یک برون‌زد سنگ چرت (معدن) و در حاشیه رودخانه گاماسی‌آو شکل گرفته است. شناسایی محوطه‌ای از دوره پارینه‌سنگی میانی در بررسی‌های اخیر در جوار تپه قلاکمندبگ، نشان می‌دهد که مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری محوطه‌های باستانی و حضور انسان‌هایی از دوران پارینه‌سنگی به بعد در این بخش، در وهله اول؛ دسترسی به برون‌زدهای سنگ چرت به منظور ساخت دست‌افزار و در وهله دوم؛ منابع آبی دائمی (رودخانه گاماسی‌آو) این منطقه بوده است. پراکنش مصنوعات سنگی در مقیاسی قابل توجه در سطح محوطه و نیز تعداد زیاد نمونه‌های جمع‌آوری شده، نشان می‌دهد که می‌توان محوطه قلاکمندبگ را به عنوان یک محوطه اردوگاهی، در فضای باز از «پارینه‌سنگی میانی» به حساب آورد که با هدف تولید ابزار در کنار برون‌زد سنگ چرت در حاشیه رودخانه گاماسی‌آو شکل گرفته است.

کلیدواژگان: هرسین، گاماسی‌آو، پارینه‌سنگی میانی، قلاکمندبگ، مواد خام، صنایع سنگی.

*. کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، پژوهشگر بنیاد ایران‌شناسی شعبه استان کردستان (نویسنده مسئول).

mohammadi.sirvan@gmail.com

** . دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه محقق اردبیلی؛ مدیردفتر پژوهش و آموزش حوزه هنری استان همدان.

مقدمه

مناطق بیستون و هرسین در نواحی شرقی و جنوب شرق استان کرمانشاه، همواره یکی از مهم‌ترین مناطق ایران برای انجام پژوهش‌های دوره پارینه سنگی به حساب آمده‌اند. حفاریات استانی کون به سال ۱۹۴۹ م. در غار شکارچیان بیستون را می‌توان از جمله اولین پژوهش‌ها در این منطقه و ایران قلمداد کرد (Coon, 1951) که بستر را برای انجام مطالعات بعدی در منطقه فراهم ساخت. فلیپ اسمیت در غار خربه پژوهش و کاوش پرداخت و فرآیند پژوهش استانی کون در غارهای بیستون را تکمیل کرد و به حضور آثاری از دوران پارینه سنگی میانی تا فراپارینه سنگی در این غارها مهر تایید زد (Young & Smith, 1966). مورتسن و اسمیت در بررسی نواحی غرب هرسین در سال ۱۳۵۶ ه.ش. چند مکان پارینه سنگی میانی از جمله یک کارگاه بزرگ تراش و تولید ابزار را شناسایی کردند (Mortensen & Smith, 1977; Smith & Mortensen, 1980). در یکی-دو دهه اخیر، روند مطالعات درباره پارینه سنگی منطقه هدف مند و گسترده تر شده است و در نتیجه آن، محوطه‌های زیادی شناسایی شده و تعدادی از آن‌ها نیز کاوش شده‌اند (بیگلری و طاهری، ۱۳۸۰؛ بیگلری، ۱۳۷۹ و ۱۳۹۱؛ شیدرنگ، ۱۳۸۴؛ Jaubert et al., 2009؛ Biglari, 2004 & 2007؛ و چهری، ۱۳۸۸). (جدول ۱). نگارندگان، اخیراً در پی بازدید از محوطه‌های دوره نوسنگی قدیم در مناطق اطراف هرسین در حواشی روستای پاسار، به صورت تصادفی موفق به شناسایی و جمع‌آوری ابزارهایی از دوره پارینه سنگی میانی از اطراف -محوطه نوسنگی قلاکمندبگ- گردیدند که نشان می‌دهد این حوزه فرهنگی، علاوه بر آثاری از دوره نوسنگی قدیم، آثاری از دوره پارینه سنگی میانی را نیز دارا بوده است. در ادامه به معرفی و تحلیل این محوطه پارینه سنگی و صنایع سنگی آن پرداخته می‌شود.

پرسش، فرضیه و روش پژوهش

پرسش اصلی جستار حاضر این است که چه عامل مهمی در شکل‌گیری محوطه پارینه سنگی میانی قلاکمندبگ تأثیرگذار بوده و باعث جذب انسان‌هایی از این دوره، در حوضه رودخانه گاماسی‌آو در دشت هرسین گردیده، با وجود آن‌که هیچ‌گونه غار و یا پناهگاه سنگی، جهت اسکان و زندگی دائمی در شرایط دشوار شبانه و یا سرد زمستان در آن وجود نداشته است؟ با توجه به مطالعه صورت‌گرفته، مشخص گردید که محوطه پارینه سنگی میانی قلاکمندبگ یک محوطه باز اردوگاهی به شمار می‌آید؛ این فرضیه مطرح است که برون‌زد سنگ چرت معدن روستای قلاکمندبگ در قسمت شمالی محوطه پارینه سنگی، مهم‌ترین عامل جذب و حضور انسان‌ها در این حوضه از رودخانه گاماسی‌آو بوده است، مضاف بر آن‌که نمی‌توان منبع غنی آب رودخانه مذکور و منابع غذایی آبزیان آن را در استقرارهای فضای باز و موقت این محوطه نیز، نادیده گرفت. روش پژوهش حاضر، براساس بررسی‌هایی پیمایشی در جمع‌آوری دست‌افزارهای پارینه سنگی میانی از محوطه قلاکمندبگ بوده و در نهایت مطالعه، گونه‌شناسی و طراحی ابزارها و مقایسه آن با گونه‌های مشابه مکشوف از سایر محوطه‌های پارینه سنگی میانی در زاگرس مرکزی (منطقه کرمانشاه)، به صورت کتابخانه‌ای صورت یافته است.

محوطه پارینه سنگی میانی قلاکمندبگ

تپه نوسنگی بدون سفال قلاکمندبگ در موقعیت ۳۴°۱۴' ۰۸/۱۷" عرض شمالی و ۲۲°۲۲' ۴۷" طول شرقی، در ارتفاع ۱۳۲۹ متری از سطح دریا، در فاصله ۱۵۰۰ متری ضلع غربی روستای پاسار و حدود ۱۵ کیلومتری غرب شهرستان هرسین واقع شده است (تصویر و نقشه ۱). این تپه برای نخستین بار در بررسی‌های محوطه‌های نوسنگی اطراف تپه گنج‌دره در سال ۱۳۵۶ ه.ش / ۱۹۷۷ م. توسط مورتسن و اسمیت شناسایی و کاوش شد (Mortensen & Smith, 1977; Smith & Mortensen, 1977).

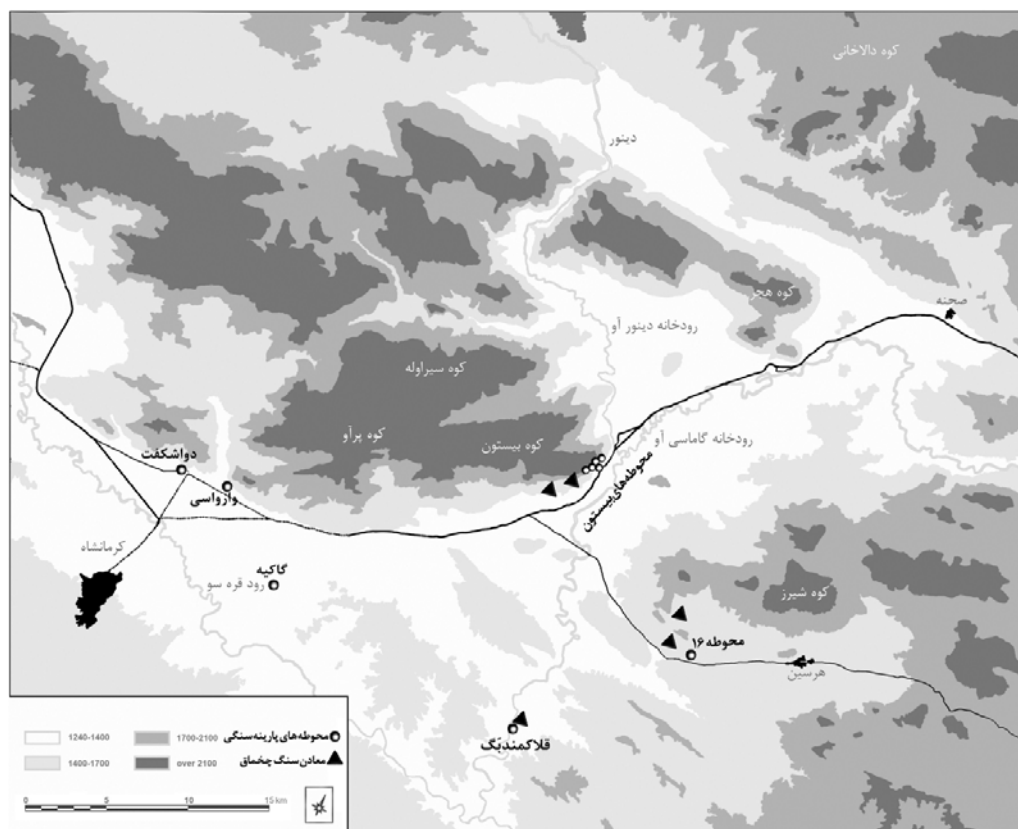
جدول ۱. جدول مطالعاتی آثار پارینه‌سنگی تا فراپارینه‌سنگی در شهرستان هرسین (تنظیم: نگارندگان).

ردیف	نام اثر	محل قرار گیری	دوره استقراری				مطالعات بررسی و کاوش
			پارینه‌سنگی	فرا			
				قدیم	میانی	جدید	
۱	غار شکارچیان	هرسین - بیستون	-	*	*	*	Coon, c.s., 1951: 86-128
۲	غار خر (مخریل)	هرسین - بیستون	-	*	*	*	Smith, 1986
۳	غار مرتاریک	هرسین - بیستون	-	*	*	*	Biglari & Jubert, 2004
۴	غار مرقآتاب	هرسین - بیستون	-	*	-	-	بیگلری، ۱۳۷۹
۵	غار مردودر	هرسین - بیستون	-	*	*	*	بیگلری، ۱۳۷۹
۶	پناهگاه مرل اشکفت ۱ و ۲ و ۳	هرسین	-	*	*	*	چهری، ۱۳۸۸
۷	پناهگاه حسین‌آباد ۱ و ۲ و ۳	هرسین	-	*	*	*	چهری، ۱۳۸۸
۸	غار تنگ‌زین	هرسین	-	*	*	*	چهری، ۱۳۸۸
۹	پناهگاه زرده بوچک	هرسین	-	*	*	*	چهری، ۱۳۸۸
۱۰	پناهگاه ۱ تا ۶ قیسوند	هرسین	-	*	*	*	چهری، ۱۳۸۸
۱۱	غار مرخداداد	هرسین	-	*	*	*	چهری، ۱۳۸۸
۱۲	غار آوه‌زا	هرسین	-	*	*	*	چهری، ۱۳۸۸
۱۳	غار بازچرخان	هرسین	-	*	*	*	چهری، ۱۳۸۸

(1980). براساس بررسی‌ها و کاوش‌ها، مشخص گردید که محوطه قلاکمندبگ دارای آثاری از دو دوره نوسنگی قدیم و اسلامی متأخر است (Ibid)، و هیچ اشاره‌ای به وجود آثاری قدیمی‌تر از دوران نوسنگی در این تپه و حاشیه آن نشده است. در بررسی و بازنگری مجدد صورت پذیرفته توسط عباس مترجم و یعقوب محمدی‌فر (مترجم و محمدی‌فر، ۱۳۸۱: ۱۶۱-۱۶۲) و محمداقبال چهری (چهری، ۱۳۸۸) نیز اشاره‌ای به وجود دوره‌ای فراتر از دوره نوسنگی در این محوطه نشده است. بازدید و بررسی‌های اخیر از محوطه نوسنگی قلاکمندبگ در حاشیه شمالی این تپه منجر به شناسایی ابزارهایی با تکنیک لوالوا از دوره پارینه‌سنگی میانی گردید که علاوه بر شناسایی ابزارهای یادشده، در مناطق اطراف محوطه نیز برون‌زده‌های سنگ چرت جگری در چندین نقطه دیده شد، و به نظر می‌رسد مواد خام مورد استفاده در ساخت ابزارهای سنگی جمع‌آوری شده، از این معدن تأمین می‌شده است. موقعیت قرارگیری محوطه مابین تراس قدیمی رودخانه گاماسی‌آو و برون‌زد سنگ چرت روستای «پاسار» نشان می‌دهد که محوطه قلاکمندبگ، احتمالاً یک محوطه اردوگاهی باز برای تولید ابزارهای سنگی در دوره پارینه‌سنگی میانی بوده است (تصاویر ۲ تا ۵).

صنایع سنگی محوطه قلاکمندبگ

در بررسی‌های سطحی (سطح) محوطه، مجموعاً ۳۲ قطعه مصنوعات سنگی که متعلق به دوره پارینه‌سنگی میانی است، گردآوری شده است (تصویر ۵)، (شکل‌های ۱ تا ۶). مصنوعات این محوطه از سنگ چخماق (چرت) قرمز، قهوه‌ای روشن، خاکستری، و سفید ساخته شده‌اند. اغلب این سنگ‌ها از کیفیتی متوسط تا مرغوب برخوردار بوده و مناسب ابزارسازی هستند. تیزه‌های لوالوا با سکوی ضربه‌آزاد و نیز انواع سنگ‌مادر، مانند مادرسنگ‌های مرکزگرا (Centripetal Core)، دیسکی (Discoid)، تک‌سکویی (Single-Platform) و چندسکویی (Multi-Platform)، و انواع



نقشه ۱. موقعیت محوطه نو یافته نسبت به سایر محوطه های بررسی شده در منطقه (نگارندگان، ۱۳۹۲).



تصویر ۱. تصویر هوایی از محوطه پارینه سنگی قلاکمندبگ (موقعیت محوطه نسبت به رودخانه گاماسی، تپه نوسنگی و برون زد سنگ چرت و روستای پاسار، (نگارندگان، ۱۳۹۲).

خراشنده ها و سرنیزه [سرتیرها (Point)]، بخشی از این مجموعه به شمار می روند (شکل ۱ تا ۶). در میان مجموعه به دست آمده از این محوطه، سنگ مادرهای مرکزگرا و دیسکی و برداشته های حاصل از آنها به نسبت نمود بیشتری دارند. هم چنین در این مجموعه، سنگ مادرهای دیگری نیز وجود دارند که وجه مشترك آنها، آماده سازی سکوی ضربه، برداشت تراشه تنها از يك جهت، و پوسته دار بودن بخش پشتی آنهاست. سنگ مادر دوقطبی از دیگر مصنوعات حاضر در محوطه



تصویر ۲. دورنمایی از محوطه نو یافته در حاشیه رودخانه گاماسی‌آو (دید از برون زد سنگ چرت موجود در قسمت شمالی محوطه)، (نگارندگان، ۱۳۹۲).



تصویر ۳. محل جمع‌آوری نمونه‌ها از سطح محوطه قلاکمندبگ (دید از جنوب)، (نگارندگان، ۱۳۹۲).

و کارگاه صنایع سنگی قلاکمندبگ است. خراشنده‌های جانبی انتهایی و خراشنده‌های جانبی (در مواردی) بیشترین ابزارهای محوطه‌اند (نمودار ۱). در این مجموعه از انواع روتوش برای ساخت ابزارها استفاده شده است و روتوش مستقیم (Direct) رایج‌ترین نوع روتوش است. به دلیل وجود منبع غنی سنگ چرت و دسترسی آسان به آن، به نظر می‌رسد که روتوش‌ها در مراحل اولیه ساخت ابزار صورت گرفته و در موارد دیگر، ابزارها روتوش نشده‌اند. خراشنده‌های صنایع سنگی قلاکمندبگ از خراشنده‌های تک‌سویه، دوسویه‌ها (Double-Side Scraper)، خراشنده‌های جانبی انتهایی، خراشنده‌های دیسکی و خراشنده‌های متقارب تشکیل شده‌اند (شکل‌های ۲ تا ۵). از این محوطه، یک سنگ مادر تیغه‌ای لوالوا به دست آمد که از این لحاظ منحصربه‌فرد است (شکل



تصویر ۴. نمایی از برون‌زد سنگ چرت جگری‌رنگ روستای پاسار در کنار محوطه پارینه‌سنگی قلاکمندبگ (دید از جنوب)، (نگارندگان، ۱۳۹۲).



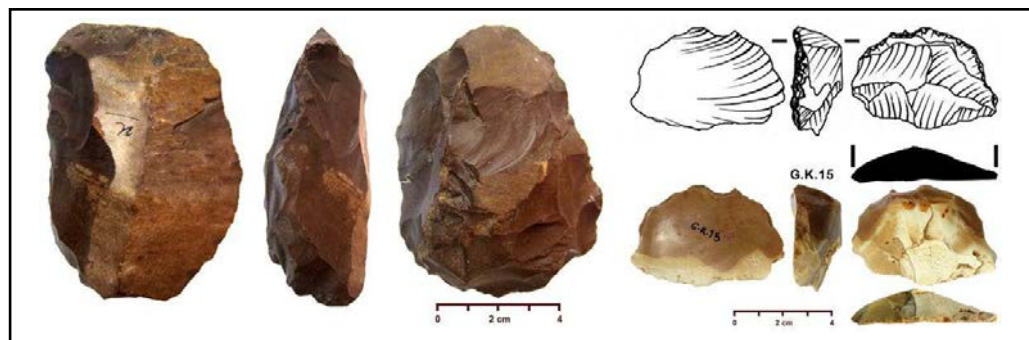
تصویر ۵. نمونه‌ای از سنگ مادر دیسکی لوالوای محوطه که از معدن سنگ چرت جگری‌رنگ پاسار تأمین شده است (نگارندگان، ۱۳۹۲).

۵). در تولید تراشه‌ها عمدتاً از شیوه دیسکی و شیوه لوالوا استفاده شده است. سایر ابزارها، شامل تراشه‌هایی با روتوش نامنظم، کنگره‌دار، دندانه‌دار، اسکنه، و ابزارهای متفرقه است. همانند اغلب مجموعه‌های موستری به دست آمده از غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای زاگرس مرکزی، سنگ مادرها شامل نمونه‌هایی با برداشت شعاعی، نیمه-شعاعی و موازی هستند که وجود نمونه‌های مشابه

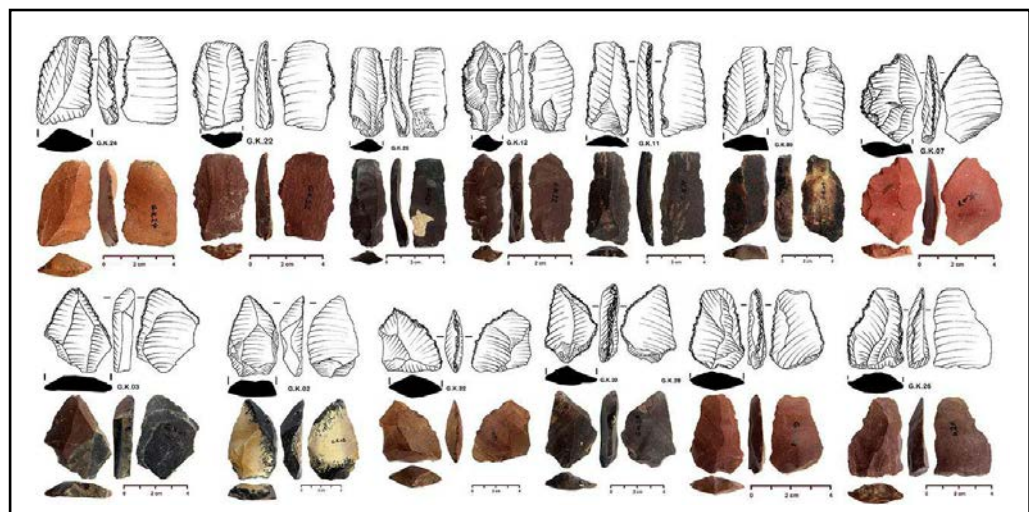
آن از برخی مکان‌های موستری در منطقه زاگرس (بیگلری، ۱۳۹۱ و Dibble, 1984) گزارش شده است. مطالعات صورت گرفته در مکان‌های پارینه‌سنگی میانی در منطقه کرمانشاه، نشان داده که درصد بیشتری از منابع سنگ استفاده شده در مکان‌ها با توجه به وجود برون زد سنگ چرت در جوار محوطه‌های پارینه‌سنگی میانی، محلی بوده است و حوزه پراکنش این منابع [احتمالاً] تا شعاع مختلفی، باید ادامه داشته باشد که مستلزم بررسی‌های هدفمند است و انجام مطالعات بیشتر در این معدن و کارگاه‌های موجود در منطقه هرسین-کرمانشاه می‌تواند در شناخت بیشتر شیوه‌های تهیه و تأمین مواد خام و الگوهای بهره‌برداری نئاندرتال‌ها از محیط اطراف‌شان در این دشت‌های مرتفع میان‌کوهی طی دوره پارینه‌سنگی میانی، بسیار مؤثر باشد (بیگلری، ۱۳۹۱).

نتیجه‌گیری

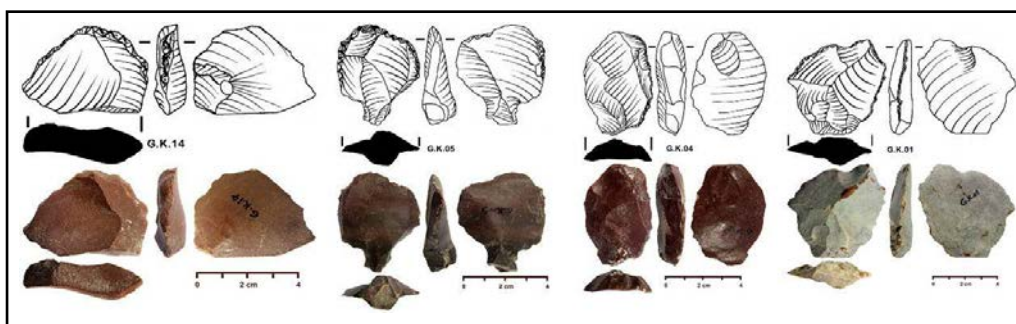
یکی از مهم‌ترین مباحث در حوزه مطالعات دوران پارینه‌سنگی، چگونگی دسترسی جوامع این دوران به ماده خام برای تولید ابزارهاست. فریدون بیگلری، اخیراً در مطالعه‌ای جامع به بررسی این موضوع در منطقه کرمانشاه پرداخته است. نام‌برده در این پژوهش اهمیت و تأثیر کلیدی این مطالعات را در به دست آوردن اطلاعات ارزشمند درباره الگوهای بهره‌برداری جوامع دوره پارینه‌سنگی از محیط اطراف‌شان و نیز الگوهای جابه‌جایی این جوامع گوش زد کرده است. شناسایی محوطه



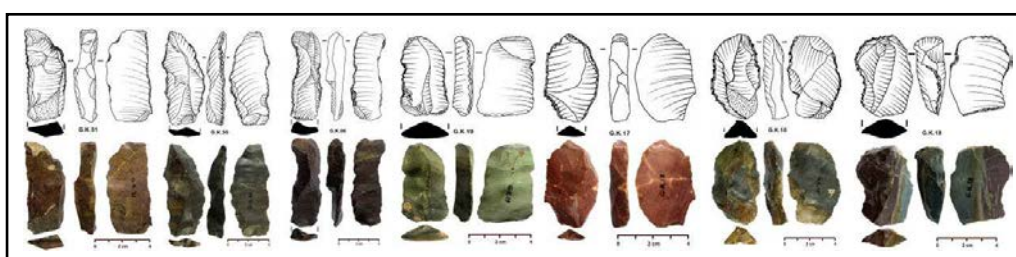
شکل ۱. نمونه سنگ مادرهای دیسکی محوطه قلاکمندبگ (نگارندگان، ۱۳۹۲).



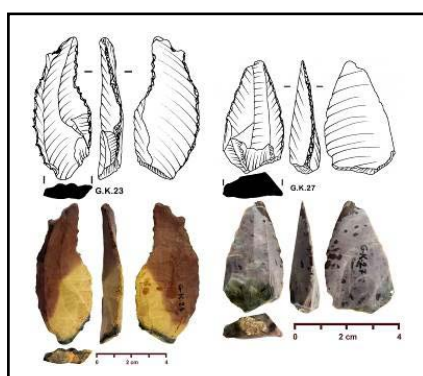
شکل ۲. نمونه مصنوعات سنگی منتسب به پارینه‌سنگی میانی محوطه قلاکمندبگ: تراشه و خراشنده جانبی انتهایی (نگارندگان، ۱۳۹۲).



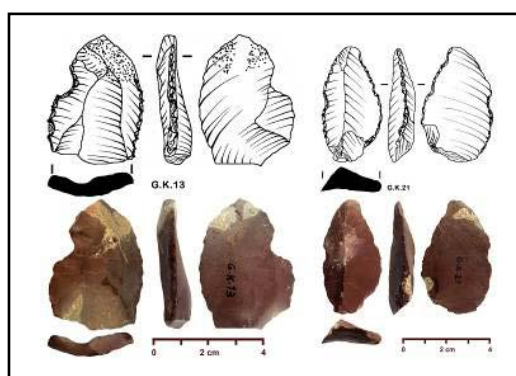
شکل ۳. نمونه مصنوعات سنگی منتسب به پارینه‌سنگی میانی محوطه قلاکمندبگ: خراشنده دیسکی - مدور (نگارندگان، ۱۳۹۲).



شکل ۴. نمونه مصنوعات سنگی منتسب به پارینه‌سنگی میانی محوطه قلاکمندبگ: خراشنده جانبی (نگارندگان، ۱۳۹۲).

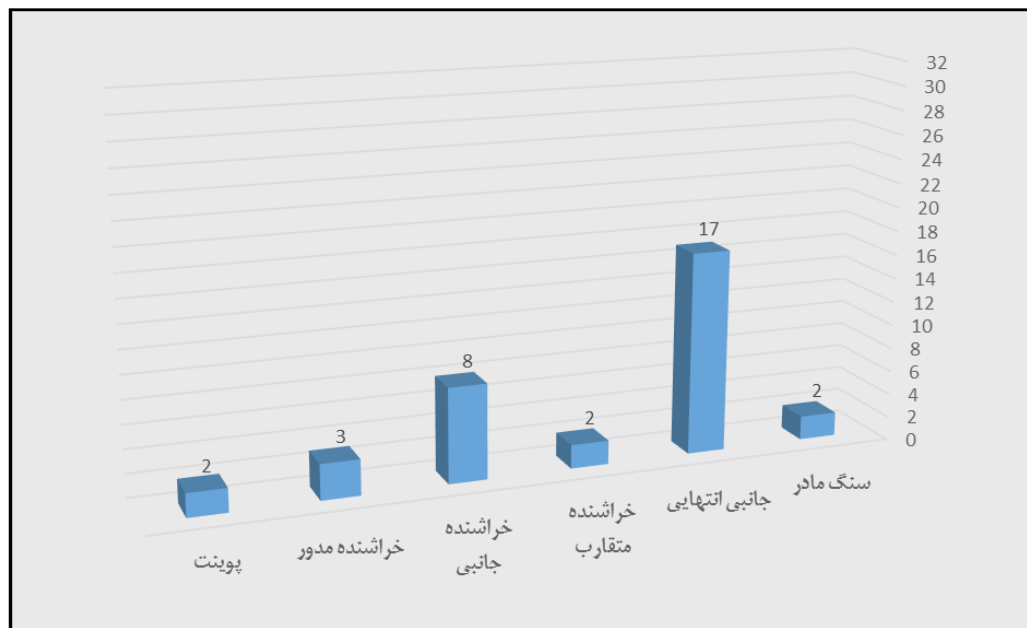


شکل ۵. نمونه مصنوعات سنگی منتسب به پارینه‌سنگی میانی محوطه قلاکمندبگ: پوینت لوالوا (نگارندگان، ۱۳۹۲).



شکل ۶. نمونه مصنوعات سنگی منتسب به پارینه‌سنگی میانی محوطه قلاکمندبگ: خراشنده مقارب (نگارندگان، ۱۳۹۲).

قلاکمندبگ در حاشیه رودخانه گاماسی‌آو نیز، از این گزینه مستثنی نبوده و نزدیک به برون‌زدهای سنگ چرت در منطقه هرسین شکل گرفته است که هم‌چنین بر اهمیت مطالعه مکان‌های حاوی منابع خام مناسب برای ساخت ابزار در منطقه کرمانشاه تأکید دارد. نتیجه حاصل از مطالعه صورت‌گرفته در محوطه قلاکمندبگ چنین می‌نمایاند که این محوطه با فراوانی دست‌ابزارهایی با تکنیک لوالوا، یک محوطه از دوره «پارینه‌سنگی میانی» بوده که به‌عنوان یک اردوگاه تولید ابزار در حاشیه منبع آبی غنی (در کنار رودخانه گاماسی‌آو) شکل گرفته است که بیش از آن‌که یک محوطه پارینه‌سنگی مهم و قابل تأمل باشد، به‌عنوان یک کارگاه تولید دست‌ابزار از دوره پارینه‌سنگی تا دوره نوسنگی و پس از آن، مورد توجه ساکنین منطقه هرسین بوده است؛ به‌طوری‌که حضور



نمودار ۱. نمودار نسبت ابزارهای به دست آمده از محوطه پارینه‌سنگی قلاکمندبگ، هرسین (نگارندگان، ۱۳۹۲).

تیپه نوسنگی قلاکمندبگ مهر تاییدی است بر این ادعا. به امید آن‌که این محوطه نو یافته و برون زده‌های سنگ چرت اطراف آن در مطالعات آتی دوران پارینه‌سنگی منطقه مدنظر قرار گیرد.

سپاس‌گزاری

با تشکر از راهنمایی‌های دکتر حجت دارابی و دکتر سجاد علی بیگی که در تدوین این مقاله یاری‌گر ما بوده‌اند.

کتاب‌نامه

- اسمیت، فیلیپ (۱۳۷۵). «گزارش مقدماتی در غار خرو تپه گنج‌دره». ترجمه فریدون بیگلری و سامان حیدری، در: پیک بیستون، ضمیمه مجله آئینه ۲۶ و ۲۷، صص: ۱۱۲.
- بیگلری، فریدون (۱۳۷۹). «گزارش مکان‌های نو یافته دیرینه سنگی در بیستون». *باستان‌شناسی و تاریخ* ۲۸، صص: ۵۰-۶۰.
- بیگلری، فریدون (۱۳۹۱ الف). «غار دواشکفت و الگوهای تأمین و استفاده از منابع سنگی طی دوره پارینه‌سنگی میانی در دشت میانکوهی کرمانشاه». *گزارش‌های باستان‌شناسی* ۸، ویژه مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوزه غرب. کرمانشاه. تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی، صص: ۱۱-۳۰.
- بیگلری، فریدون (۱۳۹۱ ب). «تاریخچه پژوهش‌های پارینه‌سنگی ایران از آغاز تا اواخر دهه هفتاد». *مجموعه مقالات هشتاد سال باستان‌شناسی ایران*. به‌کوشش: یوسف حسن‌زاده و سیما میری. ج ۲، تهران: نشر پازینه با همکاری موزه ملی ایران و پژوهشکده باستان‌شناسی، صص: ۷-۴۸.
- بیگلری، فریدون. طاهری، کمال (۱۳۸۰). «کشف آثار پارینه‌سنگی جدید در غارهای مرکولیان و مردالان روانسر». *روانسر: باستان‌شناسی، زمین‌شناسی، جغرافیا و فرهنگ*. به‌کوشش: کمال طاهری. کرمانشاه: انتشارات طاق‌بستان، صص: ۷-۲۷.

- بیگلری، فریدون. حیدری، سامان (۱۳۸۴). «گزارش بررسی مقدماتی غار دواشکفت، یک مکان پارینه‌سنگی میانی در منطقه کرمانشاه». مجموعه مقاله‌های موزه ملی ایران. ج ۱، تهران: موزه ملی ایران، صص: ۱۳-۲۳.

- چهری، محمدآقبال (۱۳۸۸). «بازنگری بررسی و شناسایی، گزارش مستندسازی و تعیین حریم آثار باستانی شهرستان هرسین». سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمانشاه، آرشیو پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).

- شیدرنگ، سونیا (۱۳۸۴). «گزارش بررسی پناهگاه صخره‌ای ورکینی، دشت کرمانشاه». باستان‌شناسی ۱ (دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های باستان‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای)، صص: ۷۸-۸۱.

- شیدرنگ، سونیا (۱۳۸۶). «اشیای تزئینی اوایل دوره پارینه‌سنگی جدید از غارهای یافته و پاسنگر، لرستان». باستان‌شناسی و تاریخ ۴۱، صص: ۳۸-۴۴.

- مترجم، عباس. محمدی‌فر، یعقوب (۱۳۸۱). «گزارش بررسی، شناسایی و مستندنگاری آثار باستانی شهرستان هرسین». سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمانشاه، آرشیو پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).

- Biglari, F. Heydari, S. (2001). "Do-Ashkaft: A Recently Discovered Mousterian Cave Site in the Kermanshah Pla...". *Antiquity*, Sep 2001: 75, 289. Academic Research Library Pg. 487.

- Biglari, F. (2004). "The Preliminary Observations on Middle Paleolithic Raw Material Procurement and Usage in the Kermanshah Plain, the Case of Do-Ashkaft Cave". *Persian Antiques Splendor: Mining Crafts and Archeology in Ancient Iran*, vol. I, Stollner, T. Slotta, R. Vatandoust, A (eds): 130-138. Bochum: Deutsches Bergbau-Museum Bochum.

- Biglari, F. (2007). "Approvisionnement ET utilisation des matières premières au Paléolithique moyen dans la plaine de Kermanshah (Iran): le CAS de la Grotte Do-Ashkaft". Aires d'approvisionnement en matières premières ET aires d'approvisionnement en ressources alimentaires, Approche intégrée des comportements. *Proceedings of the XV UISPP World Congress* (Lisbon, 4-9 September 2006) Vol. 5, Session WS23. Moncel, Marie-Hélène et al (Eds): 227-239, BAR International Series 1725.

- Coon, C. S. (1951). *Cave Explorations in Iran*, 1949. Philadelphia: The University Museum, University of Pennsylvania.

- Dibble, H. L. (1984). "The Mousterian Industry from Bisotun Cave (Iran)". *Paléorient* 10 (2): 23-34.

- Jaubert, J. Biglari, F. Mourre, V. Bruxelles, L. Bordes, J.-G., Shidrang, S. Naderi, R. Mashkour, M. Maureille, B. Mallye, J.-B. Quinif, Y. Rendu, W. Laroulandie, V. (2009). "The Middle Palaeolithic Occupation of Mar-Tarik, a New Zagros Mousterian Site in Bisotun Massif (Kermanshah, Iran)". *Iran Palaeolithic*, In Otte, M. Biglari, F and Jaubert, J.: 7-27. *Proceedings of the XV World Congress UISPP*, Lisbon, Vol. 28, BAR International Series 1968.

- Mortensen, P. Smith, P. E. L. (1977). "A Survey of Prehistoric Sites in the Harsin

Region". *Proceedons of the VI Th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*, Tehran.

- Smith, P. E. L., Mortensen, P. (1980). "Three New 'Early Neolithic' Sites in Western Iran". *Current Anthropology* 21: 511-12.

- Smith, P. E. L. (1986). *Paleolithic Archaeology in Iran*. The University Museum, University of Pennsylvania, Philadelphia.

- Trinkaus. E., Biglari. F. (2006). "Middle Paleolithic Human Remains from Bisitun Cave, Iran". *Paléorient* 32(2): 105-111. Cnrs Éditions 2006.

- Young, T. C., Smith, P. E. L. (1966). "Research in the Central Western Iran". *Science* 153: 386-391.





پارک غربی تاق بستان، محوطه‌ای نویافته در غرب زاگرس مرکزی، کرمانشاه

محمد امین میرقادری*
علی هژبری**

(صص: ۲۳-۲۱)
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۰۸

چکیده

زاگرس مرکزی به عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق جغرافیایی در باستان‌شناسی ایران، سال‌هاست که مورد توجه باستان‌شناسان ایرانی و غیر ایرانی قرار گرفته است. یکی از آثار تاریخ زاگرس مرکزی که در آینده نزدیک در زمره میراث فرهنگی جهانی قرار خواهد گرفت، مجموعه تاق بستان کرمانشاه است. سال‌ها از بررسی‌ها و کاوش‌ها در محدوده آثار جهانی تاق بستان کرمانشاه می‌گذرد و در نگاه باستان‌شناسان و پژوهشگران، از این مجموعه به عنوان مجموعه‌ای تاریخی یاد می‌شود؛ مجموعه‌ای که در برگیرنده آثاری از ادوار اشکانی و ساسانی است و اهمیت آن، چنان است که در سال‌های اخیر برای قرارگیری در فهرست میراث جهانی یونسکو مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به اهمیت این مجموعه، در سالیان گذشته، بررسی‌ها و کاوش‌های فراوانی در محدوده این آثار انجام شده است که به بهتر شدن درک ما از جایگاه این محوطه تاریخی و باستانی، کمک شایانی کرده است. با وجود تمام پژوهش‌های صورت گرفته در محدوده این مجموعه که در سالیان متمادی، قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی صورت پذیرفته، وجود محوطه‌ای پیش از تاریخی، متأسفانه نوعی سطحی‌نگری در پژوهش‌های پیشین را نمایان می‌کند. در این مجال به معرفی محوطه پارک غربی تاق بستان، به عنوان یکی از قدیم‌ترین بقایای فرهنگی همجوار مجموعه تاریخی تاق بستان خواهیم پرداخت و تلاش خواهیم کرد تا با استفاده از مطالعه یافته‌های سطحی این محوطه، گاه‌نگاری نسبی براساس یافته‌ها ارائه دهیم.

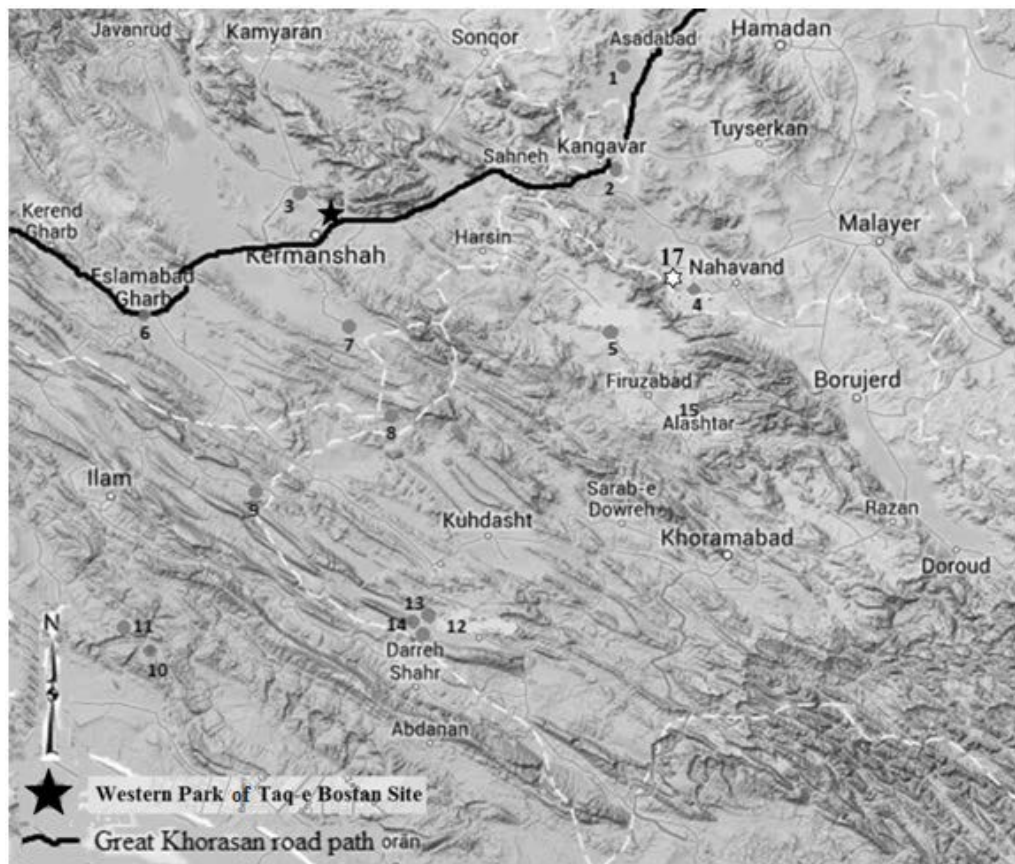
کلیدواژگان: زاگرس مرکزی، محوطه پارک غربی تاق بستان، دوره مس‌وسنگ، کرمانشاه.

مقدمه

زاگرس مرکزی به عنوان یکی از کلیدی‌ترین منظرهای باستان‌شناسی ایران، در طول یک سده اخیر و مخصوصاً از دهه ۱۹۵۰ م. مورد توجه باستان‌شناسان بوده است (Abdi, 2001). به نظر می‌رسد شکل و ساختار ناهمواری‌های موجود در این ناحیه از خاور نزدیک، بسیاری از تحولات فرهنگی در طول ادوار تاریخی و پیش‌اتاریخی را سازمان‌دهی کرده است (Gopnik, 2011; Wright, 1993). هرچند از منظر بسیاری از باستان‌شناسان، زاگرس مرکزی، بیشتر باید از نظر برخورداری از بقایای فرهنگی به جامانده از جوامع پیش‌اتاریخی حائز اهمیت باشد؛ چراکه علاوه بر هم‌جواری مرکز فلات ایران با سرزمین‌های پست میان‌رودان و جنوب غرب ایران، با ارتفاعات شمال غرب ایران نیز هم‌جوار است (Young, 1972) و در دوران تاریخی و حتی اسلامی نیز از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. در این میان می‌توان مجموعه آثار تاق‌بستان را که امروزه در شمال شهر کرمانشاه قرار دارد، نام برد که در مسیر راهی باستانی تحت عنوان «شاه‌راه خراسان بزرگ» (Abdi, 1999: 33; Majidzadeh, 1982: 59) قرار گرفته است (تصویر ۱). این مجموعه در دامنه کوه پَرّو قرار گرفته و بیشه‌زارها و برکه پیرامون این مجموعه، موجب پدیدارشدن موقعیتی ویژه در طول ادوار مختلف شده است (کامبخش‌فرد، ۱۳۸۰: ۲۳۹). شهرت این محوطه به دلیل وجود نقوش برجسته مربوط به دوره ساسانی است (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۹۳) که برای اولین بار توسط آبه‌پوشان در سال ۱۷۹۲ م. مورد بازدید قرار گرفت، ولی می‌توان گفت که مطالعات هرتسفلد، اولین پژوهش‌های علمی بر روی مجموعه تاریخی تاق‌بستان بوده است (هرتسفلد، ۱۳۸۱). از سوی دیگر، کاوش‌های انجام‌گرفته در این محوطه توسط مرحوم کامبخش‌فرد در سال ۱۳۴۸ ه.ش. که در پی کشف اتفاقی چند گور خمره توسط کارگران شهرداری صورت پذیرفت، شواهدی از یک گورستان اشکانی با بیش از ۵۰ گور خمره و نیز بقایای دهکده‌ای از دوره اشکانی را آشکار ساخت (کامبخش‌فرد، ۱۳۵۰: ۲۹؛ کامبخش‌فرد، ۱۳۴۶: ۱۳۷۴ و ۱۳۷۷). با توجه به بررسی‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی در مسیر راه‌های باستانی غرب ایران (Stein, 1940) یا بررسی‌های انجام‌شده در منطقه (Braidwood, 1961; Levine & McDonald, 1977; Levine, 1976; Schmidt, 1940; Brookes et al., 1982; Henrickson, 1983; Henrickson, 1985) و حتی با وجود بیش از نود سال مطالعات باستان‌شناسی در محدوده این مجموعه، متأسفانه هیچ‌یک از آن‌ها گزارشی پیرامون موجودیت این استقرار پیش‌اتاریخی در این مجموعه را نداده بودند. نزدیک‌ترین محوطه پیش‌اتاریخ شناسایی‌شده در نزدیکی این محوطه، محوطه مرادحاصل است که توسط حسن رضوانی مورد شناسایی و بررسی قرار گرفته و مربوط به دوره‌های مس‌وسنگ و مفرغ است (رضوانی، ۱۳۷۸). در طی پیمایش و بازدیدهای انجام‌گرفته در تابستان ۱۳۹۲ توسط علی هژبری، شواهدی از یک محوطه مربوط به دوره مس‌وسنگ، در پارک غربی مجموعه تاق‌بستان شناسایی شد. این محوطه پس از شناسایی، مورد بررسی پیمایشی قرار گرفت و یافته‌های سطحی آن برای تشکیل پرونده این محوطه در سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، مستندنگاری شد. با توجه به ماهیت یافته‌ها که به واسطه بررسی سطحی، جمع‌آوری و مستندنگاری شده است؛ در این مقاله به معرفی این محوطه کلیدی خواهیم پرداخت و سعی در ارائه تاریخی نسبی برای آثار این محوطه داریم. در ادامه نیز با نگاهی تحلیلی و با توجه به گاه‌نگاری و موقعیت قرارگیری این محوطه، به بازسازی تصویری کلی از ساختار فرهنگی این محوطه می‌پردازیم.

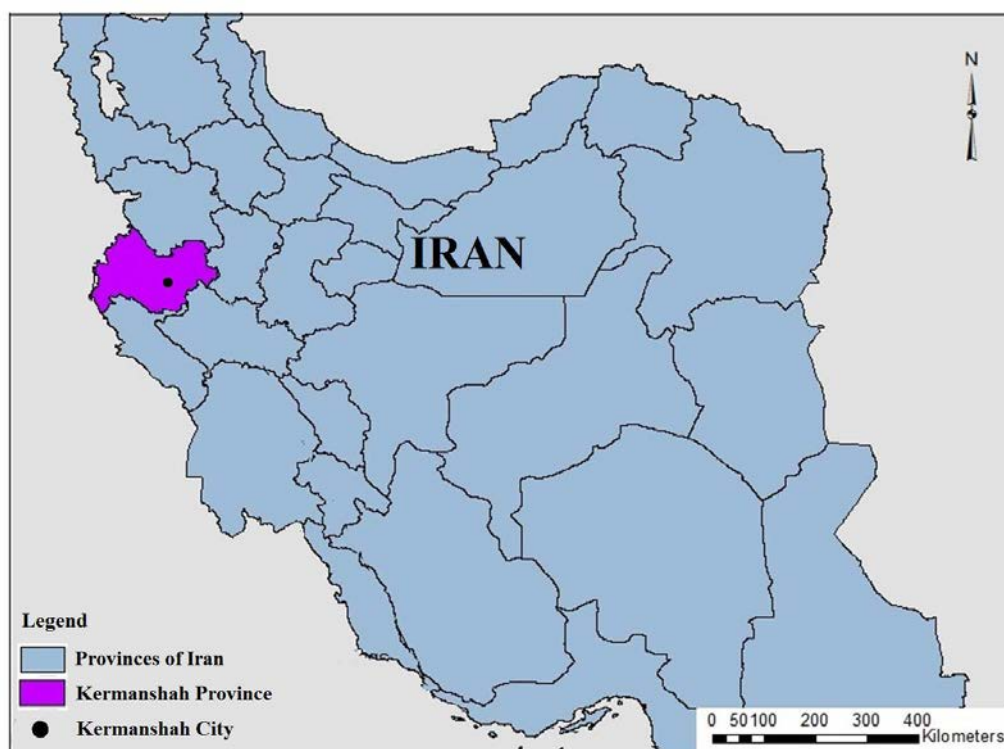
محوطه پارک غربی تاق‌بستان

در شمالی‌ترین بخش امروزی شهر کرمانشاه، مجموعه تاریخی تاق‌بستان، در موقعیت جغرافیایی ۳۴° ۲۳' ۱۶" عرض شمالی و ۵۴° ۷' ۴۷" طول شرقی قرار دارد (تصویر ۲). ارتفاع این محوطه از

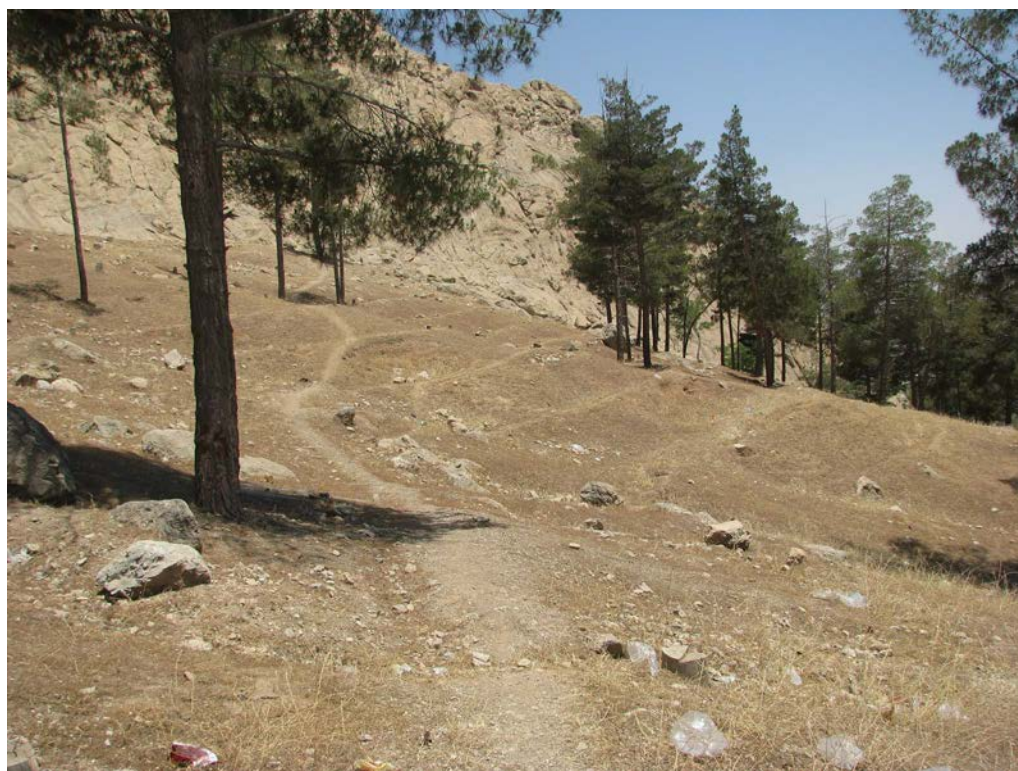


تصویر ۱. موقعیت قرارگیری محوطه پارک غربی تاق بستان در مسیر شاهراه خراسان (After modified). (Niknami and Mirghaderi, 2015. Fig 4)

سطح دریا ۱۳۹۵ متر بوده و کمابیش دارای یک کیلومتر طول و ۳۰۰ متر عرض است. این محوطه در بخش غربی محدوده تاق بستان، در پارک غربی این مجموعه و در دامنه کوه، در میان درختان کاج قرار گرفته است (تصویر ۳). در نزدیکی این محوطه، آبیگری که چشمه آبی از بستر آن می جوشد، واقع شده است. این برکه که به نام «سراب تاق بستان» معروف است، در یک صد متری شرق محوطه قرار دارد و این محوطه در فاصله نیم کیلومتری شمال رودخانه قره سو (تصویر ۴)، در شیب نسبتاً تند دامنه کوه قرار گرفته و توسط ماشین آلات سنگین، برش های عمیقی در دو بخش آن ایجاد شده است. گورستان پارتی (اشکانی) تاق بستان بر روی بقایای محوطه پارک غربی تاق بستان ایجاد شده است. خوشبختانه به دلیل ایجاد جنگل کاج در پیرامون محوطه، در این بخش، ساخت و سازهای شهری صورت نگرفته و تاحدودی عرصه محوطه حفظ شده است. با این وجود، از آن جاکه سازمان پارک ها و فضای سبز شهر کرمانشاه در کنار این محوطه قرار دارد، شهرداری کرمانشاه در سال ۱۳۸۴ ه. ش. تصمیم به ایجاد توقفگاه در این محوطه گرفت و در دو نقطه از محوطه اقدام به خاک برداری عمیق نمود (تصویر ۵). نتیجه این خاک برداری ها، آشکار شدن تعدادی گورخمره اشکانی بود که متأسفانه از بین رفتند و اداره میراث فرهنگی و گردشگری وقت، از ادامه کار آن ها جلوگیری نمود؛ ولی برش ها همچنان تا امروز مشخص هستند. با این وصف، شهرداری رفته رفته محل این برش ها را به جایی برای انباشت زباله های شهری، آوارهای ساختمانی و نیز کود حیوانی مورد نیاز برای فضاهای سبز پارک پیرامون مجموعه تاق بستان تبدیل کرد و با دخل و تصرفات انجام شده، به گسترش محوطه پارک غربی تاق بستان پرداخت (تصاویر ۶).



تصویر ۲. موقعیت قرارگیری شهر کرمانشاه (After modified Mirghaderi 2013. Fig 1).



تصویر ۳. قرارگیری محوطه در میان انبوه درختان کاج (عکس از: نگارندگان).



تصویر ۴. موقعیت قرارگیری محوطه در شمال رودخانه قره‌سو (عکس از: نگارندگان).



تصویر ۵. تخریب انجام شده توسط ماشین آلات راه‌سازی (عکس از: نگارندگان).

گاه‌نگاری محوطه

به استثنای محوطه‌ها و غارهای شناخته‌شده در حول و حوش کوه تاق بستان که با فاصله از آثار دوران تاریخی قرار دارند، تاکنون مجموعه تاق بستان را مجموعه‌ای تاریخی دربرگیرنده بقایای فرهنگی دوره‌های اشکانی، ساسانی و قاجار معرفی و مطالعه نموده بودند. کشف محوطه‌ای پیش از تاریخی در این مجموعه، می‌تواند بیانگر اهمیت این محوطه، نه فقط در دوران تاریخی و

اسلامی، بلکه در دوران پیش از تاریخ (مس و سنگ) باشد. در زاگرس مرکزی، کاوش‌های گودین را می‌توان پایه و اساسی برای گاه‌نگاری غرب ایران در نظر گرفت (Young, 1969; Young & Levin, 1974; Young & Smith, 1966) اما به نظر می‌رسد در طول هزاره چهارم پ.م. برخلاف دشت کنگاور، سنت‌های سفالی میان‌رودانی در دشت‌های غربی زاگرس مرکزی مانند ماهیدشت، نسبت به دشت‌های شرقی زاگرس مرکزی رواج بیشتری دارد (Rothman & Badler, 2011: 91). بر همین اساس، گاه‌نگاری دوره مس و سنگ دشت کرمانشاه و نیز دشت ماهیدشت، براساس کاوش‌های صورت گرفته در سیاه‌بید و چغاماران قابل مطالعه است (Henrickson, 1983; Henrickson, 1985; Levine & Young, 1986: 48). گاه‌نگاری دوره مس و سنگ جدید این منطقه که شواهد آن در چغاماران و در کارگاه شماره سه به دست آمده، دربرگیرنده سفال‌های دست‌ساز قرمز و سیاه است که نمونه‌های منقوش آن با نقوش سیاه‌رنگ تزئین شده‌اند (Henrickson, 1983: 488). تاریخ پیشنهادی برای مس و سنگ جدید ماهیدشت ۳۶۰۰-۳۰۰۰ پ.م. است (Henrickson, 1983: 486) و با توجه به مقایسه یافته‌های سفالی به دست آمده از روی سطح این محوطه، می‌توان به هم‌زمانی این محوطه با گودین VI:1 و نیز لایه‌های مس و سنگ جدید در سیاه‌بید و چغاماران پی‌برد (تصویر ۷)، (جدول ۱).

مواد فرهنگی

همان‌طور که انتظار می‌رود، سفال به عنوان مهم‌ترین و البته فراوان‌ترین یافته فرهنگی در خاور نزدیک شناخته می‌شود. مواد فرهنگی سطحی این محوطه را نیز به دلیل فرسایش و تخریب، فقط قطعات سفالی تشکیل می‌دهد. سفال‌های دوره مس و سنگ جدید در محوطه پارک غربی تاق‌بستان دارای خمیره نخودی با آمیزه گیاهی و دارای پوششی به رنگ قرمز روشن هستند. این

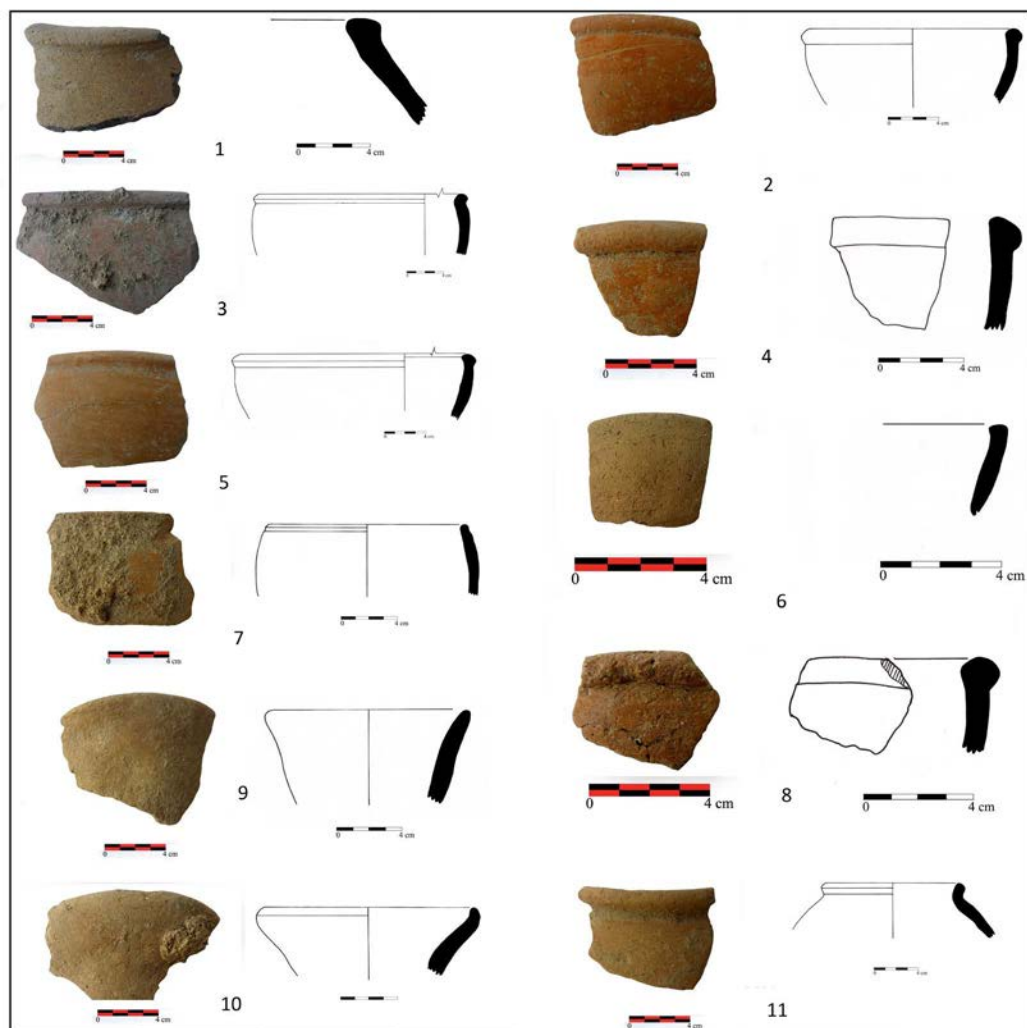


تصویر ۶. انباشت زباله در محوطه (عکس از نگارندگان).

سفال‌ها دست‌ساز بوده و دارای پخت مناسب و کیفیت ساخت معمولی هستند. در میان سفال‌های سطحی این محوطه، نمونه منقوشی یافت نشده است؛ اما با این وجود، براساس خصوصیات ظاهری این سفال‌ها می‌توان آن‌ها را به دوره مس‌وسنگ جدید نسبت داد، به‌ویژه آن‌که نمونه‌هایی از کاسه‌های لبه‌طوماری^۱ رایج دوره میانی مس‌وسنگ را می‌توان در میان یافته‌های سطحی مشاهده کرد. با توجه به برشی که تیغه‌های ماشین‌آلات راه‌سازی در محوطه ایجاد کرده، می‌توان انباشت مواد فرهنگی در این محوطه را مشاهده کرد (تصویر ۸) و سفال‌های این محوطه را می‌توان با گودین‌تپه در دشت کنگاور و سیاه‌بید در دشت کرمانشاه مقایسه نمود (جدول ۱).

نتیجه‌گیری

غرب ایران در طول دوره مس‌وسنگ، در زمینه الگوهای معیشتی، ساختارهای گوناگونی را تجربه کرده است (Abdi, 2003). همزمان با دوره میانی مس‌وسنگ در زاگرس مرکزی شاهد افزایش چشم‌گیر استقرارهای یکجانشین که احتمالاً از الگویی مبتنی بر کشاورزی و دامپروری پیروی می‌کرده‌اند، هستیم (Henrickson, 1985; Abdi et al., 2002). از سوی دیگر، پس از پایان این



تصویر ۷. برخی از سفال‌های عصر مس‌وسنگ جدید محوطه (عکس از نگارندگان).

جدول ۱. مشخصات سفال‌های مس‌وسنگ جدید محوطه (نگارندگان).

ردیف	توصیف: نوع قطعه، پوشش، شاموت، پخت، شیوه ساخت	منبع
۱	لبه، دست مرطوب، کاه، کافی، دست‌ساز	Rathman & Badler 2011: fig 4-48
۲	لبه، لعاب گلی رقیق، کاه، کافی، دست‌ساز	Rathman & Badler 2011: fig 4-46
۳	لبه، دست مرطوب، شن‌ریز، کافی، دست‌ساز	Rathman & Badler 2011: fig 4-44
۴	لبه، دست مرطوب، کاه، کافی، دست‌ساز	Rathman & Badler 2011: fig 4-45
۵	لبه، دست مرطوب، شن‌ریز، کافی، دست‌ساز	Rathman & Badler 2011: fig 4-46
۶	لبه، دست مرطوب، کاه، کافی، دست‌ساز	Rathman & Badler 2011: fig 4-46
۷	لبه، دست مرطوب، شن‌ریز، کافی، دست‌ساز	Rathman & Badler 2011: fig 4-48
۸	لبه، لعاب گلی غلیظ، شن‌درشت، ناکافی، دست‌ساز	Rathman & Badler 2011: fig 4-45
۹	لبه، لعاب گلی رقیق، شن‌ریز، کافی، دست‌ساز	Henrickson 1983: fig 88-1
۱۰	لبه، لعاب گلی رقیق، شن‌ریز، کافی، دست‌ساز	Henrickson 1983: fig 93-11; Rathman and Badler 2011: fig 4-45
۱۱	لبه، دست مرطوب، کاه، کافی، دست‌ساز	Rathman & Badler 2011: fig 4-48



تصویر ۸. بخشی از محوطه که توسط تیغه‌های بولدوزر برش داده شده است (عکس از نگارندگان).

دوره، شاهد کاهش بی‌سابقه استقرارها در زاگرس مرکزی هستیم. از آنجایی که کاهش جمعیت نمی‌تواند دلیلی واقعی برای چنین رویدادی باشد، به نظر می‌رسد تغییر الگوهای معیشتی از یکجانشینی و کشاورزی به کوچ‌روی، دلیلی برای این مدعا است (Rothman & Badler, 2011). محوطه پارک غربی تاق‌بستان نیز محوطه‌ای به‌جامانده از دوره مس‌وسنگ جدید بوده که در حاشیه دشت کرمانشاه واقع شده است. این محوطه همزمان با تحولات فرهنگی در حال جریان در سرزمین‌های پست میان‌رودان، دارای ساکنینی بوده و در فاصله یک کیلومتری منابع دائمی آب و در حاشیه دشت قرار گرفته است. هرچند براساس نظر برخی از پژوهشگران پیرامون استقرارهای

پیش از تاریخی زاگرس مرکزی که بر مطالعات قوم باستان شناسی تکیه دارند، دور بودن از منابع دائم آب نمی تواند دلیلی بر نیمه یکجانشین بودن ساکنین آن محوطه باشد (Rothman, 2011: 58)؛ اما ویژگی هایی مانند ضخامت انباشت های فرهنگی، وسعت محوطه و قرارگیری در مسیر شاهراهی کلیدی، در کنار سایر عوامل، ما را بر آن می دارد که الگویی نیمه یکجانشین را برای این محوطه در نظر بگیریم (Abdi, 2003). در این الگو، استقرارهایی که دارای فاصله نسبتاً زیادی از منابع دائمی آب هستند و در کنار راه های ارتباطی واقع شده اند، دارای گسترده ترین الگوی کوچ روی در میان سه الگوی دیگرند که دربرگیرنده عشایر کوچ رو^۲ می شود (Abdi, 2003: 398). به عبارت دیگر، محوطه های عشایری^۳ که عشایر شبه کوچ رو^۴ و یا عشایر کوچ رو^۵ از آن ها استفاده می کنند، دارای خصوصیات بارزی هستند (Hole, 1978; Hole, 1979; Hole, 1980). این محوطه ها در نزدیکی مراتع فصلی و در فاصله ای مناسب با راه های ارتباطی و محدوده زمین های کشاورزی هستند؛ به طوری که تهدیدی برای زمین های کشاورزی نبوده و البته در فاصله مناسبی با روستاهای اطراف به منظور تبادل محصولات تولیدی باشند. خصوصیت دوم، وجود شواهدی برای حضور و سکونت موقت است. شواهد مرتبط با معماری نیز باید نشان دهنده حداقل زمان و نیروی کار برای ساخت معماری و بناهای مورد نیاز باشد. از این رو نمی توان انتظار داشت که ضخامت نهشته های چنین محوطه هایی مانند محوطه های یکجانشین باشد. در نهایت نیز شواهد و مواد فرهنگی به جامانده باید نشان دهنده فعالیت های ساده محلی باشد. هرچند شواهدی از معماری این محوطه براساس بررسی سطحی قابل شناسایی نیست، اما همان طور که گفته شد، فاصله این محوطه با زمین های کشاورزی و منابع آب دائم و راه های ارتباطی و همچنین وجود نمونه های ساده ای از سفال های دست ساز را می توان به عنوان عاملی در طبقه بندی این محوطه در ردیف محوطه های کوچ روی دانست. چنین الگویی برای محوطه های دوره مس و سنگ دشت اسلام آباد غرب (Abdi, 2003) و دشت سرفیروزآباد کرمانشاه (Niknami & Askarpour, 2013) نیز پیشنهاد شده است. از سوی دیگر، قرارگیری این محوطه در مسیر شاهراه خراسان بزرگ، هم زمان با تحولات جاری در میان رودان و حضور فرهنگی این جوامع در زاگرس مرکزی که در نواحی غربی تر پُررنگ تر است، بر اهمیت این محوطه می افزاید. به دلیل گستردگی ارتباطات فرهنگی طی این دوره، میان جوامع ساکن در سرزمین های پست میان رودان و مردمان سرزمین های مرتفع زاگرس در طول دوره اوروک که هم زمان با هزاره چهارم پ. م. است، با گسترش فهم ما از این دوره، باستان شناسان دریافته اند که سازوکار نام گذاری فرهنگ ها براساس نام محوطه، برای توصیف و تحلیل پیچیدگی های فرهنگی در یک منطقه و در یک دوره دیگر کارآمد نیست. در گردهمایی باستان شناسان و مورخان که در سال ۲۰۰۱ م. تحت عنوان «میان رودان اوروکی و همسایگان آن»^۶ ارائه شد، یک چارچوب گاه نگاری برای شناخت بهتر فرهنگ های فرمانطقه ای ایجاد شد؛ این چارچوب تحت عنوان مس و سنگ جدید یا LC1-5 نام گرفت (Rothman, 2001; Rothman & Badler, 2011: 69). در این الگوی جدید، گودین VI هم زمان با مس و سنگ جدید ۲-۵ است. همان طور که در بخش گاه نگاری صحبت شد، سفال های سطحی محوطه پارک غربی تاق بستان نیز این نکته را تأیید می کنند که یکی از دوره های سکونت در این محوطه، هم زمان با گودین VI است، اما پرسش اساسی اینجاست که آیا می توان براساس یافته های سطحی، تاریخ دقیقی برای این محوطه در نظر گرفت؟ همان طور که گفته شد، در هزاره چهارم پ. م. هرچه به غرب زاگرس مرکزی نزدیک می شویم، حضور عناصر فرهنگی میان رودانی پُررنگ تر می شود (Rothman & Badler, 2011: 91). حضور مواد فرهنگی میان رودانی در محوطه هایی که در مسیر شاهراه خراسان هستند از شدت بیشتری برخوردار است و با توجه به تاریخ گذاری پیشنهادی برای این محوطه، یعنی هم زمانی آن با دوره ششم گودین (LC2-5)، انتظار می رود در بقایای سطحی محوطه، به مانند محوطه های هم زمان در دشت

کنگاور و سایر محوطه‌هایی که در مسیر شاه‌راه خراسان هستند، بقایای کاسه لبه‌واریخته مشاهده شود؛ چراکه نبود بقایای کاسه لبه‌واریخته ما را بر آن می‌دارد که این محوطه را همزمان با فاز سوم گودین VI در نظر بگیریم. اما بسیاری از باستان‌شناسان بر این عقیده‌اند که یافته‌های سطحی نمی‌توانند گویای تمام ادوار و مواد فرهنگی موجود در یک محوطه باشند و بررسی‌های باستان‌شناختی تنها دورنمایی از ساختار فرهنگی یک محوطه یا یک محدوده جغرافیایی ترسیم می‌کند (Evans & Gould, 1982: 278). با توجه به الگویی که در دشت کنگاور پیرامون ظهور کاسه‌های لبه‌واریخته ارائه شده، نمی‌توان انتظار مشاهده شواهد کاسه‌های لبه‌واریخته را در همه محوطه‌های زاگرس مرکزی به‌ویژه محوطه‌های کوچکتر، حتی با وجود گسترش فرهنگ اوروک در غرب زاگرس مرکزی و در مسیر شاه‌راه خراسان بزرگ داشت (Badler, 2002).

در پایان، به نظر می‌رسد گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم محوطه پارک غربی تاق‌بستان و در ادامه، کاوش در این محوطه ضروری است. ساختار فرهنگی-معیشتی پیشنهاد شده در این مقاله می‌تواند در یک کاوش باستان‌شناختی ارزیابی شده و ما را در ترسیم الگویی برای محوطه‌های مشابه یاری رساند. همچنین دستیابی به یافته‌های به دست آمده از یک کاوش روشمند می‌تواند ما را در بازسازی ابعاد دیگری از ساختارهای فرهنگی این محوطه راهنمایی کند.

سپاس‌گزاری

نویسندگان مقاله از آقایان علی‌رضا مرادی بیستونی، معاون وقت میراث فرهنگی استان کرمانشاه؛ احسان احمدی نصر، مسئول وقت باستان‌شناسی استان؛ ذبیح‌الله بختیاری، طراح سفال و خانم اکرم طهماسبی، کارشناس استان؛ کیوان الماسی و مظفر سهرابی از پرسنل استان و نیز راهنمایی‌های دکتر سجاد علی‌بیگی در تدوین مقاله قدردانی می‌نمایند.

پی‌نوشت

- 1- Rolled Rim Blow.
- 2- Nomadic pastoralism.
- 3- Nomadic campsites.
- 4- Semi nomads.
- 5- Full-fledged nomads.
- 6- Uruk Mesopotamia and Its Neighbors.

کتاب‌نامه

- رضوانی، حسن. روستایی، کوروش (۱۳۸۶). «گزارش بررسی باستان‌شناختی بخش مرکزی شهرستان کرمانشاه». سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).
- کامبخش‌فرد، سیف‌الله (۱۳۴۶). «آثار و بقایای دهکده پارتی (اشکانی)»، بررسی‌های تاریخی ۷، صص: ۵-۲۵.
- کامبخش‌فرد، سیف‌الله (۱۳۵۰). «کاوش‌های علمی در کنگاور، معبد آناهیتا». باستان‌شناسی و هنر ایران ۶، صص: ۲۰-۲۹.
- کامبخش‌فرد، سیف‌الله (۱۳۷۴). معبد آناهیتا کنگاور: گزارش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی و بازسازی و احیای معماری معبد ناهید و تاق‌گرا. تهران: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- کامبخش‌فرد، سیف‌الله (۱۳۷۷). گورخمره‌های اشکانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کامبخش‌فرد، سیف‌الله (۱۳۸۰). آثار تاریخی ایران. تهران: سازمان میراث فرهنگی،

صنایع‌دستی و گردشگری.

- گیرشمن، رمان (۱۳۷۰). *هنر/ایران در زمان پارت و ساسانی*، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

- هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱). *ایران در شرق باستان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Abdi, K. (1999). "Archaeological Research in the Islamabad Plain, Central Western Zagros Mountains: Preliminary Results from the First Season, Summer 1998". *IRAN* 37: 32-44.

- Abdi, K. (2001). "Islamabad, 2000". *IRAN* 39: 299-300.

- Abdi, K. (2003). "The Early Development of Pastoralism in the Central Zagros Mountains". *Journal of World Prehistory* 17(4): 398-448.

- Abdi, K. Nokandeh, G. Azadi, A. Biglari, F. Heydari, S. Farmani, D. Rezaii, A. & Mashkour, M. (2002). "TuwahKhoshkeh: A Middle Chalcolithic Pastoralist Campsite in the Islamabad Plain, West Central Zagros Mountains, Iran". *IRAN* XL: 43-74.

- Badler. V. R. (2002). "Chronology of Uruk Artifacts from Godin Tepe in Central Western Iran and Its Implications for the Interrelationships Between the Local and Foreign Cultures". In: Nicholas Postgate (eds.). *Artifacts of Complexity*. Wiltshire, England: *British School of Archaeology in Iraq*: 79-110.

- Braidwood, J. (1961). "The Iranian Prehistoric Project". *Iranica Antiqua* I: 3-7.

- Brookes, I. A., Levine, L. D. & Dennell, R. W. (1982). "Alluvial Sequence in Central West Iran and Implications for Archaeological Survey". *Field Archaeology* IX (3):285-299.

- Evans, S. & Gould. (1982). "Settlement Models in Archaeology". *Journal of Anthropological Archaeology* 1: 275-304

- Gopnik. H. (2011). "Making Sense of the Mound: Archaeological Interpretation at Godin". In Hilary Gopnik and Mitchell S Rothman (eds.), *On the High Road: The History of Godin Tepe Iran, Bibliotheca Iranica, Archaeology Art and Architecture Series*1: 21-49

- Henrickson, E. F. (1983). "Ceramic Styles and Cultural Interaction in the Early and Middle Chalcolithic of the Central Zagros, Iran". Ph.D. Dissertation, Department of Anthropology, University of Toronto.

- Henrickson, E. F. (1985) "The early development of pastoralism in the central Zagros highlands (Luristan)", *Iranica Antiqua* XX:1-42.

- Hole, F. (1978). "Pastoral nomadism in western Iran". In: Gould, R. A. (ed.). *Explorations in Ethno archaeology*. University of New Mexico Press. *Albuquerque*: 127-167.

- Hole, F. (1979). "Rediscovering the past in the present: Ethnoarchaeology in Luristan, Iran". In Kramer, C. (ed.), *Ethnoarchaeology: Implications of Ethnography for Archaeology*, Columbia University Press, New York: 192-218.

- Hole, F. (1980). "The prehistory of herding: Some suggestions from ethnography".

In Barrelet, M. T. (ed.), *L'Archéologie de l'Iraq du d'ebut de l' époque N' élitique' a 333 avant notre` ere`*. Editions de la Centre National de la Recherche Scientifique. Paris: 119-130.

- Levine, L. D. (1974). "Archaeological Investigations in the Mahidasht, Western Iran". *Paléorient* 2 (2): 487-490.

- Levine, L. (1976). "The Mahidasht project". *IRAN* XIV: 160-1.

- Levine, L.D. & Mcdonald, M. A. (1977). "The Neolithic and Chalcolithic Periods in the Mahidasht". *IRAN* XVI: 39-50.

- Levine, L. & Young, C. T. (1986). "A Summary of The ceramic assemblages of the central western Zagros form the middle Neolithic to the late third millennium B.C." *Colloquies internationaux CNRS Prehistoire de la Mesopotamia* 17-18-19 December 1984P.17 Editions due CNRS: Paris.

- Majidzadeh, Y. (1982). "Lapis lazuli and the Great Khorasan Road". *Paléorient* VIII (1): 59-69.

- Mirghaderi, M. A. (2013). "New evidence from the Middle and Late Bronze Age settlementsof the western central Zagros, Iran". *Iranian Archaeology* 4: 42-50.

- Niknami, K. A. & Askarpour, V. (2013). "A GIS Modeling of Prehistoric Site distribution in the Sarfirozabad Plain of Kermanshah, North western Iran". *International Journal of Heritage in the Digital Era* 2 (3): 344-359.

- Niknami, K. A. & Mirghaderi, M. A. (2015). "Analyzing the Settlement Patterns of the Middle and Late Bronze Age Sites of Sarfirozabad plain, Kermanshah, Western Iran". *IRAN* LIII (in press).

- Rothman, M. S (ed). (2001). *Uruk, Mesopotamia and its Neighbors: Cross-cultural Interaction in the Era of State Formation*. Santa Fe, NM: School of American Research Press.

- Rothman, M. S. & Badler, V. R. (2011). "Contact and Development in Godin Pe-riod VI". In: Hilary Gopnik and Mitchell S Rothman (eds.), *On The High Road: The History of Godin Tepe Iran. Bibliotheca Iranica. Archaeology Art and Architecture se-ries1*: 67-139.

- Rothman, M. S. (2011). "The Environment of Godin Tepe". In: Hilary Gopnik and Mitchell S Rothman (eds.), *On the High Road: The History of Godin Tepe Iran. Biblio-theca Iranica.*, Archaeology Art and Architecture Series1: 49-66

- Schmidt, E. (1940). "Flights over Ancient Iran", Chicago: University of Chicago.

- Stein, M. A. (1940). *Old Routes of Western Iran*, London.

- Wright. H. E. Jr. 1993. "Environmental Determinism in Near Eastern Prehistory". *Current Anthropology*, XXXIV (4): 458-469

- Young, C. T. Jr. (1969). "The Chronology of the Late Third and Second Millennia in Central Western Iran as Seen from Godin Tepe". *American Journal of Archaeology* 73 (3): 287-291.

- Young. T. C. (1972). "Population Densities and Early Mesopotamian Urbanism".

In Ucko et al. P. J. (ed). *Man, Settlement and Urbanism*. London, Gerald Duckworth and Co: 827-842.

- Young, T. C. Jr. & Levine, L. D. (1974). "Excavations of the Godin Project: Second Progress Report". Toronto. Royal Ontario Museum. *Art and Archaeology Occasional Paper* 26.

- Young, T.C. Jr. & Smith, P. E. L. (1966). "Research in the Prehistory of Central Western Iran", *American Association for the Advancement of Science* 153 (3734): 386-391.





بُرد پَنیر: ایستگاه یا استقرارگاه آغازنگارشی در شمال خوزستان

مرتضی حصارى *

حسن اکبری **

علیرضا سرداری زارچی ***

(صص: ۴۸ - ۳۵)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۲۵

چکیده

شمال اندیمشک، نقطه تلاقی مابین زاگرس مرکزی و خوزستان است و به لحاظ موقعیت جغرافیایی و زیست محیطی، با بارش نسبتاً متوسط مانند لرستان، و دمای معتدل بدون سرمای لرستان، و بدون گرمای سوزان تابستان خوزستان است و می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین نواحی در تحولات فرهنگی پیش از تاریخ و آغاز تاریخی ایران محسوب نمود. بُرد پَنیر از محوطه‌های متعلق به آغاز نگارش در این منطقه است که در نزدیکی سد بالارود واقع شده است. در این محوطه با یافته‌هایی مواجه هستیم که زمان استقرار آن را هم‌أفق با شوش ۲ در ایران و اوروک در بین‌النهرین معرفی می‌کند و به نظر می‌رسد در این زمان با شبکه‌هایی از جوامع روبه‌رویی که در زاگرس مرکزی و خوزستان تا جنوب شرق ترکیه، شمال سوریه و تمامی بین‌النهرین ساکن بوده‌اند. مقاله حاضر، حاصل بررسی‌های سال ۱۳۹۰ ه.ش. نگارندگان در برد پَنیر است، که هدف اصلی آن توصیف و ارزیابی یافته‌های متعلق به دوره فرهنگی شوش ۲ این محوطه می‌باشد. مهم‌ترین رویکرد این مقاله نیز دست‌یافتن به پاسخی است در خصوص این‌که چگونه یافته‌های جمع‌آوری شده از این تپه می‌تواند فرهنگ شوش ۲ را در دروازه ورودی به بخش کوهستانی قلمرو ایلام باستان تفسیر نماید؟ و با توجه به سلسله مراتب استقرارگاهی، در چه وضعیتی قرار داشته؟ و چه رابطه‌ای با مرکز بزرگ‌تر و مراکز کوچک‌تر خود داشته است؟

کلیدواژگان: بُرد پَنیر، شوش ۲، اوروک، کاسه لبه‌واربخته، سینی بانسی.

*. دانشیار دانشکده مرمت دانشگاه هنر اصفهان و پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری (نویسنده مسئول). mhessari@au.ac.ir

**. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه هنر اصفهان.

***. استادیار باستان‌شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی.

مقدمه

در این پژوهش یافته‌های فرهنگی تپه بردپنیر که از نظر جغرافیای طبیعی در جنوب زاگرس مرکزی در کوهپایه‌های لرستان، مشرف به جلگه خوزستان، و از نظر تقسیمات سیاسی امروز در استان خوزستان قرار دارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد. این منطقه با بارش نسبتاً متوسط مانند لرستان و با دمای معتدلی که سرمای زمستان لرستان و گرمای سوزان تابستان خوزستان را ندارد و ارتفاعات نه‌چندان بلند و در دسترس در مجاورت با جلگه حاصل خیز خوزستان و همچنین قرارگرفتن بر سر راه لرستان به خوزستان در مجاورت رود دائمی بالارود، مکانی مناسب برای شکل‌گیری استقرارگاه بردپنیر به وجود آورده است. همچنین باید در نظر داشت که نزدیکی رودخانه‌های بزرگ دزو کرخه، از دوره باستان، باعث حاصلخیز شدن و آماده‌شدن این ناحیه برای ساکنان آن گشته است (Hole, 1994).

در این پژوهش با یافته‌های فرهنگی از جوامعی که حداقل از دوره فرهنگی شوش ۲ که با «اوروک» در بین‌النهرین هم‌أفق هستند، مواجه هستیم. دوره فرهنگی شوش ۲ در خوزستان براساس یافته‌های به دست آمده از آکروپولیس ۱، به‌ویژه لایه‌های ۲۲-۱۷ شناخته شده است. در این خصوص می‌توان یافته‌های کاوش‌آبادانای شوش را نیز که با یافته‌های آکروپولیس ۱، لایه‌های ۲۲-۱۹ قابل مقایسه هستند، به آن اضافه نمود (Dittmann, 1986: 76). بنابراین به نظر می‌رسد در این افق زمانی، شبکه‌هایی از جوامع، زاگرس مرکزی را به خوزستان و از این مسیر به بین‌النهرین، و به‌ویژه به استقرارگاه کلیدی اوروک که در بررسی‌های جدید به سه مرحله اوروک قدیم، میانی و جدید تقسیم شده است (Bernbeck, 1995: 57)، مرتبط می‌سازد.

هدف اصلی این پژوهش توسط نگارندگان، بررسی، مستندسازی و ارزیابی یافته‌های جمع‌آوری شده به‌ویژه دوره آغاز نگارش از تپه بردپنیر است. این یافته‌های باستان‌شناسی، دربرگیرنده نمونه‌های سطحی جمع‌آوری شده و موجود در میراث فرهنگی اندیمشک را شامل می‌شود. مهم‌ترین رویکرد این پژوهش، دست‌یافتن به پاسخی است در این خصوص که چگونه یافته‌های جمع‌آوری شده از این تپه می‌تواند فرهنگ شوش ۲ و ۳ (آغازایلامی) را در دروازه ورودی به بخش کوهستانی قلمرو ایلام باستان تفسیر نماید؟ براساس موقعیت جغرافیایی بردپنیر، به‌عنوان استقرارگاهی از دوره آغاز نگارش، که بخشی از مسیر شبکه‌های فرهنگی-تجاری این دوره را بازسازی می‌نماید، نقش ایستگاه نظامی-پشتیبانی برای این محوطه متصور شدیم. همچنین فرض بر این است که بیشتر دگرگونی‌های مؤثر در شکل‌گیری چنین محوطه‌هایی براساس فرایندهای اعمال و تثبیت قدرت، هویت فرهنگی و اقتصاد سیاسی است که انعکاسی از شرایط متفاوت محلی است. در این رویکرد همچنین نوع ریخت‌شناسی و محل شکل‌گیری محوطه که در یک موقعیت خاص طبیعی جغرافیایی قرار دارد، در تحلیل شکل‌گیری آن مورد توجه قرار خواهد گرفت. این محوطه در فهرست آثار ملی به شماره ۱۷۹۹۲ و در تاریخ تیرماه ۱۳۸۵ ش. به ثبت رسیده است.

روش پژوهش

بازسازی فرهنگی جوامع باستانی زمانی اعتبار دارد که مواد و روندهایی که سبب ایجاد اماکن باستانی (که امروزه اغلب به شکل تپه‌های بزرگ و کوچک دیده می‌شوند) شده‌اند، با دقت لایه‌نگارانه ارزیابی و بازسازی شوند. اگر بررسی و ثبت آثار باستانی به درستی و روش‌مند انجام نشود، هیچ نیروی تئوریک نمی‌تواند به بازسازی فرهنگی روش‌مند و علمی کمک کند. چنین امری با مطالعه مواد و اطلاعات باستان‌شناسی که روش‌مند و با دقت بازآبایی گردیده و ارتباط زمانی و مکانی آن‌ها مشخص شده باشد، امکان‌پذیر است. روش تحقیق در این پژوهش به دو روش میدانی؛ شامل بررسی تپه و گونه‌شناسی و طبقه‌بندی یافته‌های به دست آمده، و در گام بعدی؛ مقایسه و تجزیه

و تحلیل مجموعه یافته‌های بردپنیر با یافته‌های هم‌أفق به دست آمده از کاوش و بررسی‌های باستان‌شناسی صورت گرفته است.

پیشینه پژوهش در محوطه‌های شاخص هم‌أفق با شوش ۲

در ایران به‌ویژه در جنوب غرب ایران، بین‌النهرین شمالی و جنوبی، سوریه و جنوب ترکیه، طی بررسی‌ها و حفاری‌های متعدد باستان‌شناسی، محوطه‌های هم‌أفق بسیاری مورد شناسایی و کاوش قرار گرفته است. محوطه‌های شاخص جنوب غرب و غرب که در دوره شوش ۲ نقش اساسی و اصلی را ایفا می‌کردند، محوطه‌های شوش (LeBrun, 1978; LeBreton, 1957)، چغامیش (Delugaz & Kantor, 1996)، فرخ‌آباد (Wright, 1981)، شرف‌آباد (Schacht, 1973) و گودین هستند (Badler, 2008). همچنین از مهم‌ترین محوطه‌های این دوره در جنوب ایران بایستی از ملیان (Alden, 1979) در دشت گر، نام‌برد. به دنبال پژوهش‌های منسجم و هماهنگ دو تن از باستان‌شناسان آمریکایی به نام‌های «گریگوری جانسون» و «هنری رایت» که در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ م. در دو دشت دهلران و شوشان انجام گرفت، صورت جدیدی در جدول گاه‌نگاری اواخر پیش از تاریخ ایران وارد گردید. جانسون در دشت شوشان، به واسطه بررسی بسیار منظم سال‌های ۷۱-۱۹۷۰ م.، با کمک گرفتن از لایه‌نگاری‌ها و پژوهش‌های جدید لوپرون در شوش، اصطلاح دوره «اوروک» را در گاه‌نگاری ایران وارد کرد. او مبنای بررسی‌هایش را شناخت الگوهای استقرار، تخمین جمعیت و مبادله محلی براساس سلسله مراتب استقراری در دشت شوشان قرار داد و توانست نتایج آن را به صورت گزارش‌های دانشگاه میشیگان در کتاب «پیشرفت مبادله محلی و حکومت اولیه در جنوب غرب ایران» (Johnson, 1973) منتشر سازد. این دو باستان‌شناس به همراه باستان‌شناسان دیگری چون «هانس نیسن» و «رابرت آدامز» از پایه‌گذاران مطالعات مربوط به شکل‌گیری جوامع پیچیده در دوره اوروک در جنوب غرب آسیا به شمار می‌آیند که امروزه نسل خلف آنان، مانند: گیلرمو آلگاز، سوزان پلاک، میشل روثمن، گیل استین و همکاران در سراسر خاور نزدیک، راه آن‌ها را تداوم بخشیده‌اند. برخی از محوطه‌های شاخص در بین‌النهرین که به صورت علمی حفاری شده، در وهله نخست، تپه اوروک است که به دلیل اهمیت و مواد فرهنگی آن، نام دوره اوروک از آن برگرفته شده است (Nissen, 1988: 96-103). محوطه‌های شاخص دیگر در بین‌النهرین جنوبی شامل نیپور معبد اینانا لایه‌های XII تا XX (Hansen, 1965)، جمدت نصر (Mackay, 1931) و ابوصلابیخ (Postgate, 1978) و در شمال بین‌النهرین تل بَراک (Oates, 1985) و تل گوره (Stein, 1999)؛ در سوریه محوطه‌های جَبَل‌عَروده (Van Driel, 1984)، شیخ حسن (Boese, 1995) و حَبوبه کبیره (Sürenhagen, 1975) و در جنوب ترکیه حاج‌نبی (Stein, 1999) و آرسلان تپه (Palmieri, 1981) هستند.

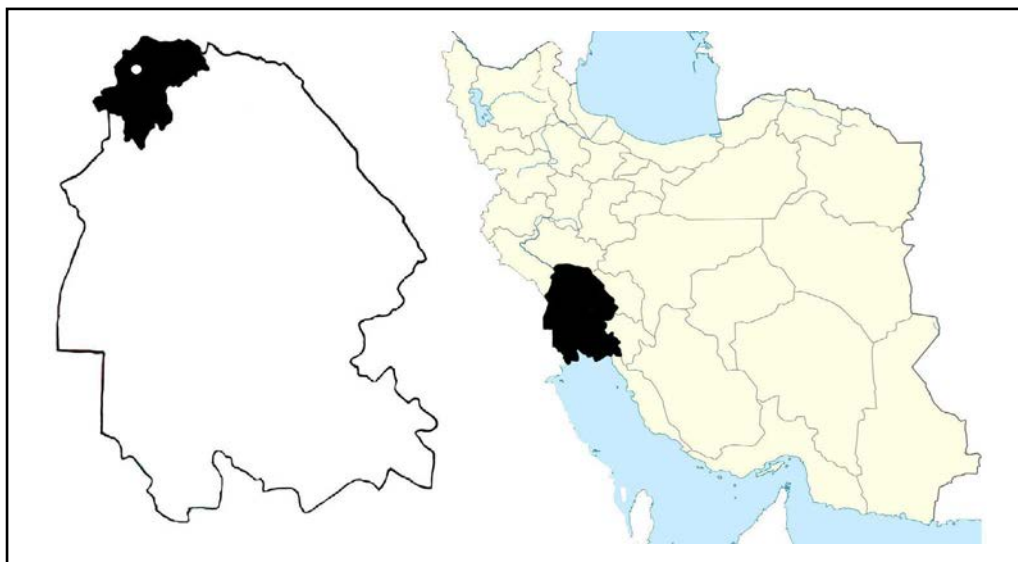
موقعیت جغرافیایی و توصیف ظاهری بردپنیر

این محوطه در حاشیه سد بالارود در کنار رودخانه بالارود در نزدیکی شهر حُسینیه در شمال شهرستان آندیمشک، استان خوزستان واقع شده است (تصاویر ۱ و ۲). موقعیت جغرافیایی آن بر روی عرض شمالی ۳۲° ۴۰' ۱۳' و طول شرقی ۴۹° ۴۹' ۱۵' در ارتفاع ۳۴۳ متری از سطح آب‌های آزاد قرار دارد. هرچند محوطه بردپنیر در استان خوزستان قرار دارد، اما بایستی آن را از نظر جغرافیایی در بخش جنوبی زاگرس مرکزی دانست. بردپنیر حدود ۱۰ متر ارتفاع، ۳٫۵ هکتار مساحت و حدود ۳۰ هکتار پراکندگی سفال دارد. این محوطه در دشتی مشرف به بالارود قرار داشته و تا این رود کمتر از ۱۰۰ متر فاصله دارد. همچنین این محوطه از سطح فعلی رودخانه، حدود ۴۰ متر بلندتر است و به مناطق پست دشت اشراف و دید کامل دارد. شکل ظاهری آن دایره‌ای و شواهد معماری، مانند

برج و دیوارها بر روی تپه کاملاً مشهود است و آن به خاطر محصور بودن آن در داخل محوطه سد و مصون ماندن از گزند حفاری‌های غیرقانونی است (تصویر ۳).

یافته‌های باستان‌شناسی

از بردپنیر، یافته‌های فرهنگی سطحی مختلفی جمع‌آوری شده است که در ادامه معرفی می‌شوند.



تصویر ۱. موقعیت محوطه در ایران و استان خوزستان (نگارندگان).



تصویر ۲. محوطه بردپنیر، دید از جنوب به شمال (نگارندگان).

سفال

خشن نخودی

الف) کاسه لبه‌واریخته (تصاویر ۴ و ۵): این‌گونه سفالی با طیف رنگ نخودی و یا متمایل به کرم و صورتی، شامل سفال‌های ساده قالب‌سازی است که ماده افزوده استفاده‌شده در آن‌ها از نوع گیاهی درشت با ناخالصی بالای شن بوده و سطح خارجی خشن و زیر آن‌ها حاصل از نحوه تولید آن‌هاست. سطح داخلی قطعات متعلق به این‌گونه سفالی نیز با رد عمیق انگشتان سفال‌گر همراه است و لبه‌های ظروف با استفاده از وسیله‌ای مانند قطعه‌ای سفال یا استخوان و یا انگشت دست به صورت پُخ درآمده است. ماده افزوده آن‌ها کاه درشت با ابعادی به طول یک‌ونیم سانتی‌متر بوده و همچنین داخل خاک سفال به عمد شن متوسط و ریگ ریز (۵mm-۰,۵mm) اضافه می‌شده است که درشتی این ماده کانی به زبری سطح سفال می‌افزوده است. تقریباً اندازه دهانه تمامی قطعات یافت‌شده یکسان بوده و از ۱۵ تا ۱۶,۷ سانتی‌متر متغیر است. نسبتاً محکم ساخته شده و در بیشتر نمونه‌ها، ظروف با حرارت کامل پخته شده و علائم دودزدگی در بین نمونه‌ها مشاهده نشده است. همچنین این پخت باعث می‌شده تمامی مواد افزوده گیاهی سوخته و داخل کاسه‌ها متخلخل شود. گل این‌گونه سفال خیلی منسجم و استوار نبوده و شل ساخته می‌شده و بعد از پخت سفال، داخل آن خلل و فرج زیادی ایجاد می‌گردیده است. به همین علت این ظروف، مناسب برای حمل یا نگهداری هیچ‌گونه مایعات و حتی سیالات سفت نیستند. کاسه‌های لبه‌واریخته از مواد اولیه قابل دسترسی به صورت فوری تولید شده و کار نسبتاً کمی روی خمیر صورت گرفته و تولید آن در یک فرآیند ساده شکل گرفته؛ بنابراین هزینه کارگری آن نیز کم بوده است. این ظروف، در قالب‌های سفالی ساخته شده بودند. کاسه لبه‌واریخته، متداول‌ترین نوع سفال در دوره شوش ۲ و آغاز ایلامی به شمار می‌رود. تعبیرات تابعی متعددی برای این‌گونه عنوان شده است که شامل استفاده از اشیاء نذری در مراسم تدفین مذهبی و گورستان‌های مذهبی و نیز تجهیزات و وسایلی در فرایند تهیه ماست بوده که مشهورترین آن‌ها به صورت کاسه‌های جیره‌بندی در نظام توزیعی بازپخش تعریف شده است. درباره پراکندگی و کاربرد این‌گونه ظرف، کاملاً بحث شده است (John-).



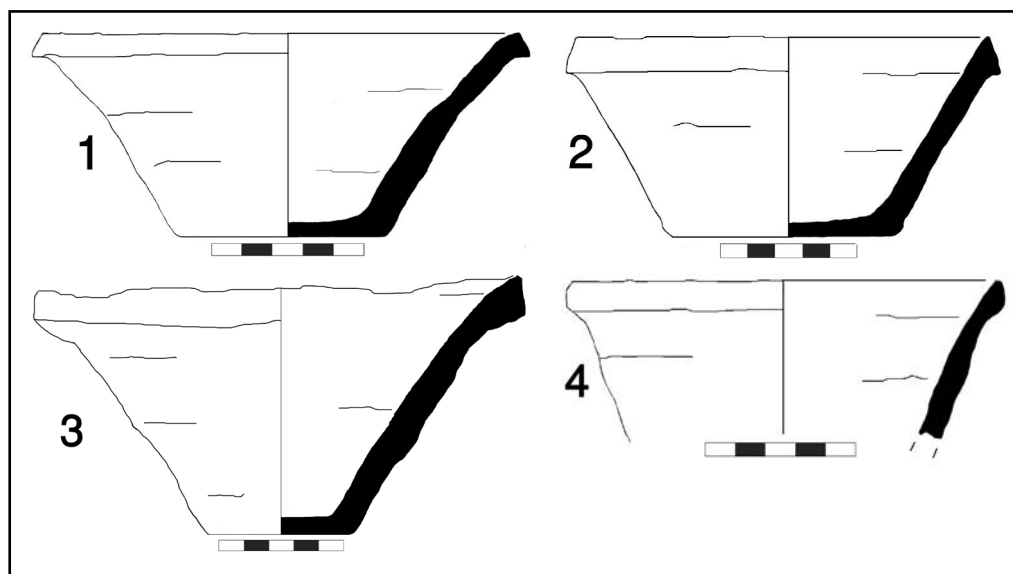
تصویر ۳. نقشه هوایی محوطه (Google Earth).

Johnson, 1973: 129-137) و درباره حجم این کاسه‌ها نیز چند نوشتار منتشر شده (son, 1973: 129-137 & Beale, 1978: 291 Fig1) که تقریباً کامل به نظر می‌آیند.

پس از اندازه‌گیری چهار قطعه ظرف کامل یا نیمه که بتوان حجم و ظرفیت کاسه را از آن‌ها به دست آورد، این نتایج حاصل شد: ظرف شماره ۱: 980ML، ظرف شماره ۲: 965ML، ظرف شماره ۳: 940ML و ظرف شماره ۴: 928ML است.

حضور کاسه‌های لبه‌واریخته بر روی این محوطه، باید نشان‌دهنده برخی فعالیت‌های خاص و متناوب باشد. اندازه‌های مختلف جیره، می‌تواند از طریق اندازه‌های مختلف ظروف، ظروف متعدد و یا هردوی آن‌ها کنترل شود. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد واحد حجم استاندارد به نام سیلا «Sila» که در اواخر دوره اکد مرسوم بوده، حجمی در حدود ۸۴۲/۰ لیتر امروزی بوده است (Labat, 1963).

ب) سینی بانسی (تصویر ۶): «سینی بانسی» که به نام «اوروکی» نیز شناخته می‌شود، ظروفی ساده و کم‌عمق هستند که در انواع گرد و بیضوی شکل ساخته شده و به رنگ نخودی و مایل به صورتی هستند. این سینی‌ها، دست‌ساز و بدون هیچ‌گونه تزیین و نقشی هستند. ماده افزوده آن‌ها معمولاً گیاهی و از کاه نسبتاً درشت که طول آن‌ها به ۱٫۵ سانتی‌متر نیز می‌رسد، تشکیل یافته است؛ ولی داخل خاک، به عمق مقداری شن نرم که به ندرت به ۲ میلی‌متر می‌رسد، دیده می‌شود. به نظر می‌رسد در ابتدا به صورت چانه گلی بوده که آن‌را مانند خمیر نان پهن نموده و لبه‌های ظرف را از پشت به داخل خم می‌کرده‌اند و روی ظرف را با دست و نوک انگشتان صاف و هموار می‌نمودند و سطح خارجی خشن و زبر آن‌ها، حاصل نحوه تولید آن‌هاست. کف ظروف در این‌گونه سفالی به واسطه تماس با زمین خاکی در خلال تولید، شواهدی از سطح ناهمواری را (به دلیل این‌که ظرف را قبل از خشک شدن و به منظور شکل‌دهی بر روی زمین قرار می‌دادند) به همراه دارد. ظاهر ظروف یکسان هستند، هرچند که ظرف نیمه یا کامل که بتوان از طریق آن، ظاهر ظروف را بازسازی نمود، به دست نیامده است. اندازه ظروف و حتی ضخامت ظروف نیز متغیر است. حرارت پخت ظروف کافی بوده است. تعدادی از ظروف، مغز دودزده دارند؛ هرچند تعداد ظروف با مغز دودزده کم است. حرارت پخت این‌گونه سفال از گونه‌های دیگر کمتر بوده و استحکام آن‌ها نیز کمتر است. گل ظروف شل و انسجام آن‌ها کم است و داخل آن مملو از خلل و فرج است که آمیزه



تصویر ۴. طرح گونه‌های مختلف سفال لبه‌واریخته (نگارندگان).



تصویر ۵. سفال لبه‌وار یخته کوتاه (نگارندگان).

گیاهی نیز به این ویژگی آن‌ها افزوده است. به نظر می‌رسد گل خیلی ورز داده نشده است. وضعیت کاربری این‌گونه ظروف نامشخص است؛ هرچند که در بعضی منابع آن‌ها را «قالب ریخته‌گری» نامیده‌اند (Tosi & Bulgarelli, 1976: 38)، ولی به نظر می‌رسد کاربری دیگری دارند. پراکندگی آن‌ها و حجم و ابعاد گوناگون آن‌ها نیز نامشخص است.

سفال ظریف نخودی ساده و منقوش (تصاویر ۷ و ۸)

این‌گونه سفالی با خمیره نخودی شامل سفال‌های غالباً ساده و به ندرت منقوش با نقوش هندسی به رنگ‌های قهوه‌ای و قرمز و نقش‌کنده هستند که بدنه آن‌ها نسبتاً نازک بوده و ماده افزوده به کار رفته در آن‌ها از نوع کانی است که به صورت شن درشت (Coarse Sand: 0.20 - 2 mm) همگن با کیفیت دانه‌بندی خوب تا بسیار خوب در بافت قطعات نمود می‌یابد.

با توجه به نوع ماده افزوده به کار رفته در این‌گونه سفالی، خاک مورد استفاده سفال‌گر برای ساخت سفال، خاک نسبتاً پاکی بوده و ناخالصی مهمی جز موارد بسیار اندک در بافت آن قابل مشاهده نیست. خمیره مورد استفاده سفال‌گر در حد قابل قبولی ورز داده شده، ولی درصد بالای ماده افزوده نیز سبب آن گردیده که سفال از بافت نسبتاً محکمی برخوردار شود.

اشکال منظم این‌گونه سفالی به‌ویژه در مورد لبه‌های ظروف می‌تواند دلیلی بر چرخ‌ساز بودن آن‌ها باشد، هرچند که رد چرخ بر بدنه قطعات این‌گونه کاملاً آشکار است. این‌گونه سفالی از شرایط پخت مناسبی برخوردار بوده و قطعات از کیفیت پخت یکسانی برخوردار هستند؛ اگرچه کیفیت پخت چنان نبوده که بتواند از تردی بافت سفال‌ها بکاهد. اشکال شناسائی شده در این‌گونه سفالی شامل ظروفی با دهانه تنگ و ظروفی با دهانه گشاد بوده و چند نمونه، آثاری از نقوش هندسی با رنگ‌های قهوه‌ای، قرمز و نقش‌کنده را به همراه دارند و همچنین دسته‌های مارپیچی که مشخصه سفال‌های نوع شوش ۲ هستند در این‌گونه مشاهده می‌شود.

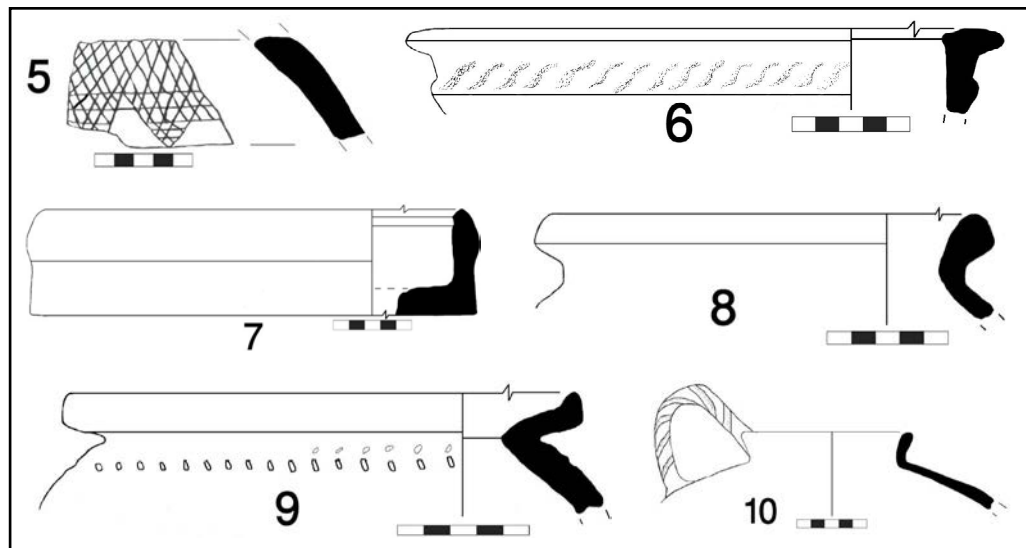
خمیره این‌گونه با بافت کمی سخت (Hard) برابر با مقیاس ماس ۳ از پخت مطلوبی در کوره برخوردار بوده و ساختار پیوسته آن در مقطع شکستگی بی‌قاعده (Irregular) و به سبب وجود ماده افزوده گیاهی، نمودی نسبتاً متخلخل با حفره‌هایی در اندازه‌های متنوع، و درصد پراکندگی متوسط داشته و در هنگام لمس شدن احساسی از زبری (Rough) را در نظر می‌آورد.



تصویر ۶. طرح سفال سینی تصویر ۷. گونه سفال‌های ظریف نخودی (نگارندگان).
بانشی (نگارندگان).

سفال ظریف قرمز (تصویر ۹)

این گونه سفالی با خمیره قرمز متمایل به نارنجی، شامل سفال‌های غالباً ساده و ندرتاً منقوشی است که ماده افزوده به کاررفته در آن‌ها از نوع کانی ریز بوده و به صورت برجستگی‌های ریز در سطوح داخلی و خارجی تمام قطعات نمود یافته است. همچنین در پاره‌ای از موارد، ماده افزوده گیاهی نیز مشاهده می‌شود و این جزء ویژگی‌های بارز آن می‌باشد. در این گونه سفال‌ها، سطوح داخلی (جز در یک نمونه که ظرفی با دهانه باز است که با پوششی مشابه سطح خارجی پوشانده شده) ساده و دست نخورده‌اند، چنان‌که ردّ خطوط موازی حاصل از چرخش چرخ سفال‌گری به صورت کاملاً منظم بر روی سطوح داخلی سفال قابل مشاهده است. خاک مورد استفاده سفال‌گر برای ساخت این گونه سفالی با وجود استفاده از ماده افزوده گیاهی خردشده بسیار ریز، با دانه‌های نسبتاً فراوان و غیرهمگن‌شن در اندازه‌های متنوع، با چشم غیرمسلح قابل مشاهده است. خمیره مورد استفاده سفال‌گر در حدّ قابل قبولی ورز داده شده و سفال‌ها از بافت پیوسته و مستحکمی برخوردار هستند. شکل‌دهی مناسب ظروف و تناسب فرم و دقت در اجرای تزئینات و همچنین وجود ردّ چرخ بر روی سطح داخلی سفال‌ها مؤید استفاده از چرخ سفال‌گری در تولید این گونه سفالی است. همچنین سفال‌ها از شرایط پخت مطلوبی برخوردار بوده و تیرگی موجود در مغز برخی قطعات، خللی در صحت و قوّت این نکته به وجود نمی‌آورد. اشکال شناسائی شده در این گونه سفالی بیشتر شامل ظروفی با دهانه بازند که اغلب دارای لبه‌های پیچ‌خورده (Roll Rim) هستند. علاوه بر این، نمونه‌هایی از ظروف با لبه‌های ساده و ظروف بدون زاویه، شامل بشقاب‌های کم‌عمق با لبه‌های پخ‌شده به داخل و کاسه‌های کوچک و بزرگ نیم‌کروی شکل مشاهده می‌شود. در این گونه سفالی، نقوش شناسائی شده محدود بوده و شامل نقوش تزئینی با نوارهای باریک یک، دو یا سه تایی موازی بر روی زاویه بدنه، گردن ظروف و یا روی لبه آن‌ها (به صورت خطوط کوتاه عمود به لبه ظرف) می‌باشد. نقش‌مایه‌های تزئینی استفاده‌شده در این سفال‌ها، همگی از نوع هندسی بسیار ساده (خطوط موازی) هستند. این گونه سفالی با بافتی سخت (Hard) برابر با مقیاس ماس ۳٫۵ از پخت مطلوبی در کوره برخوردار بوده و ساختار پیوسته آن در مقطع شکستگی بی‌قاعده (Irregular) است.



تصویر ۸. طرح سفال ظریف نخودی ساده و منقوش (نگارندگان).

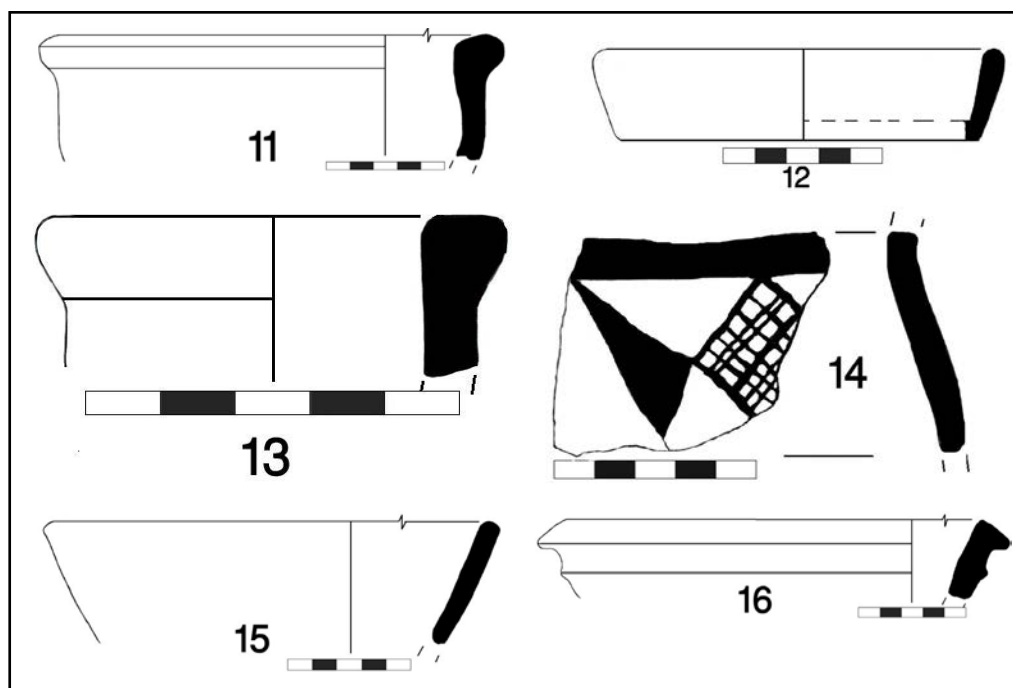
مُهر (تصاویر ۱۰ تا ۱۲)

از محوطه بُرد پَیَر، یک قطعه مُهری در بازدید سال ۱۳۹۱ ه.ش. یافت شد که در اداره میراث فرهنگی شهرستان آندیمشک نگه‌داری می‌شود.

مشخصات مُهر: این مُهر از سنگ گچ ساخته شده است. قطر آن در حدود ۲۵ میلی‌متر، وزن آن حدود ۲ گرم، و ارتفاع آن ۱۵ میلی‌متر است. رنگ این مُهر سفید است. شکل آن تقریباً بیضوی است. در انتهای مُهر، سوراخی جهت آویزان نمودن تعبیه شده که در حال حاضر شکسته است.

نقش مُهر: نقش این مُهر نیز یکی از ساده‌ترین و رایج‌ترین نقوش موجود بر روی مُهرهای مسطح است. نقش اصلی، شامل خطوط ساده‌ای است که با ترکیب شدن با هم، ایجاد تَقران و توازن کرده است. به نظر می‌آید کادر خطوط نقش مُهر، یک چلیپا را خلق کرده است. ساخت این‌گونه نقوش احتیاج به مهارت زیادی نداشته و برای ایجاد آن‌ها، ابزارهای ساده‌ای مورد احتیاج است. این نقش را می‌توان به وفور بر روی مُهرهای هزاره چهارم پ. م. در ایران، شامل تپه سیلک (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۶۳، شکل ۸)، فرخ‌آباد (Wright, 1981: 450. Pl9D)، شوش (LeBerton, 1957: Fig15)، حصار (Schmidt, 1937: PlXV, H4601)، گیان (Contenau & Girshman, 1933: Pl38, 23) و تل باکون (Alizadeh, 2006: 263, Tab 31.1) مشاهده نمود.

در یک جمع‌بندی ابتدایی و با توجه به پیشینه استفاده مُهر در جوامع شرق باستان که از دوره نوسنگی بی‌سفال از دره فُرات به دست آمده است (Pittman, 1995: 1596) و با طی زمان با تغییر در ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع خاور نزدیک و ورود به شهرنشینی در هزاره چهارم پ. م. در کنار مُهرهای مسطح، شاهد نوع جدیدی مُهر به نام «مُهر استوانه‌ای» هستیم. کاربردهای مختلفی برای استفاده از مُهر عنوان شده که شامل مُهر و موم کردن اُنبار، کالاها و نامه‌های رسمی است. وجود هردو گروه مُهر در هر زمان، نشان‌دهنده به وجود آمدن مقام و موقعیت‌های اقتصادی است و گواهی است بر ظهور یک صاحب‌منصب کنترل‌کننده معاملات که دارای مسئولیت بالا در تنظیم دریافت‌ها، پرداخت‌ها و فهرستی از ذخایر موجود و مشابه آن بوده است. با این نگاه می‌توان این مُهر را متعلق به یک شخص با موقعیت اجتماعی-اقتصادی و صاحب‌منصبی که می‌توانسته تجارت را تحت اختیار داشته، پیشنهاد نمود. همچنین صاحب مُهر، دارای یک رتبه شایسته در سلسله‌مراتب اجتماعی بوده است.



تصویر ۹. طرح سفال ظریف قرمز (نگارندگان).



تصویر ۱۰. طرح مُهر مسطح بردپنیر تصویر ۱۲. مُهر مسطح بردپنیر تصویر ۱۱. مُهر مسطح بردپنیر (نگارندگان). (نگارندگان). (نگارندگان).

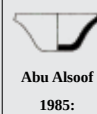
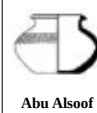
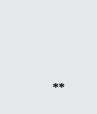
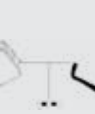
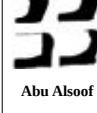
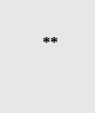
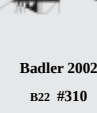
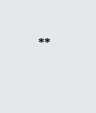
نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد دوره زمانی یافته‌های سطحی بردپنیر به دوره فرهنگی بعد از شوش ۱ و یا همان اُفق شوش ۲ می‌رسد. شاخصه‌های این دوره فرهنگی در گونه‌های سفال: ۱. نخودی زمخت و خشن در فرم‌های کاسه‌های لبه‌واربخته و سینی بانشی؛ ۲. ظریف نخودی ساده و منقوش در فرم‌های کاسه‌هایی با دسته‌های کاملاً پیچیده، خمره‌های کوچک و بزرگ و کاسه‌های ساده؛ ۳. ظریف قرمز ساده و منقوش در فرم‌های خمره‌های لوله‌دار با لبه‌های پهن و کاسه‌ها، خمره‌ها با لبه پیچیده و کاسه‌ها و فنجان‌هایی با لبه ساده که معمولاً چرخ‌سازند، قابل طبقه‌بندی هستند. این نمونه‌ها در گاه‌نگاری نسبی دوره فرهنگی شوش ۲ میانه و جدید پیشنهاد می‌گردند. چنین نمونه‌هایی از ایران، بین‌النهرین، سوریه و جنوب ترکیه مستند می‌باشند (جدول ۱).

کشف مُهر از این محوطه می‌تواند در این تپه، یک نظام کنترلی-نظارتی را که شاید هم در بخش اجتماعی و هم اقتصادی فعالیت داشته‌اند، بازسازی نماید. بخش نظارت اقتصادی بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ چراکه از این محل، مُهر و موم گلی نیز به دست آمده است. شایان توجه

است که با توجه به طبقه‌بندی سلسله‌مراتب استقرارگاه‌ها توسط جانسون (جانسون، ۱۳۸۱: ۲۳۲) برای بردپنیر یک استقرارگاه با نقش واسطه‌ای که بیشتر کاربرد مرکز/ ایستگاه پشتیبانی در شبکه فرهنگی-تجاری در محدوده زمانی ۳۵۰۰ تا ۳۱۰۰ پ. م. داشته، متصور می‌گردد. در این محدوده زمانی، جانسون معتقد است که استقرارگاه‌های اطراف شوش ناپدید شده‌اند و احتمالاً این کاهش به خاطر کشمکش‌های محلی و خصمانه‌ای است که بین شوش و چغامیش صورت گرفته است (Johnson, 1973: 143)؛ ولی براساس مدارک، کاهش چندان چشم‌گیری صورت نپذیرفته است و حتی استقرارگاه‌های اطراف شوش نیز یک تداوم استقرار از سوزیانای جدید تا شوش ۲ جدید داشته‌اند (اکبری و حصاری، ۱۳۸۴: ۴)؛ (Dittmann, 1986: 125 Tab 54b). کاوش باستان‌شناسی بردپنیر می‌تواند، پاسخ قطعی دیگری نیز در این خصوص و نیز چگونگی ارتباطات تجاری و نظارت و کنترل در مسیر خوزستان به کوهستان بدهد.

جدول ۱. جدول مقایسه‌ای سفال‌های شاخص شوش ۲ برد پتیر با تعدادی از محوطه‌های هم‌دوره (طرح‌ها بدون مقیاس هستند)، (نگارندگان).

دشت شوشان	دشت دهلران	زاگرس مرکزی	جنوب ترکیه	میان‌رودان جنوبی	میان‌رودان شمالی	سوریه
شوش	چغامیش	فرخ آباد	گودین	برد پتیر	حاج‌نبی	نیپور
تل برک	شیخ حسن					
 Le Brun 1978: 119 Fig 21	 Delugaz & Kantor 1996 Plate 83: O	 Wright 1981: 452 Pl: 11.f	 Badler 2002: Fig 13 B1 479#42	 Stein et al, 1996: 236, Fig 22.A	 Stein et al, 1996: 236, Fig 22.A	 Abu Alsoof 1985: 189 Fig 16, 17,
 لوبرون ۱۳۷۶: ۶۲ شکل ۳۴-۱۴	 Delugaz & Kantor 1996 Plate 122: B	 Wright 1981: 452 Pl: 11.c	 Badler 2008: Fig 17 A1 1151#403	 ..	 ..	 Abu Alsoof 1985: 192 Fig 7
 Le Brun 1978: 119 Fig 28-2	 Delugaz & Kantor 1996 Plate 100: D	 Wright 1981: 112. Fig 55.l	 ..	 Stein, 2001: 287, Fig 8.7, A	 Stein, 2001: 287, Fig 8.7, A	 Abu Alsoof 1985: 190 Fig 7
 Le Brun 1978: 119 Fig 23, 7-8-9-10	 Delugaz & Kantor 1996 Plate 86: P, S	 ..	 Badler 2002: Fig 7 P4 20#4	 Stein et al, 1996: 238, Fig 24.K	 Stein et al, 1996: 238, Fig 24.K	 Abu Alsoof 1985: 189 Fig 1, 2, 3, 4
 Le Brun 1978: 119 Fig 23, 7-8-9-10	 ..	 Wright 1981: 138. Fig 58.k	 Badler 2002 B22 #310	 ..	 ..	 Abu Alsoof 1985: 193 Fig 17

جدول ۲. جدول مشخصات سفال (نگارندگان).

ردیف / شماره	نوع جنس سفال	شاموت	ساخت	رنگ مغز	پوشش بیرونی	پوشش درونی	نقش	
							نوع تزئین	رنگ نقش
1	خشن	کاه تا ۱۰ م.م.	قالب‌زده	5YR 7/4 Pink	*	*	*	
2	خشن	کاه تا ۱۵ م.م.	قالب‌زده	7.5YR 7/4 Pink	*	*	*	
3	خشن	کاه تا ۱۵ م.م.	قالب‌زده	5YR 7/6 Reddish Yellow	*	*	*	
4	خشن	کاه تا ۴ م.م.	قالب‌زده	2.5Y 8/3 Pale yellow	*	*	*	
5	متوسط	شن تا ۱۱ م.م.	چرخ‌ساز	7.5YR 6/4 Light Brown	*	7.5YR 6/4 Light Brown	کنده	
6	متوسط	کاه تا ۱۱ م.م.	چرخ‌ساز	2.5YR 8/6 Yellow	10YR8/3 very pale brown	10YR8/3 very pale brown	برجسته	
7	متوسط	کاه تا ۶ م.م.	چرخ‌ساز	10YR8/3 very pale brown	7.5YR 6/4 Light Brown	7.5YR 6/4 Light Brown	*	*
8	متوسط	شن تا ۲ م.م.	چرخ‌ساز	7.5YR 6/4 Light Brown	7.5YR 6/4 Light Brown	7.5YR 6/4 Light Brown	*	*
9	ظریف	شن تا ۱ م.م.	دست‌ساز	10YR8/3 very pale brown	10YR 7/2 Light Gray	10YR 7/2 Light Gray	کنده	
10	ظریف	شن تا ۲ م.م.	چرخ‌ساز	10YR8/3 very pale brown	2.5YR 8/4 Pale Yellow	2.5YR 8/4 Pale Yellow	افزوده	
11	ظریف	شن تا ۱ م.م.	چرخ‌ساز	2.5YR7/2 Pale Red	2.5YR7/2 Pale Red	2.5YR7/2 Pale Red	*	*
12	متوسط	شن تا ۱.۳ م.م.	چرخ‌ساز	2.5YR7/2 Pale Red	2.5YR7/2 Pale Red	2.5YR7/2 Pale Red	*	*
13	متوسط	شن تا ۲ م.م.	چرخ‌ساز	2.5 YR 8/3 Pale Yellow	*	*	*	*
14	ظریف	شن تا ۰.۳ م.م.	چرخ‌ساز	7.5YR 8/4 Pink	7.5YR 6/4 Light Brown	7.5YR 6/4 Light Brown	قرمز	نقاشی
15	ظریف	شن تا ۱.۳ م.م.	دست‌ساز	7.5YR 8/4 Pink	10YR8/3 very pale brown	10YR8/3 very pale brown	برجسته	
16	متوسط	شن تا ۳ م.م.	چرخ‌ساز	7.5YR 8/3 Pink	7.5YR 6/4 Light Brown	7.5YR 6/4 Light Brown	*	*
سبزی‌پاشی	خشن	کاه تا ۱۱ م.م.	دست‌ساز	7.5YR 8/4 Pink	*	*	*	*

کتاب‌نامه

- اکبری، حسن و حصاری، مرتضی (۱۳۸۴). «ایران حلقه اتصال شرق و غرب (هزاره چهارم و سوم پ. م.)». *مطالعات ایرانی* ۸، صص: ۱-۱۵.
- جانسون، گریگوری (۱۳۸۱). «سازمان متغیر دستگاه اداری اوروک در دشت شوشان». *باستان‌شناسی غرب ایران*. به‌کوشش: فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، تهران: انتشارات سمت، صص: ۲۱۷-۲۸۴.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۹). *سیلک کاشان*. جلد اول، ترجمه اصغر کریمی، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- لوبرون، آلن (۱۳۷۶). «شوش، کارگاه کاوش آکروپل I»، *شوش و جنوب غرب ایران*، زیر نظر: ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمه هاید اقبال، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، صص: ۴۹-۷۰.

- Abu Al-soof, B. (1985). *Uruk Pottery, Origin & Distribution*. Ministry of Culture & Information Iraq.

- Alden, J. R. (1979). "Regional Economic Organization in Banesh Period Iran" Ph.D. Dissertation. University of Michigan.

- Alizadeh, A. (2006). "The Origins of State Organizations in Prehistoric Highland Fars, Southern Iran: Excavations at Tall-e Bakun" Oriental Institute Publication. Vol 128. University of Chicago.

- Badler, V. R. (2002). "A Chronology of Uruk Artifacts from Godin Tepe in Central Western Iran and Implications for the Interrelationships between the local and foreign cultures" in Postgate, J. N. (ed). *Artefacts of Complexity: Tracking the Uruk in the Near East*. British School of Archaeology in Iraq: 79-110

- Beale, Ts. W. (1978). "Beveled Rim Bowls and Their Implications for Change and Economic Organization in the Later Fourth Millennium B.C.". *Journal of Near Eastern Studies* 37(4):289-313.
- Bernbeck, R. (1995). "Die Uruk zeit Perspektiven einer komplexen Gesellschaft" in: Bartl, Bernbeck & Heinz (eds). *Zwischen Euphrat und Indus: aktuelle Forschungsprobleme in der Vorderasiatischen Archäologie*. Deutsches Archäologisches Institut, Abteilung Baghdad. *Hildesheim*: 57-67
- Boese, J. (1995). *Ausgrabungen in Tell Sheikh Hassan I*. Saarbrücker Druckerei und Verlag, Saarbrücken.
- Contenau, G. & Ghirshman, R. (1935). *Fouilles Du Tepe-Giyan*. Librairie Orientaliste Paul Geuthner.
- Dittmann, R. (1986). *Betrachtungen zur Frühzeit des Südwest-Iran*. BBVO 4. Berlin.
- Delougaz, P. & Kantor, H. J. (1996). *Chogha Mish the First Five Seasons Excavations 1961-1971*. Ed: Abbas Alizadeh Oriental Institute Publications. Vol 101. Chicago Illinois.
- Fielden, K. (1981). "A Late Uruk Pottery Group from Tell Brak." *Iraq* 43:157-166.
- Hansen, D. P. (1965). "The Relative Chronology of Mesopotamia. Part II. The Pottery Sequence at Nippur from the Middle Uruk to the End of the Old Babylonian Period (3400-1600 B.C.)" in Ehrich (ed), *Chronology in Old World Archaeology*, Chicago: The University of Chicago Press, 1965: 201-213.
- Hole, F. (1994). "Environmental instabilities and urban origins". In Stein & Rothman (Eds) *Chiefdoms and early states in the Near East*. Madison: Perhistory Press: 121-152
- Johnson, G. A. (1973). "Local Exchange and Early State Development in Southwestern Iran". Ann Arbor: Anthropological Papers of the University of Michigan *Museum of Anthropology* 51.
- Labat, R. (1963). "Manual D'Epigraphie Akkadienne". Imprimerie Nationale. Paris
- Le Breton, Louis. (1957). "The Early Period at Susa, Mesopotamian Relations". *Iraq* 19(2):79-124.
- Le Brun, A. (1978). "Le Niveau 17 de L'acropole de Suse", *Cahiers de la Delegation Archeologique française en Iran* 8. Paris: Paul Geathner.
- Mackay, E. (1931). "Report on the Excavations at Jemdet Nasr, Iraq". *Field Museum of Natural History Anthropology Memoirs* 1 (3). Chicago: Field Museum Press.
- Nissen, H. J. (1988). *The Early history of the Ancient Near East 9000-200 B.C.* . Chicago: University of Chicago Press.
- Oates, D. (1987). "A Note on Ubaid and Mitanni Pottery from Tell Brak (Plates XLV –XLVI)". *Iraq* 49: 193-198
- Oates, J. (1993). "Excavation at Tell Brak 1992-1993". *Iraq* 50:155-200
- Oates, J. (1985). "Tell Brak: Uruk Pottery from the 1984 Season". *Iraq* 47:175-186

- Palmieri, A. (1981). "Excavations at Arslantepe (Malatya)". *Anatolian Studies* 31: 101-120
- Pittman, H. (1995). "Cylinder Seals and Scarabs in the Ancient Near East". In: Sasson J.M (Ed) *Civilizations of the Ancient Near East* .Vol III. New York
- Postgate, J. N. (1978). "Excavations at Abu Salabikh 1977". *Iraq* 40:77-88.
- Schacht, R., M. (1973). "A Preliminary Report on the Excavation at Tepe Shara-fabad". *Journal of Field Archaeology* 2:307 – 329.
- Schmidt, E. F. (1937). *Excavations at Tepe Hissar Damghan*. University Museum. University of Pennsylvania Press.
- Stein, G. (1999). "The Uruk expansion: Northern perspectives from Hacinebi, Hassék Höyük and Gawra". *Paléorient* 25(1),
- Stein, G. (2001). "Indigenous Social Complexity at Hacinebi (Turkey) and the Organization of Uruk Colonial Contact" In: Rothman (Ed), *Uruk Mesopotamia and Its Neighbors: Crossculture Interactions in the Era of State of Formation...*SAR Press, Santa Fe: 265-305.
- Stein, G. J., Bernbeck, R., Coursey, C., McMahon, A., Miler, N. F., Misir, A., Nicola, J., Pittman, H., Pollock, S. & Wright, H. (1996). "Uruk Colonies and Anatolian Communities an Interim report on the 1992-1993 Excavations at Hacinebi, Turkey". *American Journal of Archaeology* 100(2): 205-260
- Sörenhagen, D. 1975. "Untersuchungen zur keramikproduktion innerhalb der spat-Urukzeitlichen Siedlung Habuba Kabira-Süd in Nordsyriean". *Acta praehistorica et archaeologica* 5/6 (1974/1975): 43-164
- Tosi, M., Bulgarelli, G. M. (1976). "The Stratigraphic Sequence of Squares DF 88/89 on South Hill". In: Eds Dyson & Howard *Tappeh Hesar* 1976: 34-53
- Van Driel, G. (1984). "Gabal Arüda 1982". *Archiv für orientforschung* 31: 134-137
- Wright, H. T. (1981). "An Early Town on the Deh Luran Plain". *Memoirs of the Museum of Anthropology*, University of Michigan, and Ann Arbor: Museum of Anthropology.



پژوهش‌های باستان‌شناسی گورستان عصرآهن گندآب شهمیرزاد، استان سمنان

عبدالمطلب شریفی هولایی*

(مصن: ۶۰-۴۹)
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۰۳

چکیده

محوطه تاریخی گندآب خرنند واقع در شهمیرزاد استان سمنان، شامل بقایای معماری و گورستان اقوامی از عصر آهن است. ماحصل سه فصل کاوش در گورستان و استقرارگاه، منجر به شناسایی تعداد بیش از ۹۰ گور و محوطه مسکونی به وسعت حدود ۵۰۰۰ متر مربع گردید. این محوطه طی ۳ فصل در سال‌های ۱۳۸۱، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۵ ه.ش. مورد کاوش باستان‌شناسانه قرار گرفته است. ماحصل کاوش در فصل اول، شناسایی بیش از ۲۵ گور بوده که متأسفانه بعضی از این گورها قبلاً توسط حفاران غیرمجاز باز شده بودند. در این کاوش سعی شد که از همان گورهای باز شده در جهت به دست آوردن و تکمیل اطلاعات مربوط به سنت تدفین و آداب و رسوم اقوام ساکن در گندآب و ویژگی‌های معماری گورها استفاده شود. فصل دوم کاوش نیز به ادامه مطالعات باستان‌شناسی، انسان‌شناسی، و همچنین مطالعه زمین‌شناسی، نقشه‌برداری و شبکه‌بندی محوطه گندآب پرداخت. در این فصل ۱۷ گور مورد کاوش قرار گرفت. سومین فصل در سال ۱۳۸۵ کاوش علاوه بر گورستان در محوطه استقرار نیز پیگیری شد و برای نخستین بار محوطه مسکونی ساکنان گندآب بررسی شد. در فصل اول دو فرضیه در باب عدم تناسب بقایای معماری و استقرار اقوام ساکن در گندآب نسبت به وسعت گورستان مطرح شد.

کلیدواژگان: باستان‌شناسی سمنان، گورستان، عصر آهن، گندآب، خرنند.

مقدمه

محوطه گندآب طی ۳ فصل در سال‌های ۱۳۸۱، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۵ ه.ش. مورد کاوش باستان‌شناسانه قرار گرفته است. ماحصل کاوش در فصل اول، شناسایی بیش از ۲۵ گور بوده که متأسفانه بعضی از این گورها قبلاً توسط حفاران غیرمجاز باز شده بودند. در این کاوش سعی شد که از همان گورهای باز شده در جهت به دست آوردن و تکمیل اطلاعات مربوط به سنت تدفین و آداب و رسوم اقوام ساکن در گندآب و ویژگی‌های معماری گورها استفاده شود. فصل دوم کاوش نیز به ادامه مطالعات باستان‌شناسی، انسان‌شناسی، و همچنین مطالعه زمین‌شناسی، نقشه‌برداری و شبکه‌بندی محوطه گندآب پرداخت. در این فصل ۱۷ گور مورد کاوش قرار گرفت. سومین فصل در سال ۱۳۸۵ کاوش علاوه بر گورستان در محوطه استقرار نیز پیگیری شد و برای نخستین بار محوطه مسکونی ساکنان گندآب بررسی شد. در فصل اول، دو فرضیه در باب عدم تناسب بقایای معماری و استقرار اقوام ساکن در گندآب نسبت به وسعت گورستان مطرح شد.

۱- اقوام ساکن در منطقه یا دارای گورستان مشترک بوده‌اند یا اقوام دامداری بودند که به صورت پراکنده در منطقه زندگی می‌کرده‌اند و اجساد مردگان خود را در یک گورستان مشترک دفن می‌نموده‌اند.

۲- گستردگی گورستان به این دلیل بوده که در دوره‌های مختلف و در درازمدت در آن تدفین انجام شده است.

با توجه به فرضیه اول تصمیم گرفته شد که بررسی در محوطه‌های هم‌زمان انجام پذیرد و مشخص شود که آیا تمام سکونت‌گاه‌های هم‌زمان با گندآب و خرن دارای گورستان هستند یا نه؟ در این بررسی متوجه شده‌ایم که بدون استثناء تمام سکونت‌گاه‌ها از قبیل دازگاره، گندآب، خرن، خطیرکوه و... خود دارای گورستان مستقل هستند.

با توجه به فرضیه دوم که وسعت گورستان را با انجام تدفین در دوره‌های مختلف توجیه می‌کرد، تصمیم گرفته شد به منظور دست‌یابی به بقایای فرهنگی دیگر دوره‌ها گمانه‌زنی انجام پذیرد.

خوشبختانه در اولین گمانه‌ای که در داخل ترانشه L.X حفر گردید، به گوری دست‌یافتیم که معماری و سنت تدفین در آن با گورهایی که در جنوب گورستان در ارتفاع بالاتر قرار داشتند، کاملاً تفاوت داشت. در گورهای جنوب گورستان، قبور در داخل صخره کنده شده و شیوه تدفین نیز به صورت طاق باز بوده، ولی در گورهایی که در گمانه‌زنی به دست آمده‌اند، بدنه قبور با سنگ چیده شده و نوع تدفین نیز از طاق باز به صورت جمع‌شده و چمباتمه درآمده است.

با توجه به اشیاء به دست آمده از داخل گور و نحوه تدفین به نظر می‌رسد قدمت تدفین از نوع چمباتمه، قدیم‌تر از تدفین طاق باز بوده است. چشمه‌ای در پایین تپه قرار دارد که به دلیل این که آب آن دارای بو و مزه است، مردم منطقه از آن به عنوان «گندآب» نام می‌برند و خانواده‌های ساکن در این محل، از این آب به عنوان آب شرب استفاده می‌کنند.

موقعیت جغرافیایی محوطه باستانی گندآب

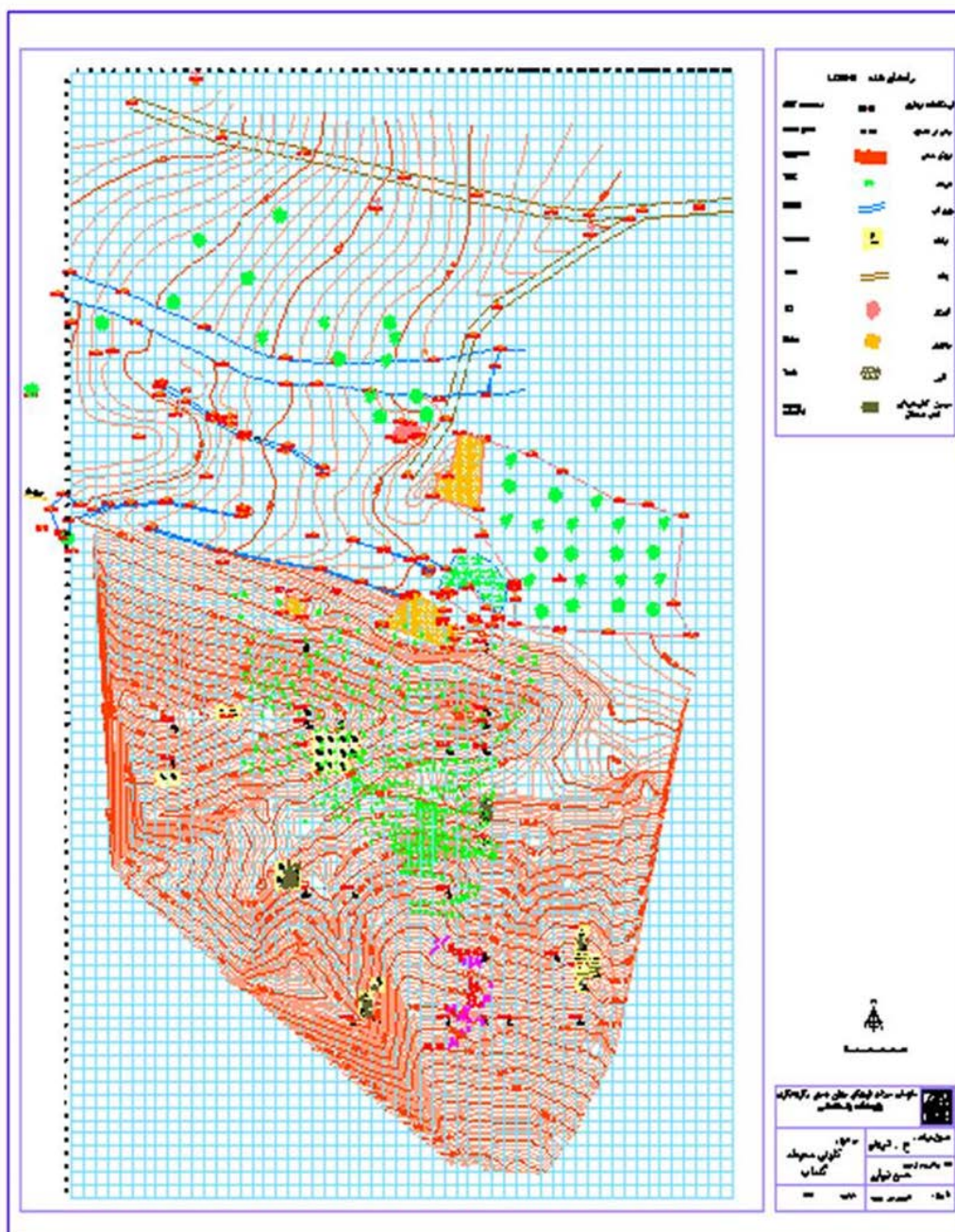
این محوطه به فاصله تقریبی ۵۱ کیلومتری شمال سمنان و ۲۶ کیلومتری شمال شهر شه‌میرزاد و در حدود ۳ کیلومتری غرب جاده شه‌میرزاد به ساری در طول شرقی ۵۳/۲۸/۲۳ و عرض شمالی ۳۵/۵۴/۲۱ قرار دارد. ارتفاع گندآب از سطح آب‌های آزاد ۲۲۸۰ متر است (تصاویر ۱ و ۲).



تصویر ۱. تصویر ماهواره‌ای از منطقه (Google Earth).



تصویر ۲. تصویر هوایی گندآب از (Google Earth).



تصویر ۳. نقشه محوطه گندآب (نگارنده).

گورستان گندآب

الف: شیوه تدفین

براساس کاوش‌های انجام‌شده، دو شیوه تدفین در این گورستان به دست آمد:

۱- تدفین نوع طاق باز (تصویر ۴)؛

۲- تدفین نوع چمباتمه یا جمع‌شده (تصویر ۵).

در تدفین نوع طاق باز، اجساد به صورت صاف و درازکش، روبه آسمان دفن می‌شدند و سر بر روی شانه راست و یا روی شانه چپ قرار می‌گرفت. دست‌ها نیز گاه به صورت کشیده در کنار بدن و گاه بر روی شکم و یا به طرف بالا روی سینه قرار داده می‌شد و داخل قبر جهت خاصی را رعایت نمی‌کردند. در تدفین چمباتمه، اجساد به صورت جمع‌شده بودند و جهت خاصی نیز نداشتند، اما

جهت قبور تابع شرایط جغرافیایی کوه بوده؛ بدین‌گونه که سر در جهت خلاف شیب کوه و پاها در جهت شیب کوه قرار می‌گرفته است.

ب: معماری قبور

به‌لحاظ وجود بافت صخره‌ای، گورهای گورستان گندآب به شیوه خاصی حفر می‌شدند. گورها باتوجه به اندازه قد افراد آماده می‌شدند. درمجموع معماری قبور در این گورستان از چهار نوع



تصویر ۴. نمای تدفین نوع طاق باز (نگارنده).



تصویر ۵. نمای تدفین نوع چمباتمه (نگارنده).

ساختار برخوردار است:

- ۱- قبور دست‌کند در صخره؛
- ۲- قبور یک‌چینه؛
- ۳- قبور دوچینه؛
- ۴- قبور چهارچینه.

۱- قبور دست‌کند در صخره: این نوع قبور در داخل صخره کنده می‌شدند و بعد از قرار دادن اجساد و اجرای مراسم تدفین، نخست آن‌را با تخته‌سنگ پوشانده و سپس روی آن‌را با خاک پُر می‌کردند. در برخی از قبور مشاهده شد که درز بین تخته‌سنگ‌ها را با سنگ‌های کوچک و ملات گل می‌پوشاندند تا خاک به داخل قبر نفوذ نکند (تصویر ۶).

۲- قبور يك‌چینه: در این نوع قبور یکی از دیوارهای طولی گور با سنگ به صورت خشکه‌چین بنا می‌شد و پوشش تخته‌سنگی گور به صورت شیب‌دار روی آن قرار می‌گرفت (تصویر ۷).

۳- قبور دوچینه: در این نوع تدفین، دو دیواره طولی گور با قلوه‌سنگ و لاشه‌سنگ چیده می‌شد و روی آن‌را با تخته‌سنگ می‌پوشاندند. در دیواره این نوع قبور يك تا چهار طاقچه تعبیه می‌گردید. وجود طاقچه در بین دیوارها از ویژگی‌های معماری قبور گندآب و خرنده می‌باشد؛ هم‌چنین قبوری یافت شده‌اند که فاقد طاقچه هستند (تصویر ۸).

۴- قبور چهارچینه: دیوارهای داخلی این نوع قبور، چه طولی و چه عرضی با قلوه‌سنگ و لاشه‌سنگ به صورت خشکه‌چین بنا می‌شدند. در دیواره این نوع قبور، يك تا چهار طاقچه تعبیه می‌گردید و داخل طاقچه‌ها اشیاء و مواد غذایی قرار می‌گرفت. با رسیدن به پوشش سنگی روی قبور، به تجربه دریافتیم که می‌توان جنسیت اسکلت را تشخیص داد. اقوام ساکن در گندآب



تصویر ۷. نمای گور با معماری يك‌چینه (نگارنده).



تصویر ۶. نمونه تدفین دست‌کند داخل صخره (نگارنده).

برای زن‌ها اشیاء بیشتری قرار می‌دادند؛ لذا اشیاء بیشتر نیاز به جای بیشتر، و جای بزرگتر نیاز به تخته سنگ بزرگتری برای پوشش روی گور داشته است (تصویر ۹).

پوشش روی گورها

پوشش روی گورها در گندآب تخته سنگ‌هایی است که از معدن سرآور در جنوب گندآب تأمین می‌شده است. بعضی از تخته سنگ‌ها به صورت یک پارچه بودند که به مرور زمان در اثر فشار شکسته و به داخل گور فرو ریختند. در بعضی موارد سنگ‌ها با استفاده از تیرهای چوبی بر روی گور قرار می‌گرفتند (تصویر ۱۰). در مواردی نیز دیده شده که درز بین تخته سنگ‌ها را با سنگ‌های کوچکتر و ملات گل می‌پوشاندند (تصویر ۱۱) تا خاک به داخل قبر نریزد.



تصویر ۸. نمای گور با معماری دوچینه (نگارنده).
تصویر ۹. نمای گور با معماری چهارچینه (نگارنده).

قدمت گورستان گندآب

مواد فرهنگی تاریخی یافت‌شده از گندآب و مقایسه داده‌ها با گورستان‌های خطیرکوه و شهزوار که توسط اسماعیل یغمایی در سال ۱۳۶۴ ه.ص. حفاری شد (یغمایی، ۱۳۶۴)، گورستان کنار رودخانه تلار در قائم‌شهر که توسط یزدان نورانی حفاری گردید (نورانی، ۱۳۷۶)، اشیاء محوطه باستانی گرمابک و تماجان در گیلان و اشیاء به دست آمده از حوزه جنوبی دریای مازندران (صمدی، ۱۳۳۸)، نمونه‌های قیطریه در استان تهران (کامبخش فرد، ۱۳۷۳)، یافته‌های خورویین در استان البرز (VandenBerghe, 1964) و همچنین مقایسه با داده‌های گورستان‌های کلورز (خلعتبری، ۱۳۷۶) و مریان-تندوین (خلعتبری، ۱۳۸۴) در استان گیلان، می‌تواند قدمت گورستان گندآب را در حدود اواخر هزاره دوم پ. م. تا اوایل هزاره اول پ. م. تخمین بزند.

اقتصاد معیشتی

جغرافیا و ارتفاع بیش از ۲۰۰۰ متر اقلیم منطقه، امکان کشت انواع محصولات کشاورزی را سخت



تصویر ۱۱. تخته‌سنگ پوشش روی گور (نگارنده).

تصویر ۱۰. تیر چوبی روی گور (نگارنده).

نموده است. کشاورزی از اهمیت کمتری نسبت به دامداری برخوردار است و در این منطقه کشاورزی در خدمت دامداری است، این موضوع در بقایای استخوان حیوانی، مانند بز و گوسفند که در داخل ظروف تدفین قرار گرفته بود نیز کاملاً مشخص است و دلیلی است بر این که اقتصاد مبتنی بر دامداری و شبانی در بین ساکنان گندآب رایج بوده است. امروزه نیز بعد از طی قرن‌ها به دلیل وجود مراتع غنی، هنوز مردم این منطقه براساس دامداری امرارمعاش می‌کنند.

در طی کاوش سال ۱۳۸۵ ه.ش. در محوطه مسکونی گندآب، تعداد زیادی سنگ‌ساب، مشته، هاون و دسته‌هاون به دست آمد که نشان‌دهنده استفاده ساکنین گندآب از دانه‌های گیاهی در سبذ غذایی‌شان است. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا اقوام ساکن در گندآب خود به کشاورزی می‌پرداختند یا دانه‌های نباتی را از مناطق استقرار زمستانه (سواحل جنوبی دریای مازندران) جهت تأمین آذوقه به بیلاق (گندآب) می‌آوردند؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان عنوان نمود که، تراس‌های قابل کشت در منطقه شناسایی شد و اظهارات افراد سال خورده نیز مبنی بر کشت گندم و جو در گذشته مسجل گردیده است. اشیاء گورستان گندآب به صورت متنوع و از حداقل یک ظرف سفالین تا انواع ظروف با تعداد زیاد وسایل و لوازم رزم و زینت‌آلات و انواع مهره‌هاست؛ به طوری که تنوع اشیاء از لحاظ کمیّت بسیار زیاد بوده است. این نکته نشان می‌دهد که جامعه مستقر در این محوطه باستانی دارای موقعیت اقتصادی بسیار متفاوت بوده و فقیر و غنی در کنار یکدیگر با یک شیوه واحد دفن شده‌اند و تنها نشانه تفاوت در بین آن‌ها، اشیاء و ابزار موجود در کنار آن‌ها بوده است.

هنر در میان اقوام ساکن در گندآب

مردم ساکن در گندآب اقوامی هنرمند، و یا در ارتباط با مراکز هنری دیگر بوده‌اند. هنرهایی که مردم ساکن در این منطقه با آن آشنا بوده‌اند، شامل هنرهای سفال‌گری، فلزکاری و هنرهای تزئینی بوده است.

۱- هنر سفال‌گری

اقوام ساکن در گندآب سفال‌گرانی ماهر بودند. خمیر سفال‌های گندآب اکثراً به رنگ قرمز متمایل به قهوه‌ای است. سفال نخودی به ندرت دیده می‌شود. سفال نوع آشپزخانه‌ای با خمیر ترد و شکننده و بدنه دودزده نیز در بین سفال‌های یافت‌شده دیده می‌شود. در ساخت سفال‌ها از شن و ماسه به عنوان ماده چسباننده استفاده شده و سفال‌ها، هم چرخ‌ساز و هم دست‌سازند. عمده سفال‌های گندآب از پخت کاملی برخوردارند، ولی بعضی از سفال‌ها نیم‌پخت و یا پخت آن‌ها ناقص است؛ طوری که کاملاً متلاشی شده‌اند. از لحاظ نقش، سفال‌های گندآب اکثراً ساده و بدون نقش هستند، ولی در آن‌ها از نقش‌کننده و داغدار و به ندرت از نقش‌آفروده استفاده شده است.

شکل سفال‌های به دست آمده:

- کاسه با یک دسته عمودی یا افقی و یا یک آب‌ریز ناودانی شکل.
- جام‌های پایه‌دار با پایه‌های استوانه‌ای بلند یا کوتاه با یک دسته عمودی و آب‌ریز ناودانی شکل.
- جام‌های پایه‌دار با سه پایه و یک دسته عمودی یا افقی.
- قوری با یک دسته عمودی و آب‌ریز.
- آبخوری با یک دسته عمودی و فرم‌های متنوع دیگر.
- سفال‌گر برای ایستایی دادن و ایجاد چسبندگی بیشتر در ظروف، اقدام به گندن قسمت‌هایی از محل اتصال دسته و پایه به بدنه می‌نمود و برای پخت و حرارت یک‌نواخت پایه ظروف، اقدام به ایجاد سوراخ به صورت افقی و عمودی می‌کرد تا حرارت به داخل قسمت قطور راه پیدا کند. وجود سفال‌های تغییرشکل داده، گویای این موضوع است که سفال در محل تولید می‌شده است؛ نیز پیداست که برخی از ظروف سفالی در همان زمان مرمت شده بودند (تصویر ۱۲).

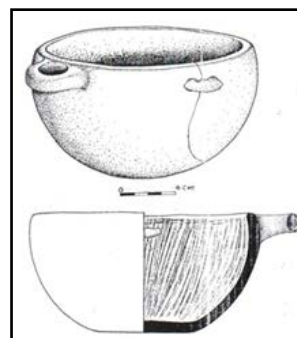
۲- هنر فلزکاری

اقوام ساکن در گندآب، فلزگران ماهر بودند. اشیاء فلزی به دست آمده از داخل قبور به روش چکش‌کاری و قالب‌گیری ساخته شده‌اند. طیف استفاده از فلزاتی چون: آهن، طلا، نقره، مس، سرب و مفرغ و همچنین تنوع فرم اشیاء فلزی حکایت از اوج آشنایی این اقوام با فلزات و هنر فلزگری دارد و وجود بوته در بین اشیاء خرد نیز نشان می‌دهد که اشیاء فلزی در محل تولید می‌شده است.

اشیاء فلزی مکشوف شامل اشیاء زیر می‌باشد:

- صفحه‌های مفرغی محدب که در سه نقطه مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند (تصویر ۱۳)؛ در پس‌سر، که با یک سوزن موی سر را جمع می‌کرده، در روی کتف، که روی لباس دوخته می‌شده، و در قسمت سینه بر روی لباس که بیشتر برای زنان مورد استفاده قرار می‌گرفته است.
- اشیاء مفرغی شبیه دکمه که کاربرد متنوعی داشته؛ به عنوان مثال: آویز در گردن به همراه صدف، دست‌بند، گوشواره، سربند و دکمه.
- سنجاق‌های مفرغی با یک صفحه شبیه دکمه که هم به عنوان سنجاق سینه و هم به عنوان سنجاق سر کاربرد داشته.

- دست‌بندهای مفرغی و آهنی که به صورت ورقه‌ای به پهنای حدود ۶ تا ۵ سانتی‌متر و ضخامت حدود ۲ میلی‌متر ساخته شده بودند و از دو سر باز و به وسیله دست‌بند دیگر در دست تثبیت می‌شدند. این نوع دست‌بندها معمولاً دارای نقش هستند اما به دلیل اکسیدشدن، نقش آن‌ها به سختی دیده می‌شود.



تصویر ۱۲. نمونه‌ای از ظرف سفالی مرمت‌شده (نگارنده).

- دست‌بندهایی به صورت مفتول به ضخامت ۵/۰ سانتی‌متر و قطر حدود ۷-۶ سانتی‌متر که به دو دسته‌اند؛ دو سرباز و حلقه کامل.

همچنین سوزن مفرغی در اندازه‌های مختلف، اشیاء تزئینی به عنوان آویز به صورت مهره‌های گرد و استوانه‌ای، آینه‌های مفرغی و پلاک‌های بزرگ و کوچک از جنس مفرغ، آهن و نقره، گوشواره‌های فنری شکل از جنس نقره، مفرغ، آهن و گوشواره‌های حلقوی از جنس مفرغ، طلا و نقره، طوق مفرغی؛ ابزار آلات جنگی، مانند زوبین، سر پیکان و خنجر از جنس آهن و مفرغ، و مهر مفرغی با نقش حیوانی (تصویر ۱۴) دیگر اشیاء به دست آمده هستند.

هنرهای تزئینی

این گروه شامل تمام اشیایی است که برای تزئین مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند؛ اعم از اشیاء سفالی، فلزی، سنگی، صدف‌های تزئینی و خمیر شیشه (تصویر ۱۵) و اشیاء تزئینی سفالی شامل آویزها، اشیاء تزئینی فلزی شامل مهره‌ها، پلاک‌ها و سایر موارد که در قسمت اشیاء فلزی توضیح داده شد. اشیاء سنگی شامل آویزها و مهره‌های سنگی که از جنس سنگ آهک و عقیق، و دارای اشکال متنوعی بوده‌اند. اشیاء تزئینی از جنس صدف که عموماً به عنوان گردن‌بند، آویز و سربند استفاده می‌شده‌اند، و مهره‌هایی از جنس خمیر شیشه که دارای اشکال متنوعی بوده و عموماً به عنوان گردن‌بند و دست‌بند مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند.

مقایسه اشیاء یافت‌شده از گندآب با دیگر محوطه‌های عصر آهن

- ۱- گور ۱، ترانشه O. X: شیء شماره ۱ با سفال به دست آمده از خوربین، املش، طالش و خطیرکوه.
- ۲- گور ۱ ترانشه O. X: شیء شماره ۵ با سفال به دست آمده از خرنه، خطیرکوه، قیطریه و ظرف



تصویر ۱۳. محل صفحه‌های مفرغی محذب (نگارنده).



تصویر ۱۵. اشیاء تزیینی (نگارنده).



تصویر ۱۴. مهر مفرغی (نگارنده).

- موجود در گنجینه ساری با شماره اموالی ۴۷۲۵.
- ۳- گور ۱ ترانشه O. X: شیء شماره ۱۵ با حلقه‌ها و گوشواره‌های فنری به دست آمده از خروین، کلورز، طالش، خطیرکوه، قیطریه و ظرف موجود در گنجینه ساری.
- ۴- گور ۱ ترانشه O. XI: شیء شماره ۳ با کاسه آبریزدار به دست آمده از طالش، کلورز، تامیجان، گرمابک، خطیرکوه، قیطریه، خرن، زیارت گرگان و کاسه‌های گنجینه ساری با شماره اموالی ۱۲۷۵-۵۳۷۳-۲۳۸۳-۲۳۲ و کاسه موجود در گرگان با شماره اموالی ۷۸.
- ۵- گور ۱ ترانشه R. XIV: ظرف سفالی پایه‌دار قابل مقایسه با ظرف پایه‌دار گرمابک، تامیجان، خطیرکوه، خرن و گنجینه ساری با شماره اموالی ۲۲۹.
- ۶- گور ۲ ترانشه S. XIV: شیء شماره ۴ جام سفالی پایه‌دار قابل مقایسه با جام پایه‌دار قیطریه، لفورک سوادکوه مازندران، خطیرکوه و گنجینه ساری با شماره اموالی ۴۷۲۵-۳۰۱۱ و موزه گرگان با شماره اموالی ۷۴.
- ۷- گور ۱ ترانشه T. XI: ظرف سفالی درپوش دار قابل مقایسه با نمونه مکشوف در خطیرکوه.
- ۸- گور ۱ ترانشه T. XI: دستبندها قابل مقایسه با دست‌بندهای املش، طالش، کلورز، خطیرکوه، قیطریه، خرن، زیارت گرگان و گنجینه ساری و خروین.
- ۹- گور ۱ ترانشه T. XIII: قوری سفالی قابل مقایسه با نمونه به دست آمده از خطیرکوه، خرن، لفورک سوادکوه و گنجینه ساری با شماره اموالی ۸۹۲.
- ۱۰- گور ۱ ترانشه T. XIII: مهره‌های آهکی و صدفی (ناز گربه) قابل مقایسه با نمونه خرن، خطیرکوه، ساری، گرگان، خروین، کلورز، تندوین، طول، مریان.
- ۱۱- گور ۳ ترانشه T. XIII: شیء شماره ۴ قابل مقایسه با نمونه خرن، خطیرکوه و کلورز.
- ۱۲- گور ۱ ترانشه U. XIII: طوق مفرغی قابل مقایسه با نمونه خرن، خطیرکوه و خروین.
- ۱۳- گور ۱ ترانشه K. IX: شیء شماره ۲ قابل مقایسه با نمونه املش، طالش، کلورز، خطیرکوه، قیطریه، خرن، لفورک، تالار قائمشهر، تامیجان، گرمابک و خروین گرگان با شماره اموالی ۱۷ و گنجینه ساری با شماره اموالی ۱۱۰۳-۵۳۷۶-۱۹۰-۱۹۲-۱۰۶۴-۸۷۲-۵۵۸۱-۲۳۸.

نتیجه‌گیری

نگارنده به دلیل کمبود منابع منتشرشده، مجبور شد به اشیاء موجود در گنجینه‌های استان‌های شمالی (گلستان، مازندران و گیلان) که اکثر آن‌ها محصول حفاری‌های غیرمجاز هستند، استناد کند و آن‌ها را با اشیاء به دست آمده از گندآب تطبیق دهد. شایان ذکر است که متأسفانه به دلیل عدم شناخت صحیح از این دوره، بسیاری از اشیاء ذکرشده در مستندات استان‌های فوق‌الذکر به اشتباه تاریخ‌گذاری شده‌اند.

براساس شواهد و مدارک موجود، اقوامی در اواخر هزاره دوم تا اوایل هزاره اول پ. م. (آهن II

و III) به صورت پراکنده در مناطق کوهستانی البرز و در کنار منابع آبی استقرار داشته‌اند. اقتصاد معیشتی این اقوام بر مبنای دامداری بوده و جهت تعلیف دام در فصول گرم سال از سواحل پست دریای مازندران به مناطق کوهستانی کوچ می‌کرده و در مراتع غنی همچون: خرنه، دارگازه، خطیرکوه، گندآب و... اسکان می‌یافته‌اند. این اقوام با هنر سفال‌گری، فلزگری و نیز هنرهای تزئینی آشنا بوده‌اند.

این اقوام دارای معماری منسجمی بودند و از مصالح محلی و بومی منطقه چون: سنگ، گل و چوب درخت آوَرَس (سروکوهی) استفاده می‌کردند. سلسله مراتب و پایگاه اجتماعی در گندآب براساس کمیت و کیفیت اشیاء قابل تشخیص است. آنان کنارزن‌ها، نسبت به مردها اشیاء بیشتری قرار می‌دادند. اقوام ساکن در گندآب به دنیای پس از مرگ اعتقاد داشته و به همراه مردها سفالینه، اشیاء فلزی، سنگی و مواد غذایی قرار می‌دادند و با توجه به بقایای پارچه، می‌توان دریافت که مردها را با لباس دفن می‌کرده‌اند.

کتاب‌نامه

- خلعتبری، محمدرضا (۱۳۷۶). «کاوش در کلورز گیلان». *یادنامه گردهمایی باستان‌شناسی شوش*. ویراستار: سید محمود موسوی، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- خلعتبری، محمدرضا (۱۳۸۳). «کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه‌های باستانی تالش (مریان-تندوین)». سازمان میراث فرهنگی، اداره کل میراث فرهنگی استان گیلان (نشر نشده).
- صمدی، حبیب‌الله (۱۳۳۸). «گزارش حفاری‌های گرمابک و تماجان». *گزارش‌های باستان‌شناسی*. جلد اول و دوم، انتشارات مرکز باستان‌شناسی ایران.
- کامبخش‌فرد، سیف‌الله (۱۳۷۳). *تهران سه هزار و دویست ساله*. تهران: نشر فضا.
- نورانی، یزدان (۱۳۷۶)، «گزارش تکمیلی بررسی و شناسایی آثار موجود در منطقه میانی رودخانه تالار شهرستان قائم‌شهر و رودخانه بابل شهرستان بابل». آرشیو اداره کل میراث فرهنگی استان مازندران (منتشر نشده).
- یغمایی، اسماعیل (۱۳۶۴). «کاوش‌های باستان‌شناسی گورستان شهزوار، تنگه خطیرکوه، شه میرزاد سمنان». آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سمنان (منتشر نشده).



بحثی درباره کاربری بنای تاریخی کنگاور

احمد حیدری*

(صص: ۷۴-۶۱)
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۲۹

چکیده

بنای تاریخی کنگاور از بحث‌برانگیزترین بناهای دوران تاریخی ایران است. این اثر از معدود آثار مشهور دوره تاریخی است که تمامی کاوش‌های باستان‌شناختی آن به سرپرستی کارشناسان ایرانی صورت گرفته است. هدف این نوشته، بررسی و تحلیل مدارک به دست آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی و نقد تفاسیر مربوط به کاربری بناست. نویسنده با ارزیابی مدارک موجود، نتیجه می‌گیرد که بنای تاریخی کنگاور، یک معبد ناتمام از دوره خسرو دوم بوده که به صورت مَصْطَبَه مُطَبَّق ساخته شده و قابل قیاس با معبد دادی‌وانک در ارمنستان است. خسروپرویز تحت تأثیر عقاید مزدیسنان باستانی و با اندکی تأثرات از رسوم مسیحیان ارمنی این بنا را ساخته است. مناسکی را که در این بنا اجرا می‌شده، می‌توان این‌گونه بازسازی نمود: شاه و نیایشگران پس از صعود از پلکان جنوبی به فراز صَفَه نخست می‌رسند. این صَفَه پیرامونی، جایی است که ستون‌هایی بدون پوشش، همانند حصاری از درختان مقدس، حریم و مرز نیایشگاه را نشان می‌دهند. در این صَفَه است که عده‌ای می‌بایست بایستند و یا در انتظار باشند. سپس عده‌ای به صَفَه میانی که احتمالاً نمازخانه بوده می‌روند. نیایشگران از هردو صَفَه مذکور، شاهد اجرای مناسک نیایش آتش در صَفَه سوم که در حقیقت محراب نیایشگاه بوده، می‌شوند.

کلیدواژگان: معبد آناهیتا، کنگاور، خسروپرویز، دادی‌وانک.

مقدمه

در داخل شهر کنگاور بنایی عظیم از دوره پیش از اسلام وجود دارد به شکل یک سکو با سنگ‌های پاک‌تراش، و بر فراز آن، ردیفی از ستون‌های عریض و کوتاه ساخته شده است. این بنای عظیم همواره مورد توجه نویسندگان و سیاحان در طول تاریخ بوده است. ایزدورخاراکسی از وجود معبد آرتیمیس در کنگوبار یاد می‌کند (Isidore-Charax, 1914: 7)، اما نمی‌توان با قاطعیت گفت که مقصود ایشان، بنای عظیم کنونی کنگاور است. گزارش زکریا محمود قزوینی در سده هفتم هجری دقیق‌تر است؛ وی به صراحت اشاره می‌کند که این بنا در دوره خسرو پرویز ساخته شده و به علت مرگ خسرو، ناتمام مانده است (محمود قزوینی، ۱۳۶۶: ۲۱۶). بیشتر تفاسیر کاوشگران این اثر، معطوف به منابع تاریخی شده؛ برخی آن را یک معبد از دوره اشکانی، و پاره‌ای آن را کاخی از دوره خسرو دوم می‌دانند.

روش مطالعه در این نوشتار، کتابخانه‌ای و نقد گزارش کاوش‌هاست؛ بدین صورت که ابتدا سعی شده با ارزیابی گزارش‌های مورخان، سیاحان و تفاسیر کاوشگران به تجزیه و تحلیل این گزارش‌ها و تفاسیر پرداخته، تا در پایان با ارائه یک نظام فکری، به کاربری و تاریخ ساخت بنا دست یابیم.

توصیف مختصری از نتایج کاوش و پژوهش گروه‌های باستان‌شناسی نخستین گروه کاوشگران

نخستین کاوش‌های باستان‌شناختی به سرپرستی سیف‌الله کامبخش فرد از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۴ ه.ش. به مدت ۵ فصل صورت گرفته است (کامبخش فرد، ۱۳۵۰: ۲۹-۳۰ و کامبخش فرد، ۱۳۵۱: ۲-۱۲)؛ همچنین بنگرید به (کامبخش فرد، ۱۳۵۲: ۱-۲۰) که در حقیقت بخش اعظمی از کاوش‌های باستان‌شناختی در این اثر، توسط این گروه انجام شده است. کاوش‌های این هیأت بر روی صفه، آثاری را از ادوار متعدد به ترتیب از دوران اخیر تا قدیم آشکار ساخته است، شامل: ۱- دوران قاجاریه و صفویه. ۲- وقفه‌ای نزدیک به سه سده که طی آن آثار پراکنده‌ای از ایلخانیان تا روی کار آمدن صفویه (سده‌های ۷ تا ۱۰ ه.ق.) به دست آمده است. ۳- یک طبقه شامل سکونت گسترده‌ای از دوره سلجوقی شامل سازه‌هایی چون خانه‌ها، حمام (?)، شبکه آب‌رسانی و فاضلاب (سده‌های ۶ و ۷ ه.ق.). ۴- بقایای اندک پراکنده‌ای از نخستین سده‌های اسلامی (سده‌های ۳-۵ ه.ق.). ۵- بقایای پارتی و ساسانی درهم آمیخته (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۲۳).

آثار منقول یافت شده توسط این گروه نیز شامل: ۱- اشیاء دوره هخامنشی: ظروف سفالین، پیاله‌های مغزی، مهر استوانه‌ای هخامنشی از بخش مرکزی برجستگی صفه، سرتیر و پیکان. ۲- آثار دوره اشکانی، شامل ظروف: سفالین، سکه، جعبه گلی پخته سبزرنگ، شیشه (عطردان). ۳- آثار دوره ساسانی: الف) مهر با نقش عقاب از جنس کوارتز سفید، اثر مهر گلی با عبارت nym-wndy (نیماوند-نهادند)، مگی mag-h و نقش شتر کوهاندار؛ ب) نگین عقیق شرابی روشن با نقش اسب بالدار که بر گیل نامعلوم خود، جانوری را حمل می‌کند؛ پ) ظروف سفالین (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۸۹-۲۶).

در سال ۱۹۷۳ م. لوکونین به دعوت کامبخش فرد از کنگاور بازدید می‌کند (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۱۶)؛ وی می‌گوید: «زیر دیوار شرقی سکو، قبرهای کوچکی (مدفون در خم‌ها) و چندین دفینه مربوط به اواخر ساسانیان پیدا شده‌اند که در این میان تعداد ۲۰ عدد کتیبه بر روی بلوک‌های سنگی نیز یافت شد. کتیبه‌ها شامل نام پیروز و شتریور (ششمین ماه سال ایرانی) است و بقیه سنگ‌نوشته‌ها، یادبود کارگران معمار و مهندسان است. بدین ترتیب از نشانه‌های حجاری و کتیبه‌های ساختمانی متعلق به اواخر دوره ساسانی، آن‌گونه استنباط می‌شود که معبد آناهیتا بدون شك در سده اول میلادی وجود داشته و به احتمال در دوره ساسانی، به خصوص در سده ششم

و آغاز سده هفتم کاملاً بازسازی شده است» (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۷-۱۶).
در نهایت کامبخش فرد به این نتیجه می‌رسد که صفه کنگاور، معبد آناهیتیایی بوده که در دوره هخامنشی ساخته شده و ایزیدورخارا کسی از آن به عنوان معبد آرتمیس یاد کرده است (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۱۲۶-۱۰۳)؛ هم‌چنین در فصول آخر فعالیت‌های این گروه با نمایان شدن آثار و کتیبه‌های ساسانی، کامبخش فرد می‌نویسد: «این پرستشگاه از سده ۵ و ۴ پ. م. تا پایان دوره ساسانی مورد استفاده بوده... خسرو پرویز نیز اثری از خود در این پرستشگاه برجای نهاده است» (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۱۲).

دومین گروه کاوشگر

این گروه به سرپرستی مسعود آذرنوش در سال‌های ۷-۱۳۵۶ ه. ش.، کاوش‌های خود را در بلندترین سطح صفه به منظور دستیابی به اطلاعاتی در زمینه رابطه میان صفه مرکزی با رأس تپه، هم‌چنین شناسایی آثار معماری رأس تپه و ارتباط آن با نقاط جنوبی، متمرکز نمود (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۲۳).

پیش‌تر گفته شد که گروه کامبخش فرد توانسته بودند کتیبه‌های پهلوی متعلق به اواخر دوره ساسانی را در دیوار صفه شرقی بنا شناسایی نمایند (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۷-۱۶). پیدایش کتیبه‌های ساسانی به همراه کشف قطعه سنگی با قسمتی از يك قوس سبب شده که الکساندر وریکا (کارشناس مرمت گروه دوم باستان‌شناسی) در مقاله‌ای گزارش دهد: «اندازه‌ها و نوع کار روی سنگ قوس دار، نشان می‌دهد که بین ستون‌ها، قوس‌هایی وجود داشته که مرکز آن‌ها کمی بالاتر از پاتاق گرفته شده (لذا شکل قوس [بین ستون‌ها] نعل اسبی بوده است) و از نظر شکل و تزیین، بسیار شبیه قوس تاق‌گرا بوده؛ بنابراین می‌بایست متعلق به همان دوره باشد، و قسمت‌هایی از دیوار بین قوس‌ها مطابق آنچه سطح مقاوم فوقانی سنگ نشان می‌دهد، باید با آجر ساخته شده باشد» (وریکا، ۱۳۵۷: ۱۹-۲۰).

وی ادامه می‌دهد: «در گذشته این بنا را به دوره سلوکیه یا اشکانی منسوب می‌کردند، ولی اکنون تمام شواهد نشان می‌دهد که متعلق به دوره‌ای نزدیک به اواخر عهد ساسانی است؛ بدین معنی که سبک ساختمانی صفه و کار حجاری سنگ و ایزاری که سنگ تراشان به کار برده‌اند و حتی الفبای پهلوی، متعلق به اواخر عهد ساسانی است. مثلاً برای نمونه می‌توان به قوس‌ها و تزیینات تاق‌گرا و طرح معماری کلی کاخ قصر شیرین و کاخ دامغان اشاره نمود» (وریکا، ۱۳۵۷: ۲۱).

پنج سال پس از چاپ مقاله الکساندر وریکا، مسعود آذرنوش مقاله‌ای در مجله AMI سال ۱۹۸۱ م. منتشر کرد و در آن اذعان داشت که اثر تاریخی کنگاور، معبد آناهیتا نیست؛ بلکه این اثر همان قصرالصوص است که در منابع مورخان اسلامی آمده و کاخی بوده از عهد خسرو دوم. وی تغییرات طرح الکساندر وریکا را مبنای کار خود قرار داده و تغییراتی در آن اعمال کرده است. تغییرات اعمال شده شامل افزودن کنگره‌هایی به رأس پوشش بین ستون‌هاست که در طرح وریکا نبوده است (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۴۷-۱۸)، (تصاویر ۱ و ۲). در این باره مسعود آذرنوش می‌نویسد: «با توجه به این که فرم سنگ قوس دار یافت شده در ابعاد و قوس تاق‌گراست، پس همانند بسیاری از آثار ساسانی (چون تاق‌گرا، تاق‌بستان و...)، می‌بایست در بالای تاق ساسانی، کنگره وجود داشته باشد» (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۳۳)؛ ولی برای اثبات این ادعا تاکنون در کاوش‌های صورت گرفته، هیچ قطعه یا اثری از کنگره یافت نشده است.

آذرنوش هیچ طرح تصویری از فضا‌های درونی بنا و یا به عبارتی سطوح درونی سکوی کنگاور ارائه نمی‌دهد، ولی از مطالب وی درباره توصیف سطوح و فضا‌های درونی بنای کنگاور می‌توان این‌گونه برداشت نمود که درون سکو، سطوح غیر هم‌سطحی وجود دارد که وی آن‌ها را به

«صفه‌های شمالی، شرقی، جنوبی و غربی» طبقه‌بندی نموده و معتقد است که يك تخت مرکزی در وسط این صفه‌ها وجود داشته است. وی ادامه می‌دهد: فن ساختمان‌سازی در تخت مرکزی با صفه‌های اطراف متفاوت است، نمای خارجی (جنوبی) تخت فاقد سنگ‌تراش بوده و دارای اندودی از نوعی گچ سخت و زبر است که هنوز در برخی جاها مشاهده می‌گردد و باید توجه داشت که ترکیب ساختاری این صفه بسیار شبیه به تخت‌فرهاد در بیستون و صفه سرمج است (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۲۴-۷).

به‌طور اختصار، دومین هیأت کاوشگر به این نتیجه می‌رسد که اثر تاریخی کنگاور، کاخی بوده که در اواخر دوره ساسانی (خسرو دوم) ساخته شده و پس از اسلام نزد مورخان اسلامی به قصرالصوص مشهور شده و دیوار پیرامونی بنای آن را ستون‌هایی دارای قوس‌هایی سرتاسری و کنگره‌هایی روی آن‌ها، می‌پوشانیده است.

سومین گروه کاوشگر

این گروه به سرپرستی هیأت علمی راهبردی بنای تاریخی کنگاور متشکل از باقر آیت‌الله زاده شیرازی، محمد مهریار و عادل فرهنگی، عملیات کاوش و مرمت را از سال ۱۳۶۷ ه.ش. آغاز نموده و آن را تا سال ۱۳۷۹ ه.ش. به هدایت مهندس محمد مهریار و احمد کبیری هندی در کنگاور ادامه دادند (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۶۴-۶۵).

نتیجه کار این گروه به اختصار: طرح قوس‌های سرتاسری بر دیوار پیرامونی که توسط گروه دوم الکساندر وریکا (وریکا، ۱۳۵۷: ۱۹-۱۸) و مسعود آذرنوش (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۷-۳۵) ارائه شده، نادرست بوده است. مهندس مهریار معتقد است که ستون‌های فراز دیوار صفه پیرامونی، بدون پوشش بوده‌اند. آن‌ها متوجه وجود دو تاق نمای هم‌جوار در بخش جبهه غربی [بخش جنوب غربی] می‌شوند (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۱۴۷). این گروه در پایان فعالیت‌شان طرحی ارائه می‌دهند که به تشریح فضاهای درونی و نمای بنا می‌پردازد (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۷). برای جلوگیری از اطاله کلام و تکرار مطالب، از ذکر توصیف بنای کنگاور که توسط این گروه ارائه شده خودداری نموده‌ایم؛ چراکه در مبحث توصیف بنا در سطور آینده، از آن استفاده شده است.

مروری بر گزارش‌های نویسندگان کلاسیک و مورخان اسلامی

در توصیف اثر تاریخی کنگاور گزارش‌هایی در نوشته‌های مورخان، جغرافی‌نویسان، و سیاحان از زمان ایزیدور خاراکسی تا سده بیست میلادی به چشم می‌خورد، که آن‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

نخست، نویسندگانی که از وجود يك معبد به نام «آرتمیس» در کنگاور یاد می‌کنند؛ نخستین آن‌ها ایزیدور خاراکسی (Isidore-Charax, 1914: 7) بوده و سپس سیاحان غربی^۱ با آگاهی به این موضوع پس از بازدید از کنگاور، اثر تاریخی عظیم این شهر را به نام معبد آرتمیس یاد کرده و آن را با معبد پالمیر و نبطی‌ها مقایسه نموده‌اند (فلاندن و کست، ۱۳۵۶: ۱۲)، سپس نخستین گروه کاوشگر این اثر به سرپرستی کامبخش فرد، این‌سازه را با نام معبد «آناهیتا» (شکل ناهمگون ایرانی شده آرتمیس) با جزئیات بیشتر معرفی نمودند.

دوم، نویسندگانی که به وجود کاخی از خسرو دوم در کنگاور اشاره می‌کنند. این نویسندگان که متعلق به پس از اسلام هستند، از بنایی مشهور به «قصرالصوص» (کاخ دزدان)^۲ یاد می‌کنند که در حقیقت توسط خسرو دوم ساخته شده است. توصیفات این نویسندگان و انطباق آن با بنای کنگاور موجب شد که گروه دوم باستان‌شناسان (الکساندر وریکا و مسعود آذرنوش)، (وریکا، ۱۳۵۷: ۲۱-۱۸) و (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۴۷-۱۸) با توجه به کتیبه‌های پهلوی که متعلق به اواخر دوره ساسانی

در دیوار پیرامونی شرقی اثر یافت شد و همچنین توصیفات مورخان اسلامی، به این نتیجه برسند که ممکن است معبد آرتیمیس در جای دیگری از منطقه بوده و آن چه امروزه نمایان است، کاخ خسرو دوم باشد.

توصیف اثر و عناصر معماری بنا: براساس آخرین نتایجی که از کاوش‌های گروه سوم باستان‌شناسی کنگاور به دست آمده، اثر تاریخی کنگاور «شامل بنایی مربع شکل به مساحت ۴/۶ هکتار و به ابعاد ۲۲۰×۲۳۰ متر است، به صورت سه صفه روباز تودرتو که بر پشته‌ای سنگی از نوع شیست مشرف به دشت کنگاور می‌باشد. اختلاف سطح بلندترین نقطه از بستر سنگی شالوده آن در گوشه شمال غربی نسبت به بستر شالوده گوشه جنوب شرقی آن بالغ بر ۳۲ متر است (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۵۳).

بنای کنگاور شامل سه صفه روباز است که به ترتیب شامل:

۱- صفه پیرامونی: دارای دیواری با نمای سنگ تراش که در سه جبهه شرقی، جنوبی، غربی مشخص است، ولی ترکیب جبهه شمالی مشخص نیست. پهنای صفه معادل ۸/۵ متر است که تنها در گوشه شمال شرقی، شمال غربی قابل رؤیت است (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۵۵).

از عناصر الحاقی به این صفه، دو دستگاه پلکانی در جبهه جنوبی و شمال شرقی، و ستون‌هایی بر فراز نمای بیرونی دیوار صفه است که شرح آن‌ها بدین قرار است: الف) پلکان جنوبی: این پلکان به صورت قرینه است، عرض پله‌ها در پلکان سمت چپ (غربی) ۴/۱۸ متر و در پلکان سمت راست (شرقی) بین ۴/۰۸ تا ۴/۱۵ متر است، بلندی هر پله ۱۲ تا ۱۵/۵ سانتی متر و عمق آن ۲۷ تا ۳۰ سانتی متر است (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۲۹). ب) پلکان شمال شرقی: این راه‌پله در بخش شمالی جبهه شرقی قرار دارد، امروزه فقط دو دیواره موازی یکدیگر از آن باقی مانده و بیانگر آن است که بخشی از این راه‌پله در داخل صفه بوده است (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۲۹). پ) ستون: براساس آخرین مطالعات صورت گرفته توسط گروه سوم باستان‌شناسی، بر روی سرتاسر نمای بیرونی صفه پیرامونی، ستون‌هایی بدون پوشش کار گذاشته شده بود، و تنها دو تاق نمای همجوار که در بخش جنوب غربی بنا قرار داشته (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۱۴۷)، دارای پوشش قوسی بوده است. هر ستون (پایه + ساقه + سرستون) به ارتفاع ۳/۵۴ متر است و نسبت قطر ستون و ارتفاع آن ۳ به ۴ و قطر و ارتفاع سرستون و پایه، ۱ به ۳ است (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۱۰۰). پایه ستون ۶۵-۶۶ سانتی متر، سرستون ۵۳-۵۴ و باقی مانده بلندی میان ستون است. پایه ستون متشکل است از یک بلوک تخت به ابعاد ۱۷۲، ارتفاع ۴۰/۵ سانتی متر، شالی ۱۳ سانتی متر، میان ستون استوانه‌ای از سنگ یکپارچه است، با قطر ۱/۴۴ متر و ارتفاع آن بیش از ۲/۳۵ متر نیست. لوح روی سرستون‌ها در کنگاور بیشتر مشابه سرستون کرنی است تا سرستون دُوریک، ارتفاع مقطع آن، حدود ۱۸/۵ سانتی متر است (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۳۱-۳۰).

۲- صفه میانی: هم سطح با صفه پیرامونی است، پهنای آن برابر نیمی از پهنای صفه پیرامونی و برابر ۹/۲۵ است، طول این صفه در جهت شرقی-غربی به تقریب ۹/۴ متر است (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۵۵).

۳- صفه فوقانی: این صفه، سازه‌ای است محراب‌مانند بر فراز صخره که به احتمال، قبله‌گاهی برای انجام مراسم آیینی بوده است. نشانه‌هایی از وجود صفه فراز صخره برجای مانده که پیرامون فضای اصلی مرتفع آن، برخی از ساخت‌وسازها و (ته‌رنگ) شالوده‌های آن بر صخره دیده می‌شود، اما طرح آن روشن نیست (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۵۵)، (تصاویر ۳ تا ۶).

در زمینه فضای درونی بنای کنگاور، کامبخش فرد، طرحی از سازه‌ای با سه صفه روباز بر فراز هم ارائه می‌دهد که پوشش بین ستون‌های دیوار نمای بیرونی صفه پیرامونی را با پوشش تخت (همانند طرح تکسیه) تصویر کرده است (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۴۰ و همچنین بنگرید

به کامبخش فرد، ۱۳۷۸: ۲۳۷). ولی گروه دوم باستان‌شناسی از ارائه طرح و پلانی که فضاهای درونی بنا را نشان دهد، اجتناب نموده و بیشتر توجه‌شان به نمای دیوار پیرامونی بوده است؛ به گونه‌ای که الکساندر وریکا (وریکا، ۱۳۵۷: ۱۹-۱۸) یک طرح با قوس‌های سرتاسری ارائه می‌دهد و سپس آذرنوش کنگره‌هایی بر روی قوس‌های سرتاسری طرح الکساندر وریکا می‌افزاید (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۷-۳۵). در نهایت گروه سوم با هدایت محمد مهریار، طرحی ارائه می‌دهند که بنا را به شکل سه صفه روباز تودرتو نشان داده و ستون‌های فراز دیوار نمای بیرونی صفه پیرامونی را برخلاف گروه‌های دیگر، فاقد پوشش نمایش می‌دهند» (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۷).

بررسی و نقد تفاسیر کاوشگران بنای تاریخی کنگاور: پیش‌تر گفته شد که گروه نخست باستان‌شناسی به سرپرستی کامبخش فرد، بنای تاریخی کنگاور را معبد آناهیتا شناسایی کرده و قدمت آن را به دوره هخامنشی و سده ۵ پ. م. منسوب نمودند (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۱۲). کامبخش فرد معتقد بود با توجه به این که ایزیدورخاراکسی ما را از وجود معبد آرتمیس آگاه می‌کند (Isidore-Charax, 1914: 7) و وجود پلکان جنوبی بنا از نظر ابعاد، قابل مقایسه با پلکان آپادانای تخت جمشید است، این بنا همان معبد آرتمیسی است که ایزیدورخاراکسی از آن نام برده و متعلق به دوره اشکانی است (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۱۲). وی گویا توجهی به تناسب ستون‌ها (نسبت قطر ستون به ارتفاع آن) نکرده و صرفاً به ابعاد پلکان توجه نموده است. او در یک مقایسه دیگر می‌گوید: «سنگ‌های تراشیده نمای دیوار صفه پیرامونی بنای کنگاور، قابل مقایسه با تل تخت (تخت مادر سلیمان) در پاسارگاد است» که این مقایسه دقیق نیست و به نظر می‌رسد بنای مذکور (تل تخت) پاسارگاد بیشتر قابل قیاس با نمونه آشوری (سده ۷ پ. م.) آن به نام دروازه «هلزی» (Halzi) در نینواست (Pickworth, 2005: 304).

گروه دوم باستان‌شناسی (وریکا و آذرنوش) عقیده داشتند که بنای کنگاور، کاخ خسرو دوم بوده و در متون دوره اسلامی از آن به نام قصر اللصوص یاد شده است (وریکا، ۱۳۵۷: ۲۱-۱۸؛ آذرنوش، ۱۳۷۷: ۴۷-۴۶). البته آذرنوش تلاش می‌کند که تفاوت میان آرتمیس و آناهیتا را بیان کند. وی می‌گوید: «آشکار نیست کدام یک از ایزد بانوان یونان، مشابه آناهیتا هستند. گاهی او برابر با آتناست و گاه با هرا» (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۳۶).

همچنین گروه دوم کاوشگران معتقدند اثر تاریخی کنگاور همان قصر اللصوص، دژ یا کاخ دزدانی است که مورخان اسلامی از آن یاد کرده‌اند و اشاره به نوشته ابودلف و حمدالله مستوفی می‌کنند. ابودلف در ۳۴۱ ه. ق. می‌گوید: «در کنگاور کاخ عجیبی است که بر روی صفه‌ای به ارتفاع ۲۰ پا ساخته شده است، با ایوان‌های عالی و کاخ‌ها و گنجینه‌ها، کاخی که تزئیناتش چشم‌ها را خیره می‌کند»؛ سپس می‌افزاید: «آن جا تفرجگاه خسرو دوم بوده است» (ابودلف، ۱۳۵۴: ۶۶-۶۵). در مورد ذکر نام قصر اللصوص یا کاخ دزدان، می‌بایست گفت که شهر کنگاور در محل گذر راه‌های تجاری شرق به غرب قرار دارد و همواره زمانی که دولت مرکزی ضعیف بوده، این محل تبدیل به کاخ یا جایگاه مناسبی برای سرقت از کاروانیان می‌شده است؛ چندان که این مطلب در گزارش‌های نویسندگان دوره اسلامی از صدر اسلام تا سده ۱۹ م. مشهود است. در این رابطه مسیو چریکف، افسر روس در سده ۱۹ م. می‌نویسد: «در دره کنگاور دزدی فراوان می‌شود، به خصوص طایفه‌ای ... که به دزدی خود شهرت تامی دارند و این‌جا را همیشه محل سرقت قرار می‌دهند...» (چریکف، ۱۳۷۹: ۱۰۴). از شواهد پیداست که موقعیت مکانی کنگاور که بر سر راه‌های تجاری بوده و ضعف دولت مرکزی در برخی دوره‌ها، این مکان را به محل دستبرد تبدیل کرده بوده است و دستبردی که سارقان در صدر اسلام بر سپاه اسلام وارد نموده‌اند، موجب شده که بنای عظیم کنگاور را قصر اللصوص یا کاخ دزدان معرفی نمایند؛ چرا که بنا ناتمام بوده و مردم هیچ‌گونه شناختی نسبت به کاربری آن نداشته‌اند. به عبارتی نمی‌توان این نام (قصر اللصوص) را که تنها یک لقب است و به مناسبت یک

رویداد حادث شده، به کاربری يك اثر نسبت داد.

یکی دیگر از دلایل گروه دوم برای کاربری بنا به عنوان کاخ، جایگاه صفه از نظر ایشان در معماری ایران است. آن‌ها معتقدند بناهایی که بر روی صفه ساخته شده‌اند، کاربری کاخ داشته‌اند؛ آن‌چنان‌که ذکر می‌کنند: «هنوز نمونه‌های خوبی از صفه‌های متعلق به دورهٔ هخامنشی تا اواخر دوره‌های پارتی و ساسانی وجود دارد، از جمله صفهٔ تخت جمشید، قلعه دختر فیروزآباد، کوه خواجه، عمارت خسرو در قصر شیرین» (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۴۳). اما با بررسی صفه‌های ساخته شده در ایران دوران تاریخی، خلاف این نظریه اثبات می‌شود؛ چراکه بناهایی که بر روی صفه در ایران دوران تاریخی ساخته شده، بیشتر سلطنتی (متعلق به پادشاه یا خانوادهٔ درجه يك وی) بوده؛ مثل صفه‌های تخت جمشید (Kleiss, 1998: 239-43)، عمارت خسرو در قصر شیرین (pope, 1967: Abb. 153) و کوه خواجه (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۳۰۷). یا این‌که صرفاً کاربری مذهبی داشته؛ همانند بنای ساسانی آتشگاه (در اصفهان)، (Siroux, 1965: 1-30)، تخت رستم و تخت کیکاووس (سیرو، ۱۳۶۵: ۱۱۰-۶۴) و غیره. از این رو می‌توان گفت هر اثری که بر روی صفه ساخته شده، نمی‌توانسته صرفاً کاربری کاخ داشته باشد.

به جز پلکان جنوبی بنای کنگاور که آن را می‌توان با بناهای کوه خواجه، عمارت خسرو، و چند صفه در تیسفون مقایسه نمود (آذرنوش، ۱۳۷۷: ۴۳)؛ آن‌چه ما را به ساسانی بودن این اثر سوق می‌دهد، ترکیب و تناسب ستون‌های کنگاور است. قطور بودن بدنهٔ ستون نسبت به ارتفاع آن را می‌توان در بناهای دیگر ساسانی چون کاخ دامغان و تخت سلیمان (نامان، ۱۳۸۲: ۷۲-۷۳؛ سرفراز، ۱۳۴۷: ۸۴) مشاهده نمود. از سویی با مطالعهٔ مصالح به کار رفته در بناهای ساسانی (درون ایران) به این نتیجه می‌رسیم که مصالح این بناها اغلب سنگ لاشه و گچ بوده است. ولی در برخی از آثار ساسانی از سنگ تراش نیز استفاده شده که می‌توان نمونهٔ آن را در بیشاپور (سرفراز، ۱۳۷۲: ۱۸)، یا تخت سلیمان مشاهده نمود. در این جا این پرسش به وجود می‌آید که، چه عواملی موجب شده‌اند تا در يك مقطع زمانی کوتاه در اوایل دورهٔ ساسانی (در بیشاپور) و در اواخر دورهٔ ساسانی (در کنگاور و تخت سلیمان) ساخت بناهایی با سنگ تراش رایج گردد؟ همان‌طور که می‌دانیم شاپور اول در سه جنگ با روم، بسیاری از شهرهای ثروتمند روم را غارت کرد (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۸-۱۹۱) و با استفاده از نیروی کار اسیران رومی، مبادرت به ساخت بناهایی با سنگ تراش نمود که در سرزمین‌های شرقی روم رایج بوده است. چنین ثروتی در دورهٔ خسرو دوم نیز پدیدار می‌شود؛ فتح سرزمین‌هایی چون سوریه، فلسطین، مصر و آناتولی (شیپ‌مان، ۱۳۸۳: ۷۴-۶۹) و دستیابی به نیروی کار ماهر سنگ تراش در آن بلاد، امکان ساخت بنای کنگاور را فراهم می‌نماید. اما سبک تراش سنگ‌ها و ستون‌های کوتاه و قطور، قابل مقایسه با بنای سنگی معبد وارتنوس (Zvartons) متعلق به سدهٔ هفتم میلادی در ارمنستان است. این بنا را معماران [ارمنی] براساس ساختار ستونی مسیحی همراه با عقیدهٔ تثلیث گرگوری مقدس [که این عقیده به طور دقیقی در ساخت معابد سه طبقه نشان داده شده] ساخته‌اند (Abrahamian & Sweezy, 2001: 44).

نمونهٔ قابل مقایسهٔ دیگر در ارمنستان، در صومعهٔ دادی وانک (Dadivank) است که متعلق به قرون وسطاست. هنگامی که نیایشگران با پیاده‌روی و طی مسیرها [ی کوهستانی] برای اجرای مناسک مذهبی، همانند زوار وارد مجموعه می‌شوند، در می‌یابند که در میان نمازخانه‌ای قرار دارند که خاچکارس (Khachkars) نامیده می‌شود. [در این مکان] درختان مقدس و فوارهٔ آب وجود دارد. زمانی که وارد ساختمان معبد [مجموعه] می‌شوند، مؤمن می‌بایست از میان فضاهاى مقدسی عبور کند. نخستین [مکان مقدس]: ورودی غربی بوده که به طور استادانه‌ای ساخته شده و دارای تزئینات غنی بوده است. دومین [مکان مقدس]: سالن نمازخانه است و سومین [آخرین مکان مقدس] که مقدس‌ترین مکان نیز هست، محراب می‌باشد (که خوران (Khoran) نامیده می‌شود)،

با آتشدانی برافراشته در مقابل يك پنجره، و آن مکانی است که خداوند می‌بایست در آن جا نمود یابد و نیایشگران با او ارتباط برقرار کرده و مراسم نیایش و نماز برپا کنند (Abrahamian & Sweezy, 2001: 44-5).

می‌دانیم که پس از تغییر کیش آرامنه از مهرپرستی به مسیحیت، برخی از رسوم آن‌ها که همچنان ریشه در آیین مهرپرستی (مزدیسنان باستانی) دارد، پابرجا می‌ماند. از آن‌جا که اجرای مناسک آن‌ها همچنان ادامه دارد، می‌توان با مطالعه آن‌ها به برخی از ابعاد و جنبه‌های نظام آیینی ایران باستان دست یافت. در این‌جا با ملاحظه مراسمی که در صومعه قرون وسطایی «دادی وانک» (Abrahamian & Sweezy, 2001: 44-5) مشاهده می‌گردد، می‌توان گمان کرد که چنین مراسمی در بنای کنگاور اجرا می‌شده است؛ بدین صورت که شاه و نیایشگران پس از صعود از پلکان جنوبی به فراز صقه پیرامونی می‌رسند، جایی که ستون‌هایی بدون پوشش، همانند حصاری از درختان مقدس وجود داشته و در این‌جا عده‌ای می‌بایست توقف نموده و در انتظار باشند، سپس عده‌ای به صقه میانی رفته که به احتمال نمازخانه بوده، و سپس افراد خاصی در صقه فوقانی که به احتمال محراب (یا محل نگهداری آتش بوده) رفته و مراسم نیایش را برگزار می‌کردند. احتمال آن می‌رود که این بنا پیش از بهره‌برداری نهایی، با مرگ خسرو دوم، نیمه‌تمام باقی‌مانده باشد؛ چرا که اگر محراب بنا ساخته شده بود و به بهره‌برداری می‌رسید، در متون دوره اسلامی، از کاربری آن با خبر بودیم، ولی در این باره، منابع تاریخی، از ناتمام ماندن بنا خبر می‌دهند. در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد زکریا محمودقزوینی آمده است: «کسی می‌گفت در آن کاخ [کاخ دزدان] بخشی را دیدم که کارش ناقص مانده بود. چند ستونی از سایر ستون‌ها نازیباتر می‌نمود. از پیرمردان پرسیدم، گفتند: پس از خسرو پرویز، معماران کاخ، ناگزیر کار را ناتمام گذاشتند. هرچند جانشینان پس از او بر آن شدند که کار به اتمام برسد، اما آن هنرمندان را نیافتند که در سابق کار می‌کردند. یا باید گفت حوصله‌شان سررفته بود که از ته دل کار کنند؛ زیرا کرم و بخشی که پرویز داشت، در وجود جانشینان وی نبود» (محمودقزوینی، ۱۳۶۶: ۲۱۶).

به هر حال این‌گونه که از منابع تاریخی برمی‌آید، بنای کنگاور ناتمام می‌ماند و کاربری آن نامشخص می‌شود، تا این‌که در آغاز ورود اسلام، به علت دستبردی که به سپاهیان اسلام وارد می‌شود، به قصرالصوص یا کاخ دزدان شهرت می‌یابد.

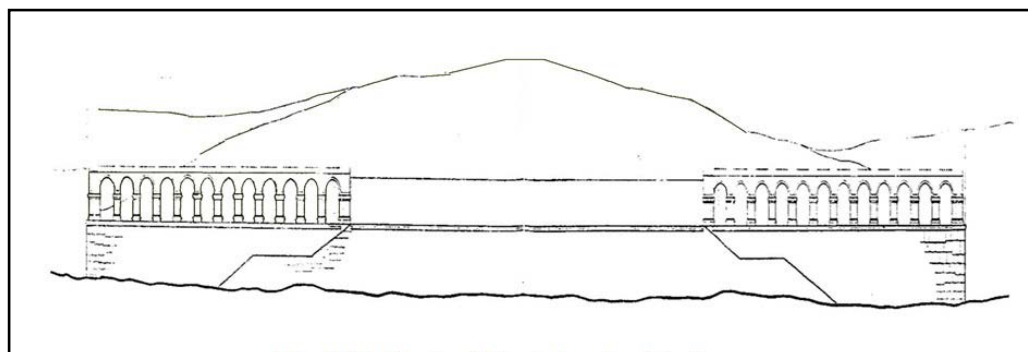
در روایات و افسانه‌ها از حضور خسرو دوم در ارمنستان پیش از به سلطنت رسیدن، و همچنین علاقه‌مندی خسرو به شیرین که در بسیاری از افسانه‌ها وی را ارمنی معرفی می‌کنند، آگاه هستیم^۲. در این‌جا پرسشی پدید می‌آید؛ آیا صقه کنگاور، نیایشگاه سلطنتی خسرو بوده که برای شیرین (به صورت سه صقه روباز که يك تثلیث را به‌خاطر می‌آورد) ساخته است؟ امروزه اقلیت ارمنی در یکی از روستاهای شمال کنگاور به نام فَنش زندگی می‌کنند که خود را از نسل شیرین می‌دانند (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۲۳). آیا این جماعت از بازماندگان کارگران ارمنی هستند که برای ساخت صقه کنگاور از آن‌ها استفاده شده است؟ در منابع تاریخی از وجود حداقل دو اسقف نشین مسیحی نسطوری در شهرستان ماه در اواخر دوره ساسانی مطلع هستیم^۳. البته در این‌جا شواهد ما اندکی متزلزل می‌شود؛ چرا که علاوه بر وجود اقلیت ارمنی و مسیحی در منطقه، می‌توان ردپایی از استقرار اقلیت یهودی^۴ نیز در کنگاور یافت و این امر تا حدودی طبیعی است؛ چرا که شهر کنگاور در مسیر راه‌های تجاری قرار داشته است.

کاربری و قدمت بنای کنگاور

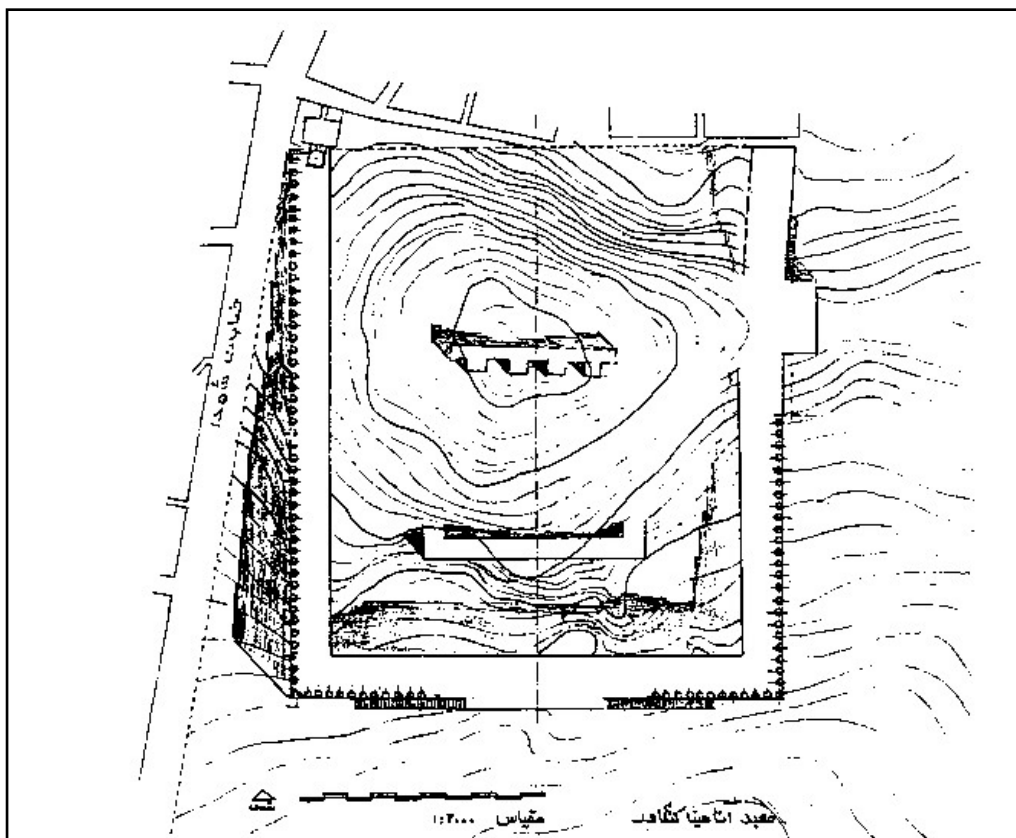
در مجموع، دلایلی که می‌توانند صقه کنگاور را يك نیایشگاه از دوره خسرو دوم معرفی کنند، بدین قرارند: ۱- فرم پلان بنا که متشکل از سه صقه روباز تودرتو است، و آن آشکار است که هیچ

کاخ یا ساختمان مسکونی سلطنتی را به صورت روباز نمی ساخته‌اند؛ ۲- فرم کاخ‌های ساسانی معمولاً متشکل از ایوانی مشرف به حیاط روباز است و تقریباً تمامی کاخ‌های ساسانی دارای دیوارهایی مزین به گچ‌بری هستند، درحالی‌که هیچ اثری از ایوانی مشرف به یک حیاط و یا هیچ‌گونه قطعه گچ‌بری در کاوش‌های این محوطه به دست نیامده است (Kröger, 1982: 137-202)؛ ۳- پیدا شدن سرستون‌های منقوش به تصویر خسرو دوم در اطراف تاق‌بستان و کرمانشاه و همچنین اشاره منابع تاریخی به بناهای متعدد از خسرو به نام‌های کاخ، آشپزخانه در روستاهای دستجرد کسروی و... (مینورسکی، ۱۳۷۶: ۶-۶۵) بیانگر آن است که در شهرستان ماه [حدود شهرستان ماه از گردنه حلوان تا اطراف همدان گسترده بوده است (کولسنیکف، ۱۳۵۵: ۲۵۳)]، به خصوص اطراف کرمانشاه، آثار بسیاری از خسرو دوم وجود داشته و کاخ خسرو می‌بایست در مکانی نزدیکی کرمانشاه یا منطقه‌ای غیر کنگاور بوده باشد؛ ۴- قرارگرفتن کنگاور در شهرستان ماه، یعنی منطقه‌ای که بیشترین آثار خسرو دوم در آن جا دیده می‌شود، نشان‌دهنده لزوم ایجاد یک نیایشگاه بزرگ سلطنتی در آن بوده است؛ نیایشگاهی که در مسیر راه‌های تجاری و به عبارتی شاه‌راه سلطنتی بوده است. ۵- از دلایل دیگری که بنای کنگاور را یک نیایشگاه سلطنتی معرفی می‌کند، وسعت و عظمت آن است؛ چراکه چنین اثر بزرگی می‌بایست در پایتخت یا یک مرکز ایالتی ساخته می‌شد، نه در یک شهر کوچک.

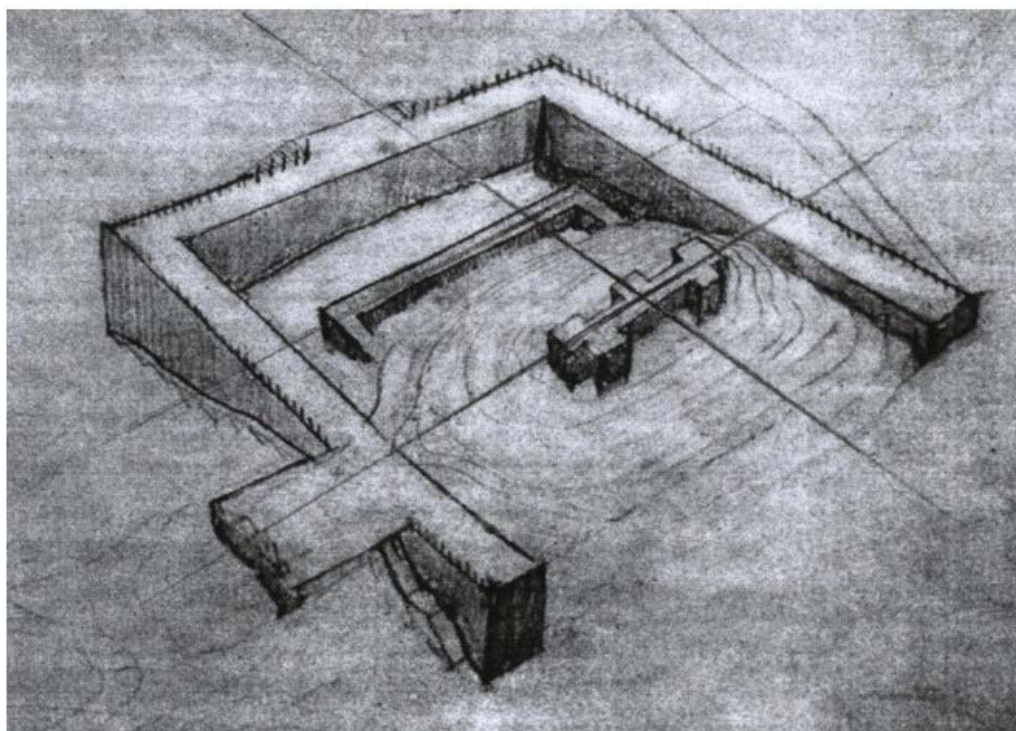
به دلایلی چند، خسرو دوم این بنای عظیم را در کنگاور ساخته؛ یکی آن‌که آثار بسیاری از خود (که مورخان آن‌ها را به نام کاخ، آشپزخانه خسرو یاد کرده‌اند) را در حوالی کرمانشاه ایجاد نموده است، حتی مطابق مطالعات جدید، گور نمادین خسرو دوم نیز در تاق‌بستان قرار داشته است (حیدری، ۱۳۸۱: ۹۹-۸۸). دوم آن‌که به علت دور بودن آتشکده آذرگشنسب از شهرستان ماه، لزوم ساخت یک نیایشگاه بزرگ سلطنتی برای خسرو در این منطقه ضروری به نظر می‌رسیده است. از دلایلی که می‌توان تصور نمود که بنای تاریخی کنگاور معبد آرتامیس نیست، وسعت و عظمت بنای کنگاور است. از گفته ایزیدورخاراکسی در توصیف آثار برمی‌آید که معبد آرتامیس کنگاور کوچک‌تر و کم‌اهمیت‌تر از معبد آنائی تیس همدان بوده است. وی می‌گوید که در معبد آنائی تیس اکباتان همواره قربانی می‌کردند (Isidore-charax, 1914: 7)، ولی ذکر از اجرای مراسم در معبد کنگاور نمی‌کند، گویی این معبد آن قدر کوچک بوده که اجرای مناسک آن نیز قابل توجه این سیاح نبوده است؛ درحالی‌که بنای کنگاور آن قدر عظیم و چشم‌گیر است که کمتر سیاحی ممکن بوده از کنار آن گذر کند و به ذکر توصیفی از آن نپردازد. پس این بنا در زمان ایزیدورخاراکسی برپا نبوده است؛ چراکه در صورت وجود چنین بنای عظیمی، حتماً ایزیدور توصیف قابل توجهی از آن به عمل می‌آورد و یا به تشریح چگونگی اجرای مراسم مذهبی و یا حتی توصیف بنای آن می‌پرداخت. در مورد ساختار و کاربری بنای کنگاور، اعضای گروه سوم کاوشگران این بنا (محمد مهریار



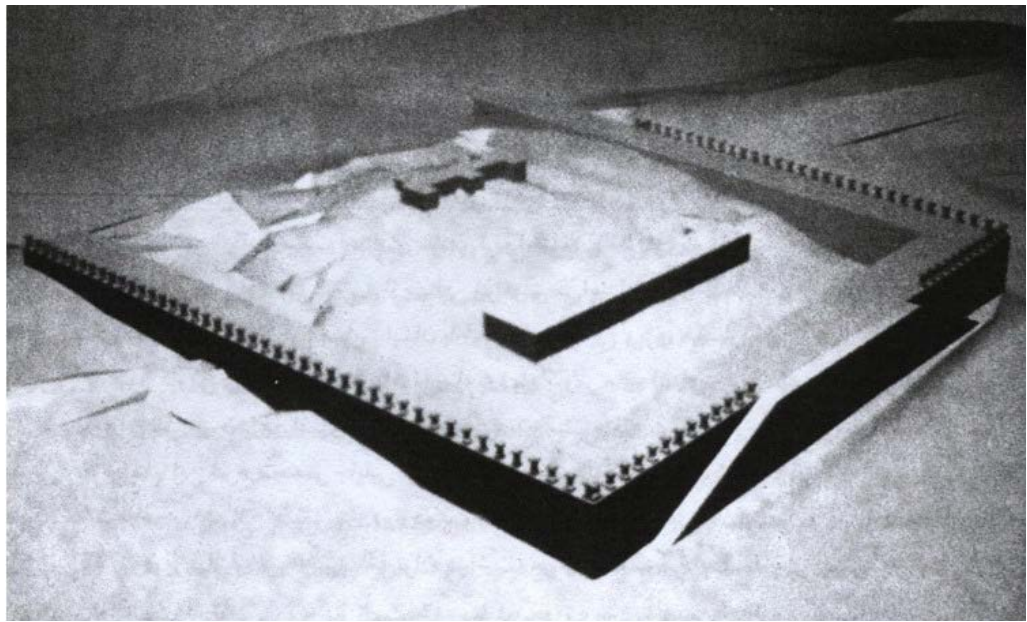
تصویر ۱. مقطع بنای تاریخی کنگاور (وریکا، ۱۳۵۷: ۱۹).



تصویر ۲. پلان معبد تاریخی کنگاور (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۵۶).



تصویر ۳. طرح بازسازی معبد تاریخی کنگاور به پیشنهاد محمد مهریار (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳).



تصویر ۴. طرح بازسازی معبد تاریخی کنگاور به پیشنهاد محمد مهریار (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳).



تصویر ۵. طرح بازسازی شده معبد تاریخی کنگاور به پیشنهاد کامبخش فرد (کامبخش فرد، ۱۳۷۸: ۲۳۷).

و احمد کبیری) معتقدند: «تاکنون نشانه‌ای از فضای سرپوشیده در مقیاس صَفَه سرتاسری بسیار طویل بنا در دست نیست، هر سه صَفَه را می‌توان روباز دانست، با توجه به راستا و ترکیب صَفَه، دو حالت عمومی امکان پذیر است؛ یکی آن‌که جماعتی می‌آمدند و با آرایشی روبه دشت می‌ایستادند و فعلی را انجام می‌دادند، یا برعکس گروه‌هایی می‌آمدند و روبه قله مرکزی بنا در بلندی صَفَه فراز صخره (محراب یا سکوی خطابه، قبله‌گاه مانند) می‌ایستادند و مراسمی را به جای می‌آوردند» (مهریار و کبیری، ۱۳۸۳: ۵۵).

نتیجه‌گیری

اثر تاریخی کنگاور، نیایشگاهی از عهد خسرو دوم ساسانی بوده؛ محل مقدسی که خسرو دوم می‌خواست در نزدیکی کاخ و گور نمادین خود (تاق‌بستان) بسازد. این اثر به صورت سه صفت روباز بوده و یک دستگاه پلکان دوطرفه در ضلع جنوبی آن قرار دارد که ورودی اصلی بنا را تشکیل می‌دهد. نویسندگان معتقد است که اگر ما بنای کنگاور را به صورت سه صفت روباز فرض کنیم، با ملاحظه مناسکی که در صومعه‌های آرامنه، به خصوص در «دادی وانک» (Abrahamian & Sweez, 2001: 44-5) دیده می‌شود، و به نوعی بازتاب مراسم مزدیسنان باستانی (مهرپرستی) است، می‌توان تصور نمود که چنین مراسمی نیز در بنای کنگاور اجرا می‌شده است، بدین صورت که شاه و نیایشگران پس از صعود از پلکان جنوبی به فراز صفت نخست (که صفت پیرامونی می‌شود) می‌رسند؛ جایی که ستون‌هایی بدون پوشش، همانند حصار از درختان مقدس، حریم و مرز نیایشگاه را نشان می‌دهند. در این صفت است که عده‌ای می‌بایست بایستند و یا در انتظار باشند، سپس عده‌ای به صفت میانی که به احتمال نمازخانه بوده بروند، و نیایشگران از هردو صفت مذکور، شاهد اجرای مناسک نیایش آتش در صفت سوم (که درحقیقت محراب نیایشگاه بوده) باشند. براساس گزارش منابع تاریخی، ساخت این اثر پس از مرگ خسرو دوم ناتمام مانده و به بهره‌برداری کامل نرسیده است.

پی‌نوشت

۱- سیاحان و محققان بسیاری از کنگاور بازدید کرده و بنای تاریخی آن را توصیف نموده‌اند، که در میان آن‌ها می‌توان از کرپرت (۱۸۲۱ م.)، س. ف. م. تکسیه (۱۸۳۹ م.)، فلاندن و کست (۱۸۵۱ م.) و سرانجام م. دیولافوا (۱۸۸۵ م.) نام برد که از ایشان طرح، نقشه و گزارشات توصیفی باقی‌مانده است (بنگرید به: فلاندن و کست، ۱۳۵۶؛ Texier, 1821-1822: 141; Kerporter, 1821-1822: 141; Dieulafoy, 1884: 160-2).

۲- مورخان و جغرافیایان بسیاری در دوران اسلامی از کنگاور و بنای کنگاور گزارش تهیه کرده‌اند. نخستین آن‌ها ابن‌خردادبه (۲۵۰ ه.ق.) و آخرین آن‌ها در سفرنامه ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۸۷ ه.ق.) است. در این میان توصیفات ارزنده‌ای از ابودلف (۳۴۱ ه.ق.)، محمد طوسی (۵۵۶ ه.ق.)، یاقوت حموی (۶۲۳ ه.ق.)، محمود قزوینی (۶۳۰ ه.ق.) و ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۸۷ ه.ق.) به چشم می‌خورد (بنگرید به: ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱؛ ابودلف، ۱۳۵۴؛ ۶-۶۵ و یاقوت حموی، ۱۹۶۵، ج ۴: ۱۲۰-۱).

۳- سرخوش (کرتیس)، ۱۳۷۶: ۸-۸۲. روایات ایرانی براین باورند که شیرین دختر قیصر روم و مادر شیرویه بوده است. روایات یونانی شیرین را مسیحی می‌دانند، ولی سبئوس او را از خوزستان می‌داند (بنگرید به: نولدکه، ۱۳۷۸، پاورقی صفحه: ۳۰۵ / همچنین بنگرید به: بارتولد، ۱۳۷۲: ۲۰۷).

۴- شهرستان ماه دارای دو مرکز دینی سریانی شرقی بود (بنگرید به: کولسنیکف، ۱۳۵۵: ۲۵۴). خسرو پرویز دو کلیسا برای همسرش مریم و یک کلیسای بزرگ و یک دژ در شهرستان بت لشر برای همسر دیگرش شیرین که زنی ارمنی بود ساخت (کولسنیکف، ۱۳۵۵: ۱۷۴).

۵- «آثار قبرستان جهودها در شمال معبد کنگاور و سنگ‌نوشته‌ای با کلمات منقطع و منقور بر پیشانی کوهی در نهرذوله چل‌مران به خط عبری، یهودیان نیز در کنگاور ساکن بوده‌اند» (کامبخش‌فرد، ۱۳۷۴: ۲۳).

کتاب‌نامه

- آذرنوش، مسعود (۱۳۷۷). «کاوش کنگاور». ترجمه فاطمه کریمی، اثر ۳-۲۹، صص: ۵۴-۱۸.
- ابن‌خردادبه (۱۳۷۱). *المسالك والممالك*. ترجمه سعید خاکرند، با مقدمه‌ای از: آندر میکل، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل.
- ابودلف، مسعربی‌المهلل‌الخزرجی‌الینبوعی (۱۳۵۴). *سفرنامه ابودلف در ایران*. با تعلیقات و تحقیقات: ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سیدابوالفضل طباطبایی، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار.
- بارتولد، و. (۱۳۷۲). *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*. ترجمه حمزه سردادور، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس.

- چریکف (۱۳۷۹). *سیاحتنامه مسیوچریکف*. ترجمه آبکار مسیحی، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- حیدری، احمد (۱۳۸۱). «گور-نیایشگاه صخره‌ای تاق بستان». *اثر* ۳۳-۳۴، صص: ۸۸-۹۹.
- سرخوش (کرتیس)، وستا (۱۳۷۶). *اسطوره‌های ایرانی*. ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- سرفراز، علی اکبر (۱۳۴۷). *تخت سلیمان*. چاپ اول. انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- سرفراز، علی اکبر (۱۳۷۲). *ویژه‌نامه کنگره باستان‌شناسی بیشاپور*. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- شیپ‌مان، کلاوس (۱۳۸۳). *تاریخ شاهنشاهی ساسانی*. ترجمه فرامرز نجدسمیعی، چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی.
- سیرو، ماکسیم (۱۳۶۵). «تخت رستم و تخت کیکاووس». *آثار ایران*. ترجمه ابولحسن سروقدمقدم، چاپ اول، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- فلاندن و کست (۱۳۵۶). *سفرنامه فلاندن و کست*. ترجمه حسین نورصادقی، چاپ اول، تهران: انتشارات اشراقی.
- کامبخش فرد، سیف‌الله (۱۳۵۰). «کاوش‌های علمی در کنگاور، معبد آناهیتا». *باستان‌شناسی و هنر ایران* ۶ (بهار ۱۳۵۰)، صص: ۲۹-۲۰.
- کامبخش فرد، سیف‌الله (۱۳۵۱). «کاوش‌های علمی در کنگاور». *باستان‌شناسی و هنر ایران*، ۹-۱۰ (زمستان ۱۳۵۱)، صص: ۱۲-۲.
- کامبخش فرد، سیف‌الله (۱۳۵۲). «کاوش‌های علمی در معبد آناهیتا، کنگاور». *گزارش‌های دومین مجمع سالانه پژوهش‌های باستان‌شناسی در ایران*. به‌کوشش: فیروز باقرزاده، صص: ۲۰-۱.
- کامبخش فرد، سیف‌الله (۱۳۷۴). *معبد آناهیتا کنگاور*. چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی.
- کامبخش فرد، سیف‌الله (۱۳۷۸). «*تاق گرا و موقعیت*». *دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران*، جلد نخست، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی، صص: ؟؟؟.
- کولسنیکف. آ. ای (۱۳۵۵). *ایران در آستانه یورش تازیان*. پیراستار: پیگولفسکایا، ترجمه یحیایی، چاپ اول، تهران: انتشارات آگاه.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۹). *بیشاپور*. ترجمه اصغر کریمی، جلد اول، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
- محمودقزوینی، زکریای ابن محمد بن (۱۳۶۶). *آثار البلاد و اخبار العباد*. ترجمه عبدالرحمن شرفکندری (هزار)، چاپ اول، تهران: انتشارات مؤسسه علمی اندیشه جوان.
- مهریار، محمد. و کبیری، احمد (۱۳۸۳). *کنکاش در معبد آناهیتا کنگاور*. چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- نامان، رودلف (۱۳۸۲). *ویرانه‌های تخت سلیمان و زندان سلیمان*. ترجمه فرامرز نجدسمیعی، چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی.
- وریکا، الکساندر (۱۳۵۷). «*ملاحظات چند درباره اثر تاریخی واقع در کنگاور که معبد آناهیتا عنوان یافته است*». *آگاه‌نامه*، ۳۵، صص: ۲۱-۱۸.
- هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱). *ایران در شرق باستان*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- یاقوت حموی (۱۹۶۵). *معجم البلدان*، ج ۴، تهران.

- Abrahamian, L. & Sweezy, N. (2001). *Armenian. Folk Arts, Culture and Identity*, Indiana University Press.
- Dieulafoy, M. (1884). *L'art antique de la Perse*. Paris.
- Flandinet, C. (1840-1841). *Voyage en Perse Pendant les annees 1840 –1841*. Paris.
- Isidore-Charax. (1914). *Parthian Staions" The Greek Text, with A Translation and Commentary*. Ares Publishers, Chicago.
- Kerporter, R. (1821–1822). *Traveles in Georgia Persia. Armenia and Ancient Babylonia*. London.
- Kleiss, W. (1998). "Terrassenanlagen in der iranischen Architektur". *AMI* 30: 239-243.
- Kröger, J. (1982). "Sasanidischer Stuckdekor: Ein Beitrag zum Reliefdektor aus Stuck in Sasanischer und frühislamischer Zeit ...". *Baghdader Forschungen* 5, Berlin.
- Pickworth, D. (2005). "Excavations at Nineveh: The Halzi Gate". *IRAQ* LXVII: 295-316.
- Pope, A. (1967). "A survey of Persian Art". Volume 2. London: 203-260
- Siroux, M. (1965). *Atesh-Gah presD'Ispahan*. Leiden.
- Texier, C. (1842). *Description De La'Rmenie. La Perse Et la Mesopotamie*, Paris.



کرکوی، آتش پیروز بهرام در سکستان

رضا مهرآفرین*

زهیر واثق عباسی**

(صص: ۸۶ - ۷۵)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۱۴

چکیده

سیستان که در دوره ساسانی از آن با نام «سکستان» یاد می‌شد، ایالت پهناوری را تشکیل می‌داد که تورستان و هند تا کرانه‌های دریا را در بر می‌گرفت. این منطقه در دوره ساسانیان از نظر مردان دلیر جنگی که از مرزهای شرقی ایران حراست می‌کردند، کشاورزی خوب، موقعیت ژئوپلیتیکی و تجاری مناسب و مهم‌تر از همه، بنیان‌های استوار و اصیل دین زرتشتی، اهمیت فراوان داشت. به همین دلایل معمولاً حکومت سکستان به دست ولیعهد اداره می‌شد که بر این اساس ملقب به سکانشاه می‌گردید. اردشیر بابکان که از خانواده‌ای مذهبی برخاسته بود، دین زرتشت را دین رسمی کشور اعلام نمود و خود و جانشینانش مبادرت به ساخت بناهای مذهبی فراوانی از جمله معبد آب و آتش در سرتاسر ایران‌شهر نمودند. یکی از معتبرترین آتشکده‌های ساسانی در شرق ایران، آتش کرکوی در سیستان بود که متون مقدسی چون خرده اوستا و بندهشن و مورخینی چون قزوینی، مسعودی و متونی مانند تاریخ سیستان و کتیبه کعبه زرتشت به آن اشاره کرده‌اند. آتشکده کرکوی که از نوع آتش بهرام بود، براساس مطالعات باستان‌شناختی و رهیافت تاریخی از سده سوم قبل از میلاد تا سده هفتم هجری قمری پیوسته فروزان بوده است؛ تا این‌که سرانجام به دست مغولان برای همیشه خاموش گردید.

کلیدواژگان: سیستان، دین زرتشت، آتشکده، کرکوی (کرکویه)، آثار باستانی.

مقدمه

سیستان سرزمینی مسطح در شرق ایران است که هم‌اکنون بخش وسیعی از آن در خاک افغانستان قرار دارد. این منطقه در دوره اشکانیان به لحاظ توانمندی‌های مناسب طبیعی، اقتصادی و مذهبی اهمیت بسیار داشت و محل زندگی خاندان سورن پهللو، از خانواده‌های بزرگ اشکانی بود. مؤسس سلسله ساسانیان «اردشیر بابکان» پس از پایان بخشیدن جنگ با امپراطور روم، فرصت را غنیمت شمرد تا ولایات شرقی ایران، خصوصاً سیستان را که هنوز در حال وهوای اشکانیان به سر می‌بردند، به تصرف خود در آورد. در این دوره به منطقه سیستان، «سکستان» گفته می‌شد و به دلیل موقعیت خاصی که منطقه داشت، ولیعهد حاکم بر این سرزمین بود و با عنوان «سکانشاه» بر کوست پهناور نیمروز حکومت می‌کرد.

ساسانیان علاوه بر تمرکز قدرت سیاسی، مذهب را نیز در خدمت گرفتند و دین زرتشت را به عنوان دین رسمی کشور اعلام نموده و به شدت به دفاع از آن پرداختند؛ چنان‌که دین و دولت به صورت دو برادر جدایی‌ناپذیر همیشه همراه هم بوده و هریک دیگری را حمایت و تقویت می‌کرد. سیستان در آغاز دوره جدید به دلیل بنیان‌های استوار دینی شدیداً مورد توجه نخستین پادشاهان ساسانی قرار گرفت. در متون اندکی که از دوره ساسانی و پس از آن به جای مانده، از اهمیت فراوان سیستان سخن گفته شده است؛ چنان‌که در خرده اوستا، آتش بهرام، بند ۲۰ پس از سه آتش معروف، از آتش «کرکوی» یاد شده است (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۶۰۷). بندهش نیز از آتش کرکوی که بنابر این نوشته سه آتش به سیستان است، یاد نموده است (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۹۱). در روایات اسلامی نیز آمده که کرکویه در اصل پرستشگاه شخصی و معبد جای گرشاسب بوده و مؤلف کتاب تاریخ سیستان می‌نویسد که همچنان زرتشتیان محل آن را مقدس می‌دانستند و می‌گفتند که گرشاسب هوش ایزدی خود را در آن جا نهاده و آن را متبرک ساخته است.

با توجه به اهمیتی که کرکوی در تاریخ محلی سیستان و نیز تاریخ کیش زرتشت دارد، این نوشتار بر آن است تا با واکاوی متون تاریخی و شواهد باستان‌شناختی نسبت به حل پاره‌ای مسائل به گونه‌ای مبسوط پاسخ گوید. آتش کرکوی به چه دوره زمانی تعلق دارد؟ محل واقعی آتش کرکوی در کدام منطقه از سیستان بوده است؟

روش تحقیق در این پژوهش براساس هدف از نوع تحقیقات بنیادی و براساس ماهیت از نوع تحقیقات تاریخی است که در آن موضوع مورد بحث با استفاده از منابع مکتوب و داده‌های باستانی در چارچوب رهیافت تاریخی تا حصول نتایج علمی دنبال می‌شود.

سکستان و کیش زرتشتی

در زمان ساسانیان به منطقه سیستان، سکستان گفته می‌شد که این نام برگرفته از قوم سکایی است. سکاهای که قومی آریایی نژاد در آسیای مرکزی بودند، به سبب هجوم قبایل یوئه‌چی از جانب شمال، به طرف پایین رانده شده و در سال ۱۲۸ پ.م. و در زمان حکومت اشکانیان، وارد فلات ایران شدند و در صفحات جنوب شرقی ساکن گردیدند و پادشاهی سکستان (سیستان) را بنیان نهادند (سلطانی، ۱۳۷۷: ۲۱-۲۰).

منطقه سیستان در سنت‌های زرتشتی، دارای مقامی بس ارجمند می‌باشد؛ چنان‌که روایات زرتشتی، محل ظهور سه پسر زرتشت را کنار هامون دانسته است. در کتاب بندهش آمده است که آتش کرکوی در سیستان از نوع آتش مقدس بهرام^۱ بوده و تعداد آن سه آتش بوده است (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۹۲). همچنین در خرده اوستا، بند بیستم از آتش بهرام، از کرکوی چنین یاد شده: «آتش بهرام، آذران شهریار پیروز: آذرگشنسب، آذر فرنبرگ، آذر برزین مهر و دیگر آذران را که به دادگاه نشانده شده‌اند، بزرگی و فریفزایاد! آتش مینوی دلیر و پیروز «کرکوی» را بزرگی و فریفزایاد»

(دوستخواه، ۱۳۷۰: ۶۰۷).

از آن جایی که مردم سیستان، زرتشتیان متعصبی بودند، ساخت آتشکده می توانست در همدل کردن و همگرایی آنان با ساسانیان کاملاً مؤثر واقع شود. در سنگ نبشته کعبه زرتشت، شاپور به برپایی آتش مقدسی که برای شادی و بقای «نرسه» ساخته است، اشاره می کند (مهرآفرین، ۱۳۹۱: ۱۸۳). این موضوع نشان می دهد که «نرسه» از جایگاه ویژه ای نزد پدر برخوردار بوده؛ اما مشخص نیست که این آتش مقدس در سیستان جای داشته یا در مکانی دیگر. براساس گفته های «لوکونین» می توان نتیجه گرفت که این آتشکده در سیستان برپا شده است. پس از به قدرت رسیدن شاپور اول، یکی از پسران وی به نام «نرسه» حکومت سکستان را در دست گرفت و ملقب به «سکانشاه» گردید؛ همچنین او معتقد است که نرسه، خواهرش شاپوردختک را به زنی گرفت و این شاهزاده خانم لقب شهبانوی سکاییان داشته است (لوکونین، ۱۳۵۰: ۱۷۴).

کردیر یا کرتیر، نام یکی از سیاستمدارترین دین مردان ساسانی است و کرتیر که امروزه رایج شده؛ تلفظ سنتی و تاریخی این واژه است. اتحاد دین و دولت در دوره ساسانی به دست کرتیر کامل شد. کرتیر در چهار کتیبه خود در سرمشهد، نقش رجب، نقش رستم و کعبه زرتشت که همه آن ها به خط کتیبه ای پهلوی ساسانی نوشته شده اند؛ تقریباً مطالب همسانی دارند (آموزگار، ۱۳۸۵: ۴۰-۳۹). در این کتیبه ها در فهرست ایالت ها به سیستان اشاره می کند و می نویسد: «من به فرمان شاهان شاه، آن مغ مردان و آتش هایی که در این سرزمین بود آن را از زیان و غارت نجات دادم. برای آتش ها و مغان بسیاری نوشته و سند تهیه و با پشتیبانی ایزدان و شاهان شاه و بر اثر اعمال من در سرزمین ایران بسیار آتش های بهرام تأسیس شد» (همان: ۵۰-۴۶). این کتیبه ها به عنوان منابع دست اول، سخنان مورخان و جغرافیانگاران را تأیید، و سیستان را به عنوان منطقه ای مهم از لحاظ مذهبی و سیاسی معرفی و از برافروزی آتش بهرام در سیستان و جاهای دیگر یاد می کند.

کرکوی در متون تاریخ نگاران

برای یافتن موقعیت درست کرکوی و مکان نگاری دقیق آن، ناگزیر باید به زرنج رجوع نمود. زرنج (زرنج) که در اوایل استیلای مسلمانان بر این سرزمین، مرکزیت سیستان را دارا بود، هم اکنون در خاک افغانستان قرار دارد. بسیاری از مورخین و جغرافیانگاران سده های نخست اسلامی، موقعیت اماکن را براساس مرکز ایالت و یا جاده های ارتباطی آن سرزمین مشخص کرده اند (تصویر ۱).

مقدسی در کتاب خود درباره زرنج می گوید: «زرنج قصبه سگستان است، دژی استوار با ساختی شگفت انگیز دارد و بصره خراسان به شمار می آید. گردش خندقی هست که آب در آن جوشیده بیرون می رود، شهرکی دارد با دژ و خندقی که جامع در آن است و زندان در برابر آن شگفت انگیز ساخته شده است که دو آتشگاه (مناره) دارد، یکی کهن و دیگری را که با مس پوشیده است، یعقوب لیث ساخته است، دژی نیز دارد. در دشت ساخته شده و دروازه ها و کوچه های بسیار دارد. نیمی از آن را اردشیر و نیمی دیگر را خسرو ساخته است» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۴۵-۴۴۴).

جیهانی هم پس از زرنج به کرکویه اشاره می کند: «زرنج شهری بزرگ است و آن را شهرستانی ست و ربضی و خندقی استوار و شهر را هم ربضی و خندقی و آب خندق زه است و آب های دیگر افزونی از جوی ها به خندق می رود و آن را پنج در است، یکی را در نو خوانند و دیگری را نزدیک او در کهنه. و هردو در، به فارس روند. سوم را کرکویه از آن جا به خراسان روند. چهارم را نیشک از آن جا به بست روند و پنجم را در طعام، از آن جا به روستا روند. به در کرکویه بناهای بزرگ است، آن را ارگ می خوانند» (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۶۲-۱۶۱).

محققان و مستشاران بسیاری از این اثر بازدید کرده اند، از آن جمله کلنل بیت در سال ۱۸۹۴ م.، سرپرسی سایکس در ۱۸۹۹ م. که به دیده وی این اثر پایتخت و معبد کیانیان بوده و در سال



تصویر ۱. موقعیت آتشکده کرکوی نسبت به شهر زرنج و زابل (Google Earth).

۱۹۰۵ م. نیز جورج پیتر تیت افسر نقشه بردار گروه حکمیت گلد اسمیت بررسی‌های دقیق‌تری درخصوص مشخصات معماری بنا انجام داد. علاوه بر این، کرکواز دید جغرافیایانویسان سده‌های نخستین اسلامی نیز پنهان نمانده و ابن خردادبه در قرن سوم هجری قمری کرکویه را یکی از شهرهای سیستان برشمرده است (اویسی، ۱۳۸۵: ۵). نام کرکوی در اوستا و دیگر منابع به صورت‌های مختلفی آمده که عبارتند از: صیئو کرکوی، مینو کرکوی، کرگوی، کراکر، کوروک، کرکوشاه، کرکویه. «اهل کرکویه به گفته یاقوت حموی، خوارج بودند و در آن جا آتشکده‌ای وجود داشت که زرتشتی‌ها آن را بسیار محترم می‌شمردند» (لسترنج، ۱۳۷۳: ۳۶۶). بنای آتشکده ناحیه کرکوی و آثار باقی مانده، متعلق به دوره ساسانیان می‌باشد (افشار، ۱۳۶۳: ۱۳۳). درخصوص وجه تسمیه این اثر، اطلاعات مستندی در دست نیست، اما در *لغتنامه* جامع دهخدا برای واژه کرکوی آمده: نام پهلوانی تورانی که نبیره سلم بوده و در نبردی که میان او و سام درگرفت به دست سام کشته شد، همچنین ذکر شده است که از رساتیق سیستان است و در شمال زرنج قرار دارد و مجوسان در آن آتشکده بزرگی دارند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۲: ۱۸۲۷۸).

باقری به نقل از کتاب *مروج الذهب* می‌نویسد: «یک آتشکده دیگر در سیستان ساخته شده که کراکر نام داشت؛ گویند بهمن، پسر اسفندیار، پسر رشتاسف آن را بساخت». او معتقد بود که کراکر جزو ده آتشکده‌ای قرار داشته که پیش از ظهور زرتشت پسر اسپنتمان، پیمبر مجوس بوده است (باقری، ۱۳۶۹: ۵۹). قبل از تصرف سیستان توسط اعراب، آتشکده کرکوی و سپس آتشکده ترقون دارای اهمیت بسیار بوده‌اند. اعراب این آتشکده‌ها را سرد، و آتش مقدس را خاموش نمودند. احتمالاً اعراب مسلمان آتشکده‌های کوچکی را باقی گذاشته و خاموش کردن آتشکده‌های بزرگ را برای نشان دادن برتری اسلام ضروری دانستند (تیت، ۱۳۶۲: ۱۲۲). همچنین کریستن‌سن در کتاب *ایران در زمان ساسانیان* این‌گونه می‌نویسد: «سه آتشکده (آذربرزین مهر، آذرربنغ و آذرگننسب) محل ستایش مخصوص بود و بیش از سایر زیارتگاه‌ها زینت و ثروت داشت، لکن بسیاری از معابد درجه دوم هم مورد احترام بودند، خاصه آن‌ها که به یکی از دلیران داستانی یا خود زردشت نسبت داشت، معبد توس، معبد نیشابور، معابد ارجان فارس و کرکوی سیستان بودند که نشان از اهمیت این مکان‌ها دارد» (کریستن‌سن، ۱۳۸۷: ۱۴۳).

در بین جغرافیایانویسان، بیشترین اطلاعات را از سیمای کرکویه، زکریا بن محمد قزوینی که در

قرن هفتم هجری قمری می‌زیسته، ارائه کرده است. اما مشخص نیست که آیا تا آن زمان کرکویه به همان شکلی بوده که وی توصیف کرده یا این که او اطلاعات خود را از پیشینیان گرفته است. «کرکویه شهری ست قدیم به سجستان. در آن شهر، دو قبه (گنبد) است بزرگ. اهل آن، چنان گمان برند که آن دو قبه از زمان رستم است و بر سر دو قبه، دو شاخی که هر کدام را مایل به جانب آن دیگری کرده شده، شبیه به دو شاخ گاو. بقای آن دو قبه از وقت رستم تا این زمان از عجایب روزگار است و در زیر آن دو قبه، آتشکده‌ای است مجوس را. به آن مانند که بنا کند ملکی به نزدیک خانه خود معبدی را که عبادت کند در آن. و آتش آن آتشکده فرو نمی‌نشیند هیچ‌گاه. و آن آتشکده را خادمی مقرراند که به نوبت اقدام به برافروختن آن آتش نمایند و نوبت خدمت به هر که برسد، بیست گز دور از آتش نشیند و دهن و نفس خود را بپوشاند و انبری از نقره، چوبی را از گز به مقدار یک وجب بگیرد و آن را در آتش بگرداند و هرگاه که آتش برسد بی آن که فرو نشیند، چوبی دیگر در آن اندازد و این آتشکده بزرگ‌تر، آتشگاه است نزد مجوس» (قزوینی، ۱۳۷۱: ۳۲۱). توجه به خورشید و شاخ گاو از نشانه‌های کیش مهر و توجه به آسمان و کهکشان است که می‌تواند آن را به پیشینه دانش کیهان‌شناسی ایرانیان نسبت داد.

کیخسرو به انتقام خون پدرش سیاوش، تصمیم به مبارزه می‌گیرد و به ترکستان، هندوستان و سپس به سیستان می‌رود تا به محل آتشکده کرکو می‌رسد. *تاریخ سیستان* به نقل از ابوالمؤید بلخی شرح کوتاهی از علت برآوردن آتشکده کرکویه دارد. به روایت این کتاب، کرکویه در اصل پرستشگاه شخصی و معبد گرشاسپ بوده است و آتشگاه را بعدها کیخسرو و رستم پس از پیروزی بر افراسیاب و جادوی او ساختند تا در نیرو و روشنایی ایزدی که گرشاسپ در آن جا نهاده بود، سهیم گردند؛ زیرا هنگام جادوی افراسیاب، کیخسرو به این محل آمد و پلاس پوشید و دعا کرد ایزد تعالی آن جا را روشن کند و جادوی تاریکی را در هم بشکند (بی‌نا، ۱۳۸۱: ۷۶). این روایت بی‌شبهت به داستان بهرام گور نیست. بهرام پنجم قبل از لشکرکشی به چین و جنگ با خاقان چین، نخست به آتشکده آذر گشسب (آتش شاهان) رفته و برای پیروزی در جنگ دعا کرد (نوری، ۱۳۸۶: ۱۵۳).

در کتاب *تاریخ سیستان* آمده است که در سده پنجم هجری، زرتشتیان هنوز محل این آتشکده را مقدس می‌دانستند، این کتاب متن سرود اخلاص‌ورزان به آتش مقدس را چنین نقل کرده است:

فرخت بادا روشنیده گرشاسب هوش

همی برست از جوش، نوش کن می نوش

دوست بدا کوش، به آفرین نهاده گوش

همیشه نیکی کوش، دی گذشت و دوش

شاهها، خدایگانا: به آفرین شاهی

(باسورث، ۱۳۷۰: ۲۰-۱۹).

«سرود آتشکده کرکوی از قدیمی‌ترین اشعار شش‌هجایی اواخر دوران ساسانی و اوایل اسلامی در لهجه محلی سیستان است که باتوجه به یکی از روایات کهن حماسی به وجود آمده است و یکی از زیباترین سروده‌های زرتشتیان سیستان است» (سیستانی، ۱۳۷۶: ۲۹۶). مطالعه و تحلیل این سرود، فردی آگاه به زبان‌شناسی و اشعار ماقبل اسلام را می‌طلبد و از عهده نویسندگان خارج است؛ به همین دلیل از توضیح بیشتر و تفسیر آن خودداری می‌شود.

سرنوشت آتش مقدس پس از ورود اسلام

سپاه اسلام به فرماندهی ربیع‌بن‌حارثی در ۶۵۱ م. (۳۱ ه.ق.) به سیستان حمله برد. در ابتدا خونریزی اندک بود، معاهداتی بسته و طبق آن‌ها مقرر شد که اهالی بومی در ازای امنیت‌شان به مهاجمان خراج بپردازند. یکی از این معاهدات با زرتشتیان ساکن شهر کرکوی منعقد شد. سپس

سپاهیان ربیع بن زیاد، زرنگ، یعنی مرکز ناحیه را که در امتداد رود هلمند واقع بود، محاصره کردند. در تاریخ سیستان آمده است که ابرویز (اپرویز) رستم - مرزبان ایالت - برای پذیرش شرایط تسلیم نزد ربیع رفت. این مذاکره، نظر اجمالی و جالب توجهی به تأثیر دین بر روابط دوجانبه است. گفته شده است که ابرویز و افرادش صحنه وحشتناکی را مشاهده کردند که در آن، فرمانده عرب روی سکوی بلندی نشسته بود که از اجساد تشکیل شده بود. زرتشتی‌ها از نزدیک شدن به آن سکو خودداری کردند؛ زیرا اعتقاد داشتند که به دلیل وجود اجساد در آن، از لحاظ آئینی ناپاک است. بنابراین از دور به مذاکره پرداختند. نقل این ماجرا چه واقعی، و چه ساختگی در وقایع‌نامه‌های محلی، غیرعادی نیست. الگوهای رفتاری زرتشتی به خصوص قوانین مربوط به پاکی و ناپاکی که از عوامل تنظیم‌کننده رفتار اجتماعی بود، در ابتدا موجب جدایی زرتشتیان از مسلمانان شد (چوکسی، ۱۳۸۱: ۳۹-۳۸). این روایت نشان‌دهنده این موضوع است که مردم سیستان حکومت اسلام را پذیرفته بودند اما دین آن را نپذیرفته بودند و اسلام در طی گذشت قرن‌ها کم‌کم جای آئین زرتشتی را گرفت.

در سده‌های نخستین هجری در سیستان، مسلمانان در اقلیت بودند و در آن جا فقط چند مسجد در نواحی شهری بنا شده بود. در کنار کمبود مساجد تا آن زمان، تعداد مراکز دینی زرتشتی طی چهار سده نخست حکومت اسلام کاهش نیافت. یک مدرسه دینی زرتشتی نزدیک زرنگ در حومه مصلی به کار خود ادامه داد و آتشکده معروف کرکوی نیز همچنان دایر ماند (همان: ۱۲۵). اگر مذهب زردتشت در سیستان، زمانی در نهایت اوج بود، هم‌اکنون آثار زیادی نیز از آن زمان باقی مانده است و شکی نیست که پس از فتح اعراب تا مدت زیادی این مذهب هم رواج داشته و فامیل‌های گبر (آتش پرستان) زیاد بودند و اعراب وجود آنان را تحمل می‌کردند. بعدها تعصب و سخت‌گیری بر آنان شدت گرفت و آتش‌های مقدس و قربانگاه‌های آن‌ها را از بین بردند (تیت، ۱۳۶۲: ۱۱).

مکان‌نگاری آتشکده کرکوی و باستان‌شناختی آن

این بنای باستانی که با تاریخ و فرهنگ سیستان پیوندی دیرینه دارد، بر روی تپه‌ای باستانی در حوزه هیرمند و در مجاورت روستاهای علی‌خان و کریم‌کشته واقع گردیده است (تصویر ۲). مردم این منطقه، آتشکده کرکو را از دیرباز به خوبی می‌شناسند. این محوطه که بر روی بلندی مرتفعی واقع شده، از هر جهت و تا آن‌جا که چشم توان دیدن دارد، قابل رؤیت است. در جبهه جنوبی تپه، بنایی از اواخر دوره قاجار به چشم می‌خورد. درون اتاق‌های این بنا با گچبری تزیین شده است؛ چنان‌که در قسمت ورودی یکی از خانه‌ها و در دو طرف در ورودی آن کلمه «علی» به آسانی قابل قرائت است. بناهای دوره تاریخی و اسلامی که بر روی تپه ساخته شده‌اند، به شدت تخریب شده‌اند، اما با این حال هنوز پی و دیوارها در برخی نقاط همچنان سالم است. خشت‌های به کار رفته در بنای اسلامی، ابعادی در حدود $۶ \times ۲ \times ۲۳$ سانتی‌متر را دارا می‌باشند، در حالی که آجرهای باقی‌مانده از جرزهای آتشکده، ابعادی حدود $۶ \times ۴۴ \times ۶۹$ سانتی‌متر دارند (تصویر ۳). سفال‌های دوره اسلامی و تاریخی، توأمان روی تپه دیده می‌شود. درختان گزی که در اطراف تپه مشاهده می‌شود، احتمالاً جنگل گزی را تشکیل می‌داده که برای روشن ماندن آتشکده لازم داشته‌اند.

طی بررسی میدانی که در محل تپه مذکور به عمل آمد، مواد فرهنگی، خصوصاً سفال از سطح و دامنه آن گردآوری شد تا در چارچوب مطالعات باستان‌شناسی بتوان تاریخ تقریبی استقرار در این محل باستانی و مذهبی را تعیین نمود. پس از طبقه‌بندی و گونه‌شناسی، این سفال‌ها مورد مقایسه گونه‌شناختی قرار گرفتند (تصویر ۴). سفال‌های شاخص جمع‌آوری شده از سطح تپه کرکویه براساس دو متغیر نوع پوشش و ساده یا منقوش بودن به چهارگروه تقسیم گردیدند:



تصویر ۲. نمایی از تپه کرکوی (نگارندگان).

الف- سفال بدون لعاب و ساده

خمیر سفال‌های این گروه به رنگ‌های نخودی و قرمز آجری است که از میزان پخت کافی نیز برخوردارند. رنگ رویه این گروه از سفال‌ها، قرمز، نخودی و نارنجی است.

ب- سفال بدون لعاب و منقوش

کلیه سفال‌های این گروه به دو روش نقش‌کنده و نقش داغدار تزیین شده‌اند. نقش مایه تزیینات در همه قطعات از نوع هندسی و طرح نقوش آن‌ها نیز به صورت خطوط شیاردار موازی می‌باشد.

ج- سفال بدون لعاب و ساده

تعداد سه قطعه سفال از این گروه جمع‌آوری گردید که خمیر دو قطعه از نوع گل رس به رنگ‌های نخودی و یک قطعه از نوع خمیر سفید چینی است. رنگ لعاب این گروه از سفال‌ها شامل حنایی، لاجوردی و آبی فیروزه‌ای می‌شود.

د- سفال لعاب‌دار و منقوش

تنها قطعه سفال از این گروه از نوع سفال با نقش سیاه زیر لعاب آبی (قلم مشکی) است. خمیر این قطعه سفال به رنگ نخودی است و از میزان پخت کافی نیز برخوردار می‌باشد. نقش مایه تزیین در این قطعه، ظاهراً از نوع گیاهی و طرح آن شامل ساقه پیچان؟ می‌باشد.

مقایسه گونه شناختی سفال‌های تپه کرکو نشان می‌دهد که محل مذکور از دوره اشکانی دارای استقرار بوده و این استقرار تا سده هشتم هجری قمری ادامه داشته است (موسوی حاجی و مهرآفرین، ۱۳۸۶: ج ۳).

دورتادور تپه کرکو، منطقه‌ای سیلاب‌زده است و در اطراف آن، راه‌های ارتباطی مشاهده می‌شود.



تصویر ۳. بقایای آتشگاه کرکوی (نگارندگان).



تصویر ۴. سفال‌های شاخص جمع‌آوری شده از سطح تپه کرکوی (نگارندگان).

در سمت شمال تپه، سلسله‌ای از تپه‌های کوچک دیده می‌شود که ویرانه‌های ساختمان‌های بزرگی هستند. در سمت شرق و غرب تپه نیز ویرانه‌هایی دیده می‌شود (تیت، ۱۳۶۲: ۵۳-۵۲). این تپه‌ها که در اطراف آتشکده پراکنده بوده‌اند؛ به دلیل ارتفاع کم از سطح زمین‌های اطراف در سیلاب‌های فصلی بسیار تخریب شده‌اند و کشاورزان منطقه با شخم و آبیاری این مراتع، آن‌ها را

به زیر کشت برده و با گذشت سالیان متمادی، امروزه اثر چندانی از آن‌ها دیده نمی‌شود. شکی نیست که ویرانه‌های کرکوشاه، همان کرکویه استخری است که مسعودی در کتاب خود آن را سومین آتشکده قدیمی ایران در دوران قبل از اسلام معرفی می‌کند و نام آن با وجود گذشت قرن‌ها زنده مانده و اکنون نیز کرکویه خوانده می‌شود. همان‌طور که قبلاً گفته شد، امروزه کرکویه در چهار کیلومتری دوست محمد و مرز افغانستان واقع شده و مردم فقیر و نیازمند برفراز آن زندگی می‌کنند. سکو و دیوارهایی که در دوره‌های بعد و خصوصاً زمان قاجار برفراز این تپه ساخته شده‌اند، این معبد را در مقابل تخریب عوامل طبیعی مقاوم‌تر کرده؛ اما دیدن آجرهایی با ابعاد $۶ \times ۴۴ \times ۶۹$ در پی‌خانه‌هایی که بر روی تپه بنا شده‌اند، این موضوع را به اثبات می‌رساند که بناهای باستانی این محل توسط عوامل انسانی پیوسته در حال تخریب است.

آسیب‌شناسی و مرمت بقایای آتشکده کرکوی

چنان‌چه گفته شد؛ از بنای دوره ساسانی آتشکده کرکوی چیز چشمگیری باقی‌نمانده و از ساختمان‌های دوره ساسانی (بنای اصلی آتشگاه) تنها بخش‌هایی از یک دیوار آجری قابل‌رؤیت است و قسمت‌های دیگر بنای اصلی آتشکده کرکویه در زیر خاک و آوار بناهای دوره اسلامی قرار گرفته که تنها از طریق کاوش‌های باستان‌شناسی می‌توان آن را مطالعه کرد و به پلان اصلی آتشکده پی برد.

در قرن اول هجری که سپاهیان اسلام سیستان را فتح نمودند، با مظاهر و بناهای مذهبی زرتشتی نیز برخورد کردند. اگرچه ممکن است این تخریب‌ها به یک‌باره صورت نگرفته باشد؛ ولی مشخصاً بر اثر فشارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که بر زرتشتیان ساکن این منطقه وارد می‌شد، موجبات مسلمان شدن بسیاری از زرتشتیان فراهم می‌گردید و اقلیت باقی‌مانده به ناچار به سرزمین‌های بیرون از قلمرو اسلام از جمله هندوستان مهاجرت نمودند. واضح است که عدم رسیدگی به این بناها، به مرور زمان باعث تخریب و از بین رفتن کامل آن‌ها گردیده است.

عوامل طبیعی مانند باد و باران، آفتاب و سیلاب‌های ناگهانی و خصوصاً عوامل انسانی، هیچ‌گاه نقش تخریبی خود را از دست نداده و این بنا را روز به روز ویران‌تر کرده است. البته باید خاطرنشان ساخت که با دفن بنای اصلی آتشکده و ساخته شدن خانه‌های روستاییان بر روی آن، به مرور زمان نقش تخریبی این عوامل به دلیل ایجاد یک لایه پوششی کم‌رنگ‌تر شده است. سیستان اگرچه جزء مناطق خشک و کم‌بارش است؛ ولی وجود رود هیرمند و شاخه‌های فرعی آن‌ها و نیز دریاچه هامون و سیلاب‌های فصلی، موجب تخریب عمده بناهای منطقه در دوره‌های مختلف تاریخی و حتی سده‌های اخیر شده است.

حفاری‌های غیرمجاز یکی دیگر از عوامل تخریب این محوطه باستانی است. این حفاری‌ها که در سال‌های اخیر به شدت افزایش یافته، توسط قاچاقچیان و غارتگران میراث فرهنگی صورت گرفته که باعث تخریب مستقیم بنا می‌شود (تصویر ۵).

نباید از نظر دور داشت که حفاظت فیزیکی و رسیدگی به موقع می‌توانست دست‌کم جلوی بخشی از این تخریب‌ها را بگیرد، ولی متأسفانه در سالیان گذشته این امر به دلایل مختلف کمتر اتفاق افتاده است. در پایان باید خاطرنشان ساخت که پروژه‌هایی از قبیل مرمت کوه‌خواجه و همچنین مرمت اتاق دורה قاجاری واقع در کرکویه، کمک شایان توجهی به حفظ آنچه از این میراث باارزش باقی‌مانده، نموده است. امید است که با حفاری در این محوطه بسیار مهم باستانی، شاهد آثار و اطلاعات ارزشمندی در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران و خصوصاً سیستان باشیم.



تصویر ۵. تخریب تپه کرکوی به وسیله عوامل انسانی (نگارندگان).

نتیجه‌گیری

در دوره ساسانیان، ایالت سیستان از اهمیت زیادی برخوردار بوده و محل جلوس ولیعهد و حکمرانی وی محسوب می‌گردیده است. بنیان‌های قوی مذهب زرتشت در منطقه، آبادانی و ثروت سیستان، موقعیت استراتژیکی و جلوس ولیعهد در منطقه، موجب گردیده بود تا در این منطقه، آتشکده‌ای بزرگ و با اهمیت ساخته شود. با توجه به کتب و نوشته‌های مورخان و جغرافیانگار سده‌های نخست اسلامی، به نظر می‌رسد روستای کرکوی امروزی، درواقع همان کرکوی (آتشگاه مقدس زمان ساسانیان) در خرده/وستا، بندهشن و شهرک مورد اشاره در نوشته‌های ابن حوقل، مقدسی، اصطخری و حمدالله مستوفی باشد که در تواریخ بارها به آن اشاره کرده‌اند.

برای روشن‌تر شدن موضوع، ذکر دو برهان ضروری به نظر می‌رسد: ۱- ذکر این مسأله در تواریخ که دروازه شمالی شهر زرنج به سمت خراسان بوده و به مناسبت شهر کرکویه که نزدیک آن است، دروازه کرکویه نامیده می‌شود. درست است که مکان دقیق آتشکده کرکو مورد تردید بوده و عده‌ای محل آن را در نزدیکی قندهار و در کشور افغانستان می‌دانند، اما با توجه به کتب مورخان و جغرافیانگار سده‌های نخستین اسلامی می‌توان به یقین محل آن را در خاک امروزی ایران دانست. ۲- دلیل دوم که محل آتشکده را به صورت دقیق‌تر مشخص می‌کند، استمرار نام این مکان در ادوار مختلف تاریخ است که تا به امروز ادامه پیدا کرده و هنوز هم به آن کرکوی گفته می‌شود.

خرابه‌های آتشکده کرکویه یا کرکوشاه در حدود ۲۰ کیلومتری شمال غرب زرنج و در سمت چپ شاخه‌هایی از هیرمند در نزدیکی شهرستان هیرمند (دوست محمد) در منطقه میانکنگی به چشم می‌خورد. این بنای باستانی با تاریخ و فرهنگ سیستان درهم تنیده و تا به امروز هویت خود را حفظ کرده است. مردم سیستان به خوبی آتشکده کرکوی را می‌شناسند و داستان‌های زیادی از آن روایت در ذهن دارند.

خشت‌های به‌کار رفته در بناهای اسلامی ابعادی در حدود $۲۳ \times ۲۰ \times ۶$ سانتی‌متر را دارا می‌باشند، درحالی‌که آجرهای باقی‌مانده از جرزهای آتشکده، ابعادی حدود $۶۹ \times ۴۴ \times ۶$ سانتی‌متر دارند که نشانگر حیات این محوطه در دوران اشکانی و ساسانی است. با توجه به مقایسه گونه‌شناختی سفال

و مصالح به کار رفته در معماری خانه‌ها، این موضوع به اثبات رسید که؛ بناهای محوطه کرکوی مربوط به دو دوره تاریخی و اسلامی است و بدون شک استفاده از این محوطه در دوره اشکانی آغاز شده و بدون وقفه تا پایان سده هفتم هجری قمری به حیات خود ادامه داده است. آخرین بناهای الحاقی در قسمت جنوبی تپه، و مربوط به اواخر دوره قاجار می باشد. بناهای دوره اسلامی به دلیل تماس مستقیم با عوامل مخرب طبیعی، به شدت تخریب شده است.

پی‌نوشت

۱- برای تهیه این آتش، شانزده آتش را از منابع مختلف جمع آوری می کنند و آن گاه ۱۱۲۸ بار آن را تطهیر می کنند. آتش بهرام، شاه پیروزمند آتش هاست. با نام اورمزد، این آتش را به یاری می خوانند و از او می خواهند که در برابر قوای تاریکی، آنان را نیرو بخشد (حریریان و همکاران، ۱۳۷۷: ۴-۷۳).

کتاب‌نامه

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۵). «پژوهش: گزارشی ساده از سنگ نوشته های کردیر»، فرهنگ و هنر، بخارا ۶۴، صص: ۳۸-۵۳.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۶۳). *نگاهی به سیستان و بلوچستان*. زابل: انتشارات هما.
- اویسی، جواد (۱۳۸۵). «آتشکده کرکوی». *فروهر* ۴۱۶، صص: ۷-۹.
- باقری، عباس (۱۳۶۹). *یوب در باد*. تهران: انتشارات برگ.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۰). *تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان*. ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بی نا (۱۳۸۱). *تاریخ سیستان*. به تصحیح: محمدتقی بهار، تهران: انتشارات معین.
- تیت، جی. پی (۱۳۶۲). *سیستان (تاریخ حدود و ثغور جغرافیایی-آثار باستانی و ذکر ساکنین آن)*. به همت: غلامعلی رئیس الذاکیرین، اداره کل ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸). *اشکال العالم*. ترجمه عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات: فیروز منصوری، انتشارات آستان قدس رضوی.
- چوکسی، جمشید گرشاسپ (۱۳۸۱). *ستیز و سازش زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده های اسلامی*. ترجمه نادر میرسعیدی، تهران: انتشارات ققنوس.
- دادگی، فرنخ (۱۳۶۹). *بندش*. گزارنده: مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*. جلد دوازده، چاپ دوم، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰). *اوستا، کهن ترین سرودهای ایران*. تهران: انتشارات مروارید.
- *سالنامه آماری استان سیستان و بلوچستان* (۱۳۸۹). معاونت برنامه ریزی استانداری سیستان و بلوچستان.
- سلطانی، سیما (۱۳۷۷). «دو گفتار در مورد آثار باستانی سیستان و بلوچستان». *نشریه سازمان برنامه و بودجه سیستان و بلوچستان* ۸۲.
- سیستانی، محمداعظم (۱۳۶۷). *سیستان (سرزمین ماسه ها و حماسه ها)*. کابل: آکادمی علوم جمهوری افغانستان، مرکز علوم اجتماعی، جلد دوم، سیستان بعد اسلام.
- قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۱). *آثار البلاد و اخبار العباد*. ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمان، تصحیح: سید محمد شاهمرادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۷). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- لسترنج، گای (۱۳۷۳). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه محمود عرفان، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لوکونین، و. گ (۱۳۵۰). *تمدن ایران ساسانی*. ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد (۱۳۶۱). *احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم*. ترجمه علینقی منزوی، تهران: انتشارات کاویان.
- موسوی حاجی، سید رسول. و مهرآفرین، رضا (۱۳۸۶). «بررسی روشمند باستان‌شناختی سیستان، فاز ۱». زاهدان: میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان (منتشر نشده).
- مهرآفرین، رضا (۱۳۹۱). *برچکاد/وشید*. تهران: انتشارات دریافت.
- نوری، احمد (۱۳۸۶). *پیشدادیان و کیانیان*. تهران: انتشارات مرسا (پخش انتشارات آرتامیس).



سازه‌های ایرانی در اشعار ابونواس شاعر عرب

یعقوب محمدی‌فر*

فرامرز میرزایی**

مریم رحمتی‌ترکاشوند***

(صص: ۸۷ - ۹۸)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۰۲

چکیده

آمیزش موسیقی و شعر، اغلب راه بالندگی این دو هنر را به ژرف‌اندیشی و نازک‌احساسی شاعرانه می‌گشاید. در دوره عباسی که هنر، تمدن و فرهنگ ایران ساسانی در ارکان جامعه به شدت نفوذ کرده بود، موسیقی به عنوان یکی از نمادهای تمدن ساسانی جایگاه ارزنده‌ای یافت و شاعران دوره عباسی با به‌کارگیری ابزار موسیقی، تصاویر زیبایی آفریده‌اند. در این میان، شاعری چون «ابونواس» در تصویرآفرینی شاعرانه با سازه‌های موسیقی بسیار توانمند بوده است. وی ساز موسیقی را با احساس انسانی درمی‌آمیزد، و آن را نه سیمی خشک، یا چوبی بی‌روح؛ بلکه نوایی پُرسوز و گداز و نغمه‌ای لذت‌آفرین می‌داند که از جان آدمی برمی‌خیزد. وی در اشعار خود به ذکر برخی از اسامی این سازها: عود، نی، چنگ و دف، طنبور و مزمراز مهمترین این سازها بپردازد.

کلیدواژگان: موسیقی، ابونواس، دوره عباسی، تمدن ساسانی.

مقدمه

بی‌تردید، بشر موسیقی را از طبیعت آموخته است. انسان، با ترنم باران، صدای باد، شُرشر آب و خِش خِش برگ‌ها هم‌دم بوده و از آن‌ها الهام زیباشناسانه‌ای گرفته است. سخن آهنگین را برای بیان دل‌نشین برگزیده است تا همان‌گونه طبیعت بر او تأثیر گذاشته او نیز بر هم‌نوعان خود تأثیر بگذارد. از این‌رو موسیقی با احساس و درک زیبایی بشر در هم آمیخته شد تا شعر این کلام سحرآمیز را بیافریند؛ لذا موسیقی، هنری دوست‌داشتنی و آکنده از فکر و احساس گردید.

شاید بهترین تعبیر درباره موسیقی از آن «اخوان الصفا» باشد؛ اینان که در سده چهارم هجری در دارالعلم بصره روزگار می‌گذرانیده‌اند، از موسیقی چنین سخن گفته‌اند که: «هنری است بر ساخته بین آن چه جسمانی است و آن چه روحانی»، در نظر این فیلسوفان متعالی «همه هنرها، قالب جسمانی دارند، مگر هنر موسیقی که ماده آن از جوهر روحانی است» (فارمر، ۱۳۷۷: ۱۰). حقیقت این است که آن چه را نقاشی نمی‌تواند به روشنی بیان کند، شعر به یاری واژه‌ها به خوبی ادا می‌کند، اما حسی را که حتی شعر در انتقال آن ناتوان است، موسیقی بیان می‌کند.

واژه «موسیقی» با پیوندی آسمانی زاده شد، در بخشی از داستان موسی در کوه سینا آمده است: «پس به موسی ندا در رسید: موسی-کی (Museke): موسی به گوش باش؛ و وحی‌ای که پس از آن رسید، ترانه‌ای آهنگین بود و موسی آن را به خطاب نخستین «موسی-کی» نامید؛ لغت موزیک یا موسیقی برگرفته از همین واژه است (عنایت‌خان، ۱۳۷۹: ۱۱). از این‌رو موسیقی، زبان عشق است عشقی که تمام جان‌های زنده، به کمال مطلق زیبایی و معشوق ازلی دارند. هنگامی که شخص از این حقیقت جاری آگاه می‌شود، می‌فهمد که چرا باید «هنر موسیقی و موسیقی جاری در آفرینش را هنر الهی نامید» (همان: ۱۰).

موسیقی ساسانی و عصر عباسی

موسیقی، یکی از عوامل مهم تمدن ایرانی در دوره ساسانیان به شمار می‌رود. صد افسوس که درباره ملودی‌های آن دوره، نت و نوشته‌ای برجای نمانده و نمی‌توان درباره تئوری موسیقی دوران مزبور اطلاعاتی به دست آورد. با این حال وقتی که به موسیقی ایرانی کنونی، مخصوصاً به قطعاتی از آن که هنوز تحت نفوذ موسیقی غربی قرار نگرفته، به دقت گوش فرا می‌دهیم، شاید بتوانیم ایده مبهمی از موسیقی ایرانی اوایل قرن هفتم میلاد و دوران پادشاهی خسرو دوم به دست آوریم (کریستن‌سن، ۱۳۳۶: ۲۲۵).

عصر طلایی موسیقی ساسانی، مصادف با دوره سلطنت خسرو پرویز بود. نام‌برده (۵۹۰-۵۲۸ م.) در ایران فرمانروایی می‌کرد (همان: ۲۳۳). بر دیواره کوه با شکوه طاق بستان، دو مجلس از مجالس بزم خسرو پرویز که در آن رامشگران دور پادشاه حلقه زده‌اند، نقش شده است. موسیقی رزمی ایران نیز هم‌زمان با موسیقی بزمی در عربستان رواج یافت؛ زیرا عرب در دوره جاهلی، جز طبل چیز دیگری نداشت و چون با ایرانیان محشور شد بربط، چنگ و تنبور را از آنان آموخت و نیز بوق و اقسام طبل را از ایشان فراگرفت و در بزم و رزم از آن آلات مدد جست (شاه‌حسینی، ۱۳۵۳: ۱۳۲). عرب‌ها از موسیقی ایرانی، که در دربار ساسانیان گسترش شگفت‌آوری داشت، تقلید کردند. از کتاب *الأغانی* تألیف ابوالفرج اصفهانی چنین برمی‌آید که موسیقی دانان عرب، یا از نژاد ایرانی بودند و یا خود آهنگ‌های ایرانی را، خواه در ایران و خواه در بلاد خویش شنیده و از آن‌ها تقلید کرده‌اند. سازهایی چون: تنبور، دف، صنج، نای و سرنای، همه از ایران به عربستان رفته‌اند. حتی می‌بینیم که اجزای برخی سازها نیز نام ایرانی دارند. مانند دستان (پرده)، بم (تار اول عود)، زیر (تار چهارم عود).

موسیقی عربی که در دربار خلفای بغداد ترنم می‌شد، نواده موسیقی ساسانی بود. آهنگ‌های

زمان خسرو دوم، قریب چهارصد سال پس از سقوط ساسانیان، هنوز مورد پسند شنوندگان بوده است. هنر موسیقی عرب از موسیقی ایرانی منشعب شده است و اگرچه مقامات موسیقی تغییر یافته و ملودی‌هایی ابداع و یا از ملودی‌های قدیم اقتباس شده است. با این حال عمق احساسات و روح موسیقی ایرانی و هم‌چنین تحریر آواز، و سیستم ضربی آن کاملاً محفوظ مانده است.

موسیقی ایرانی در قرن دوم هجری توسط مردی «زریاب» نام، از بردگان مهدی عباسی، به اندلس نفوذ کرد و در آن‌جا رواج بسیار یافت (آذرنوش، ۱۳۵۴: ۱۸-۱۷). حتی ملودی‌های توده‌ای اندلس که در ریشه عربی آن تردیدی نمی‌توان داشت، دارای روح آهنگ‌های موسیقی ایرانی است (کریستن سن، ۱۳۳۶: ۲۲۵)، در نتیجه موسیقی عربی در شکل رایج آن در حجاز و اندلس، تاحدی تحت‌تأثیر موسیقی ساسانی بوده است (زیرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۵۲۴). نام بسیاری از ابزارهای موسیقی از فارسی ریشه گرفته است: صنج، که از چنگ فارسی میانه است، و طنبور آشکارا از تنبور فارسی و یا تمبور مشتق شده است و بربط از فارسی میانه بربوت گونه‌ای آلت زهی، نای و ونج، از فارسی میانه ونجک مشتق گشته است و بسیاری آلات دیگر و اصطلاحات موسیقی، مانند زیر و بم و آواز، همه شاهد نفوذ شگرف فارسی در همسایه غربی ایران است (فرای، ۱۳۶۳: ۲۵۶).

با بررسی موسیقی ایرانی در ادبیات دوره عباسی به عنوان یکی از عوامل روحی تمدن، می‌توان عمق تأثیر روح آهنگ‌های ایرانی را آشکار ساخت. موسیقی یکی از عوامل ثابت مجالس بزم، مراسم جشن و شادمانی و ضیافت‌های پادشاهان باستانی ایران بوده است. گویی همه‌جا ساز و آواز توأم است؛ بنابراین جا دارد که آلات موسیقی کلاسیک فارسی در شعر ابونواس بررسی گردد.

ابونواس، شاعری نوآور

شاعران نوآور در آغاز عصر عباسی مضامین شعر عرب را دگرگون ساختند. شگفت‌آور است که بدانیم رهبری این نوآوری شعری از آن ایرانیان است؛ بشار، ابوعتاهیه و ابونواس، آغازگران تحول در شعر عباسی محسوب می‌شوند که از آنان به عنوان نوگرایان عصر عباسی یاد کرده‌اند. اما در میان این سه تن، ابونواس برجسته‌تر می‌نماید؛ زیرا وی صاحب شورشی است که ناقدان ادبی از آن به «شورش ابونواسی» یاد کرده‌اند (بدوی، ۱۹۶۴: ۴۴۶). وی رسم شروع قصیده را با ایستادن بر ویرانه‌ها و گریستن بر آن‌ها، تمسخر کرده و به امرئ القیس، شاعر نام‌دار جاهلی طعنه زده است:

قل لمن یبکی، علی رسم درس

واقفا: ما ضرلو کان جلس!؟

(بگو به آن کسی که ایستاده بر ویرانه می‌گرید: چه ضرری دارد اگر بنشیند؟!)

یا این‌که:

لَیْلَک أَبْکِی، وَ لَا أَبْکِی لِمَنْزِلَةٍ

کَأَنْتَ تَحُلُّ بِهَا هِنْدَ وَ أَسْمَاءَ

(دیوان ابونواس: ۲۸)

(من در فراق این شراب اصیل می‌گیرم، نه بر خرابه‌های دیار هند و أسماء.)

«ابوعلی حسن بن هانی بن عبد الأول بن صباح» معروف به «ابونواس حکمی»، شاعر مشهوری است که نسبش به «مولی الجراح بن عبدالله حکمی» - حاکم خراسان - می‌رسد. او در بصره متولد شده و در آن‌جا نشو و نما یافت؛ سپس همراه «والبة بن حباب» رهسپار کوفه گشت و بعد از آن، رو به سوی بغداد نهاد. اما بیشتر تاریخ‌نگاران عقیده دارند که زاده اهواز است و در دو سالگی از آن‌جا کوچ می‌کند، و مادرش «جلبان» اهوازی، و پدرش از لشکریان «مروان بن محمد» - آخرین پادشاه بنو امیه - بوده است (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۲: ۹۵ و بروکلمان، ۱۹۹۳، ج ۱: ۳۴۳). بعد از آشنایی با والبه، با هم به کوفه رفتند، بعد از آن به بغداد سفر کرد و به آل برمک و آل ربیع پیوست و آن‌ها را

مدح گفت و در آخر عمر خود نزد رشید و مأمون ماند. وی دیوان شعری دارد و در اکثر موضوعات شعری چون: خمر، غزل، مدح، هجا، رثا، زهد و... شعر سروده است (الفاخوری، ۱۳۸۰: ۶۹۲). اگرچه ابونواس بین مردمان به «شاعر خمر» شهرت دارد، اما نباید از نظر دور داشت که وی در شعر زهد نیز دستی توانا داشته است: در بعضی از کتاب‌ها از قول مأمون چنین آورده‌اند که: «حتی اگر دنیا خود به توصیف خودش می‌پرداخت، مسلماً نمی‌توانست بهتر از ابونواس حق مطلب را ادا کند» (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۲: ۹۷). آن‌گاه که سروده است:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ وَابْنُ هَالِكٍ
وَ ذُو نَسَبٍ فِي الْهَالِكِينَ غَرِيقٌ
إِذَا امْتَحَنَ الدُّنْيَا لَبِيبٌ تَكْشَفَتْ
لَهُ عَنْ عَدُوٍّ فِي ثِيَابٍ صَدِيقٍ
(دیوان ابونواس: ۴۲۵)

(آگاه باشید که همه چیز و همه کس نابود شدنی و ریشه در نیستی دارد. اگر خردمند دنیا را بیازماید او را دشمنی در لباس دوست، می‌یابد.)

درباره ارزش ابیات زهدی ابونواس همین بس که ابوعتاهیه، شاعر مشهور زهد دوره عباسی گفته است: «من بیست هزار بیت در زهد سروده‌ام و ای کاش به جای آن، چند بیتی را که ابونواس سروده، از آن من بود» (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۰۲)؛ و به نظر می‌آید اشعار زهدانه ابونواس، بیانی صادق از احساس حقیقی او به حساب می‌آید.

به عقیده «ابوعبیده» جایگاه ابونواس در بین شاعران نوگرا همچون «امرؤ القیس» در میان شاعران قدیم است. طریق معانی را بر آنان نمایند و آنان را به سوی ادبیات و تصرف در فنون آن هدایت کرد (البستانی، ۱۹۹۷، ج ۲: ۸۹)؛ و وی را شاعری دانسته‌اند که معانی شعری نهفته در دل خاک را زنده کرده است (همان).

بدین ترتیب شعر عرب، به دست فارسیانی، مانند ابونواس و «بشار بن برد» پیشی گرفت. گزافه نیست اگر گفته شود: «این کسان بودند که شعر عربی را از سرودهای بیابان به صحنه جهانی کشاندند که به دست مردم گوناگون افتاد و بدان طبع آزمایی کردند» (فرای، ۱۳۶۳: ۱۳۹). ابونواس با فرهنگ‌های مختلف آن زمان آشنا بود، و چون فارسی‌الأصل بود؛ لذا پیوند محکمی با دو فرهنگ فارسی و یونانی داشت. زبان فارسی را بسیار دوست داشته و کلمات فارسی زیادی در اشعار خود به کار برده است (ضیف، ۱۹۸۲: ۲۲۳). مسلماً این سخن آذرنوش بسیار دقیق و رسا است که «اوج نوآوری هنری و نبوغ ادبی را بیشتر باید در فرآورده‌های کسانی یافت که در مرز دو فرهنگ ایرانی و عربی نشسته‌اند، زبان‌شان عربی است و از همه امکانات و سنت‌های آن بهره می‌گیرند و به یاری داده‌های فرهنگی همسایه، توانایی ابداع و خلق هنری می‌یابند. ابن مقفع در آغاز سده دوم، ابونواس در پایان همان قرن و ابوحنیان توحیدی در قرن چهارم، چنین بودند» (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۸۹).

سازهای موسیقی در شعر ابونواس

نام سازهای موسیقی در شعر ابونواس با احساس شاعرانه وی درآمیخته است. این ابزار موسیقی چوب‌ها و سیم‌های خشکی نیستند که شاعر فقط نام آن‌ها را در شعر خود ذکر کرده باشد؛ بلکه ابونواس بین احساس خود و این ابزارهای موسیقی، پیوند ایجاد می‌کند و به آن‌ها جان می‌دهد؛ بلکه صدای آن‌ها را صدای احساسات انسانی می‌داند که در نفیر آن دمیده یا چنگی از سرخوشی یا ناخوشی به آن‌ها زده است.

عود و نی

«عود»، نام سازی است که آن را «بربط»^۱ نیز می‌گویند (رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۱۷). عود آلتی است قدیمی که عرب آن را «مِزهر» می‌نامند و آن بهترین و خوش‌نوازترین وسایل طرب است؛ به‌طوری که گویند: به عود گفته شد آیا نیکوتر از تو صوتی وجود دارد؟ او جواب داد: نه و در حال جواب سر خود را به پشت خم کرد و به همان صورت ماند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۶۴۳۳). حیره، پایتخت ملوک لخمی (ملوک حیره)، در دوره‌های پیش از اسلام نیز از فرهنگ ایرانی، مایه‌ها و عناصر فراوان، نظیر عود به عاریت گرفته و در خود جذب کرده بود. مگیان نیز از نوعی بربط ابتدایی به نام «مِعَزَف» استفاده کرده بودند که رویی از پوست داشت، اما چون بربط ایرانی رویی از چوب داشت، لذا «بربط مکی» را عود (به معنای چوب) خواندند (فارمر، ۱۳۷۷: ۱۸).

اولین آوازخوان دوره اسلامی «طَوِیس»^۲ بود. او همان کسی است که غنا را به «ابن سُرِیج» آموخت (الأبشیهی، ۱۹۹۴، ج ۱: ۲۳۶). «ابوالفرج اصفهانی» نیز به تأثیرپذیری عرب از عود ایرانی اشاره کرده و می‌نویسد: «کسی که عود ابن سُرِیج را دیده مرا حکایت کرد که این عود به ساخت عودهای ایرانیان بوده، و ابن سُرِیج نخستین کسی بود که بدان در شهر مکه آهنگ تازی را نواخته است. این از آن روی است که وی آن ساز را با ایرانیانی که «ابن زبیر» برای ساخت ساختمان کعبه آورده بود، دید که مردم مکه را آوای آن خوش می‌آمد. ابن سُرِیج گفت: من به آهنگ خود بر آن می‌نوازم، پس بدان نواخت و در آن ساز استادترین مردمان شد» (الإصفهانی، ۱۹۷۲، ج ۱: ۲۷۷). البته در دوره عباسی بر تعداد آوازخوانان نیز افزوده شد. «آوازخوانان زیادی در دربار هارون الرشید بودند؛ از آن جمله ابراهیم موصلی و ابن جامع سهمی را می‌توان نام‌برد» (الأبشیهی، ۱۹۹۴، ج ۱: ۲۳۶).

«نای»، نی‌ای باشد که مطربان نوازند و به عربی «مزمار» خوانند. چوبی میان تهی که آن را می‌نوازند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۴: ۲۲۲۹۲). کامل‌ترین نی (مزمار) در ایران نی هفت بند است (همان، ج ۱۵: ۲۲۹۲۱). ایرانیان نی‌لبک را برای همراهی عود، و نی را در مقابل ضرب، و چنگ را در برابر سنج، اختراع کرده‌اند. به این ترتیب، ظاهراً آلات موسیقی در بدو به‌کار می‌رفته و از شیوه «پولیفونی» (همراهی چند ساز مختلف با یکدیگر)، استفاده نمی‌شده است (کریستن‌سن، ۱۳۳۶: ۲۳۰).

در دیوان/ابونواس کلمه «عود» بیش از دوازده بار^۳ به صورت مفرد و جمع آمده است. واژه «نی» نیز بیش از نه بار^۴ در دیوان به چشم می‌خورد. علاوه بر این، نزدیک به بیست بار^۵ کلمه‌های «زیر، بَم، مثنی، مثلث و أوتار» - که همگی جزو تارهای عود هستند - ذکر شده است.

در اشعار ابونواس «عود» و «نی» با هم ذکر شده‌اند و لذت زندگی با این دو ساز کامل می‌شود و از هم‌نشینانش می‌خواهد با کمک این دو، مردم را به وجد آورند:

فَاشْرَبْ، هُدَيْتْ، وَ عَنِّي الْقَوْمَ، مُبْتَدِّئاً

عَلَى مُسَاعَدَةِ الْعِيدَانِ وَ النَّاءِ

(دیوان ابونواس: ۳۳)

(باده بنوش، رهیابی، و با کمک عودها و نی آوازی نو برای مردم بخوان!.)

دربیتی دیگر، دوساز: «عود» و «نی»: شخصیتی یافته و ضجه می‌زنند و از درد دوری می‌نالند:

الْوَرْدُ يَضْحَكُ، وَ الْأَوْتَارُ تَصْطَخِبُ

وَ النَّأْيُ يَنْدُبُ أَحْيَاناً وَ يَنْتَجِبُ

(دیوان ابونواس: ۶۴)

(گل می‌خندد و تارهای عود فریاد می‌کشد، و نای نیز مرثیه سرایی کرده و های‌های گریه

می‌کند.)

این بیت، در ذهن خواننده، ابیات مشهور مولانا (شاعر و عارف قرن هفتم) را تداعی می‌کند،
 آن‌گاه که به این ابزار موسیقی جان بخشیده و چنین می‌سراید:
 بشنو از نی چون حکایت می‌کند
 از جدایی‌ها شکایت می‌کند
 آتش است این بانگ نای و نیست باد
 هر که این آتش ندارد نیست باد
 آتش عشق است کاندلر نی فتاد
 جوشش عشق است کاندلر می فتاد
 (مولوی، ۱۳۷۹، دفتر اول: ۵)
 در قصیده‌ای دیگر با ابیاتی دل‌نشین، این دو ساز را با دل خود پیوند می‌دهد و دردمندانه
 می‌سراید:

وَعَنِّي، قَدْ أَجَابَ الْعُودُ شَائِقَهُ
 وَ حَرَّكَ النَّايَ مِثْلَ بَعْضِ وَسْوَاسِي:
 يَا مَوْقِدَ النَّارِ، قَدْ أُعِيتَ قَوَادِحُهُ
 أَقْبَسَ إِذَا شِئْتَ مِنْ قَلْبِي بِمِقْبَاسِي
 (دیوان/ابونواس: ۳۳۹)

(هم‌نشین من، آوازی دل‌نشین برایم خواند و عود در وجودم عشق و شور و شوق انداخت و نای
 نیز تمایلات درونی مرا برانگیخت. [شنیدم که چنین گفت: ای آتشدانی که خاموش گشته‌ای اگر
 دوست‌داری شعله‌ای از آتش قلب مرا برگیر و آتش خود را بفرروز).
 به نظر می‌آید که زنان نیز مهارتی کم‌نظیر در نواختن عود داشته‌اند. ابونواس در بیت زیر با
 تصویری زیبا، بین نغمه عود و درون خود ارتباطی سوزناک برقرار می‌کند:

وَ غَاذِيَّ هَارُوتَ فِي ظَرْفِهَا
 وَ الشَّمْسُ فِي قَرَقَرِهَا جَانِحَهِ
 تَسْتَقْدِحُ الْعُودَ بِأَطْرَافِهَا
 وَ نَغْمَةً فِي كَيْدِي قَادِحَهِ
 (دیوان/ابونواس: ۱۴۶)

(آن زیبارویی که «هاروت» گوشه چشم اوست، و خورشید در چهره زیبای او نشسته است؛ با سر
 انگشتانش آتش به جان تارهای عود می‌زد و نغمه تار آتش به جگر من.)
 شاعر یاد ایام گذشته با عود گرامی می‌دارد:

يَا حُسْنًا! وَ بِحَارِ الْقَصْفِ تَعْمُرُنَا
 فِي لُجَّةِ اللَّيْلِ، وَ الْأَوْتَارُ تَغْتَرِدُ
 (دیوان/ابونواس: ۱۷۶)

(عجب روزگار خوشی داشتیم! آن‌گاه که در دل شب در دریای خوش‌گذرانی غوطه‌ور شده و
 تارهای عود، می‌سرود.)
 در کل، هر نوع خوش‌گذرانی و لذت بی‌نای و عود وجود ندارد؛ این دو اساس و پایه خوش‌گذرانی
 هستند:

إِنَّ الْمَلَاهِي أَصْنَافٌ يُشَيِّدُهَا
 نَائٍ، بِهَ الْمِزْهَرِ الْغَزِيْدُ مَعْقُودُ
 (دیوان/ابونواس: ۱۷۷)

(عیش و نوش انواعی دارد که نای با عود آواز خوان، آن را کامل می‌کند.)

در ابیات زیر، ابونواس تصویری زنده و جان‌دار از عود ارائه داده است که نشان می‌دهد شاعر از جزئیات ساخت عود و نوازندگی آن اطلاع داشته است:

وَخَادِلٍ مِنْ جَوَارِي الْحَيِّ، تُسَعِّدُهَا
أَصْوَاتٌ مُخْتَلِفٌ مِنْ وَقَعِ أَوْتَارٍ
مِنْ بَيْنِ بَيْمٍ إِلَى مَثْنَى وَ مَثَلَيْهِ
وَ مَا خَلَا ذَاكَ مِنْ أَصْوَاتٍ أَوْتَارٍ
نِيطَتْ إِلَى بَدَنِ كَالْخَلْقِ لَيْسَ لَهُ
رُوحٌ، وَلَكِنَّهُ مِنْ نَحْتِ نَجَّارٍ
أَتَاهُ فِي غَيْصَةٍ، فَأَخْتَارَ جِيدَهُ
وَ ظَلَّ يَنْحَى لَهُ قِطْعاً بِمِنْشَارٍ
مُعَقَّرَبِ الرَّأْسِ، كَالْمِسْرَاجِ، صَنَعَتْهُ
بِحِرٍّ، وَ مَا مَسَّهُ تَعْقِيدُ سَحَارٍ
(دیوان/ابونواس: ۲۴۲-۲۴۱)

(آوازه‌های مختلف که در اثر برخورد تارهای ریز و درشت عود برخاسته است، کنیزک خوش‌هیكل قبيله را در رسیدن به خواسته‌اش یاری می‌کند. آن تارها به بدنه عود آویزان گشته؛ بدنی که روح ندارد، اما شاهکار نجار است. او از جنگلی انبوه بهترین چوب را برگزیده و آن را با اژه - به‌دقت - تراشیده است. سر آن، همچون دُم عقرب، کج است. محصولی است جادویی که پیچیدگی‌های جادوگران به‌دور است.)

شاعر، سخت شیفته آلات موسیقی فارسی شده و حتی نواختن عود را برتر و بالاتر از هم‌نشینی با زیبارویان می‌داند:

وَ نَقَرُ عُوْدٍ، إِذَا تَرَجَّعَهُ
بَنَانُ رَوْدِ الشَّبَابِ، مِعْطَارٍ
أَحْسَنُ عِنْدِي مِنْ أُمِّ نَاجِيَةٍ
وَ أُمِّ عَمْرٍو، وَ أُمِّ عَمَّارٍ
(دیوان/ابونواس: ۲۴۳)

(صدای عود آن‌گاه که انگشتان کنیزکی جوان و خوشبو آن را به صدا درمی‌آورد، نزد من از هم‌نشینی با ام‌ناجیه و ام‌عمرو و ام‌عمار (هم‌نشینی با زنان) بهتر است.)

چنگ و دف

«چنگ» در لغت به معنای «پنجه دست» است و نام ساز مشهور و یا هرچیزی که خمیده باشد را گویند (رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۱۷)؛ و چیزی است که از روی سازند و یکی را بر دیگری زنند تا آواز دهد و به هندی «جهانچه» است (کیا، ۱۳۵۲: ۲۹).

دهخدا درباره واژه «چنگ» چنین آورده است که: «نام سازی است مشهور، سازی است که سر آن خمیده است و تارها دارد. نوعی از مزامیر است در نهایت شهرت. همان «صنج» و آن دو قسم است: یکی دو صفحه برنجین می‌باشد که بر یکدیگر می‌زنند و دیگر را که چنگ یا صنج ذوالاوتار گویند، وترش از ابریشم بوده و از قبیل عود و جزو آن محسوب می‌شود و این نیز خود دو قسم بوده: قسمتی از دف‌هاست و آوازی چون آواز زنگ دهد و قسمتی دیگر ذوالاوتار. ابن‌خردادبه گوید آن از اختراعات ایرانیان است و واضح آن رامتین است» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۶: ۸۲۸۰).

تئوری موسیقی عربی بر مبنای سیم‌های پنج‌گانه عود تنظیم شده ولی، در دوره ساسانیان، «چنگ» آلت موسیقی اساسی به‌شمار می‌رفته است. در موسیقی عربی و ایرانی قطعات موزیک از

سلسله‌هایی که اعراب سوریه به نام «مقام» و ایرانیان به نام «دستگاه» می‌نامند، ترکیب و تنظیم شده است. هر دستگاهی دارای پیش‌درآمد یا مقدمه، آهنگ، آواز و سکوت میان پرده‌هاست. ولی همه این اجزاء به یک موضوع واحدی دور می‌زند؛ به عبارت دیگر، یک سلسله سایه‌روشن آواز و اصوات موسیقی بر زمینه «تم» واحدی بیان می‌شود (کریستن سن، ۱۳۳۶: ۲۲۶). بنابر روایتی، شراب و چنگ، روح آدمی را جلا داده و آن را آماده نوشتن نامه‌هایی با موازین هنری می‌سازد. البته نویسندگی کار کوچکی نیست. «پیران»، فرمانده نیروها، پیامی درباره تقاضای صلح به «گودرز» سپهسالار ایرانی می‌فرستد. گودرز، بزمی آراسته و پس از یک هفته باده‌پیمایی و شنیدن ساز و آواز پاسخی آماده می‌سازد (همان: ۲۲۹).

«دَف» در فارسی، نام ساز مشهوری است و این کلمه در عربی به صورت «دُف» آمده است و همان ساز معروف را گویند (رامپوری، ۱۳۶۳: ۳۷۰). دف، دایره‌ای است از چوب که بر روی آن پوست کشیده در برخی مناطق، حلقه‌هایی نیز بدان آویزان کنند و در نزد دراویش احترام خاصی دارد. این دراویش، اشعار مذهبی و عرفانی را با آهنگ‌های بسیار زیبا در ریتم‌های مختلف به همراه دف می‌خوانند و سایر دراویش که دارای موی سربلندی هستند با حرکت سر و گردن که شبیه سجود و رکوع است، به ذکر الهی می‌پردازند. در مجالس مولود حضرت محمد ﷺ که از اهمیت خاصی برخوردار است و هم‌چنین مراسم عید مبعث، یک نفر اشعاری در منقبت حضرت رسول می‌خواند و دسته‌جمعی، دف زنان و اخوانی می‌کنند (حدادی، ۱۳۷۶: ۲۱۸). ابونواس، واژه چنگ را دوبار در شعر خود آورده و در حدود سه مرتبه واژه دَف را به کار برده است. مثلاً در قصیده‌ای که در مدح امین - خلیفه عباسی - سروده است، در ضمن ابیاتی به هر دو واژه در کنار هم اشاره کرده است:

فَلَمَّا وَدَّجَ الدَّنَّ
وَسَالَتْ خَمْرُهُ رَاسَا
بِكِي، وَانْتَحَبَ الْعُودُ
وَأَبْدَى الدَّفَّ وَسَوَاسَا
وَقَامَ النَّائِي يَشْكُوبَ سَهَّ مَا لَاقَى وَمَا قَاسَى
وَصَاحَ الصَّنَجُ حَتَّى أَخَذَ رَسَّ النُّدْمَانَ إِخْرَاسَا
(دیوان ابونواس: ۳۳۷)

(آن‌گاه که خُم بزرگ سوراخ شد و شراب ناب بر روی زمین ریخت، عود در فراقش، همچون ابر بهاری اشک می‌ریخت و صوت محزون دف نیز به گوش می‌رسید. در این میان، نای برخاست و بغضش ترکیب و از سختی‌هایی که دیده بود شکایت کرد و چنگ، چنان فریاد و آهی از دل برآورد که فریاد رسای او، همه ندیمان را مات و گنگ گردانید.)
ابیات زیر نیز شوق و اشتیاق شاعر را به آواز خوانی و شنیدن آواهای موسیقی به خوبی نمایان ساخته است:

إِذَا مَضَى مِنْ رَمَضَانَ النَّصْفُ
تَشْوَقُ الْقَصْفُ لَنَا وَالْعَزْفُ
وَأَصْلَحَ النَّائِي، وَرَمَّ الدَّفَّ
وَاخْتَلَفَتْ بَيْنَ الزُّنَاةِ الصُّحُفُ
(دیوان ابونواس: ۳۸۵)

(وقتی ماه رمضان به نیمه رسید، مشتاق عیش و نوش و آوای موسیقی شدیم. در نتیجه نای و دف تعمیر شده و برای مراسم آماده گشت و نامه‌هایی بین اهل لهو و لعب ردوبدل شد.)

طنبور

«طنبور» ابزاری موسیقی فارسی است که وارد عربی شده و در اصل تنبور و «دَنْبَرَه» نزد فارسیان بوده است (السامرائی، ۱۹۹۷: ۵۸)؛ و آن سازی بود که کاسه و سطح آن کوچکتر از کاسه و سطح تنبور شروانیان بود و سطح آن هموار بود. طنبور دارای شکمی گلابی شکل و دسته‌ای دراز است که بر روی دسته آن ده تا پانزده پرده زهی، بسته می‌شود. سیم‌های طنبور چهار عددند و معمولاً به فاصله‌های مختلف کوک می‌شوند. این ساز را معمولاً با انگشت می‌نوازند و در آن، از مضراب استفاده نمی‌شود (حدادی، ۱۳۷۶: ۳۸۹). «دَنْبَرَه» سازی مشهور است و اصل این لغت «دنبه بَرَه» بوده است که این ساز مشابهت زیادی به دنبه بَرَه دارد و معرب آن طنبوره است (تبریزی = برهان، ۱۳۳۱، ج ۲: ۸۸۲). و گفته شده که معرب تونبره که لغتی هندی است به معنای «کدوی تلخ» چون ساز مذکور در اصل از کدو است؛ لذا به این اسم مشهور گشته است (رامپوری، ۱۳۶۳: ۵۶۳).
کلمه «طنبور» تقریباً پنج بار به صورت مفرد و جمع در دیوان/بونواس آمده است. ابونواس جنبه مقدسی را برای این ابزار موسیقی قائل شده و به آن قسم یاد می‌کند:

حَلَفْتُ الْيَوْمَ بِالطَّنْبُورِ رِ، وَالْكَعْبِينَ، وَالْتَرْدِ
لَقَدْ أَجْهَدْتُ يَا مَوْلَا ي قَلْبِي، أَيْمًا جُهْدِ
(دیوان/بونواس: ۱۹۹)

(سرورم! به تنبور و زیبایی زیبارویان و به بازی نردشیر قسم یاد می‌کنم که سینه مرا به شدت به تنگ آورده‌ای.)

شاعر در بیت زیر عشق و علاقه فراوان خود را به آواز تنبور نشان داده است:

فَلَمْ نَزَلْ يَوْمَنَا وَلَيْلَتَنَا
نَقْرًا عَلَى السَّطْحِ بِالطَّنَابِيرِ
(دیوان/بونواس: ۲۴۰)
(پیوسته، شب و روز مشغول خوش‌گذرانی و تنبور زنی هستیم.)
صَاحٍ، مَا لِي وَ لِلرُّسُومِ الْقِفَارِ
وَلِنَعْتِ الْمَطَى وَ الْأَكْوَارِ
شَغَلْتَنِي الْمُدَامُ، وَالْقَصْفُ عَنْهَا
وَقَرَاغُ الطَّنْبُورِ وَالْأَوْتَارِ
(دیوان/بونواس: ۲۵۱)

(ای دوست، مرا به آثار کهنه برجای مانده از دیار یاران و توصیف مرکب و رمه شتران چه کار است! زیرا نوشیدن شراب و لهو و لعب و آوای خوش عود و تنبور مرا از آن بازداشته است.)
در بیت زیر، عود و طنبور نوازی را از مجلس شخصی به نام «منصور» (منصور بن عمار) بهتر می‌داند:

أَحْسَنُ مِنْ مَجْلِسِ مَنْصُورٍ
صَرَبٌ يُعُودُ وَ يَطْنُبُورُ
(دیوان/بونواس: ۲۷۵)

(نوازی دل‌نواز عود و تنبور نزد من از مجلس منصور و هم‌نشینی با او بهتر است.)

مزمار

گفته شده «مزمار»، نی است که آن را می‌نوازند و یا ساز عود است که نواخته می‌شود و به معنای «بربط» نیز نوشته شده است که مخفف آن «مِزْمَر» است به معنای «نای» (رامپوری، ۱۳۶۳: ۸۱۳).
مزامیر، نی‌هایی که آن را می‌سوزانند جمع مزمار به معنی نای است و در زبان عربی جمع ساز مطربان

را گویند (همان: ۸۱۲).

با تحقیق در دیوان/ابونواس، مشاهده شد که واژه «مزمار» یک بار در دیوان ذکر شده است:

و بی اُمور کبار
و فی حبیبی زورار
عَنی، وَ فیهِ نِفار
فَلَیسَ ثُلَهی العُقار
عَنهُ، وَ لا المِزمار
إِذا التَّدامی أداروا
(دیوان/ابونواس: ۲۷۷-۲۷۶)

(من به بدبختی‌های بزرگ گرفتارم، محبوبم از من روی گردان و گریزان! با این وجود، نوشیدن شراب و مجالس بزم و آواز، مرا به خود سرگرم و از او غافل نساخته است.)
علاوه بر آلتی که ذکر شد در دیوان شاعر، واژه‌هایی از قبیل «مِزهر و معزف» فراوان به چشم می‌خورد که مقصود از آن به طور کلی، آوای آلات موسیقی از قبیل: تنبور، دف، طبل، نای و... می‌باشد.

نتیجه‌گیری

ابونواس، شاعر نوگرایی دوره عباسی از شاعران عرب زبان فارسی‌الاصلی است که تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ساسانی معانی و تصاویر زیبا و نوی آفریده است، از جمله این معانی و تصاویر، توجه به ساز و آواز و نواهای ایرانی تمدن ساسانی می‌باشد. سازهای نی، عود، چنگ، دف، طنبور و مزمار در دیوان/ابونواس ذکر شده است. در این میان، نام دو ساز نی و عود باهم بیش از دیگر سازها آمده است. نکته مهم در ذکر این سازها جان بخشی به آن‌ها است. این سازها، تنها نام‌هایی بی‌روحي نیستند که شاعر برای بیان واقعیت‌های موجود و ترسیم گزارش گونه زندگی اجتماعی آن زمان، در اشعارش آورده باشد؛ بلکه با تصویرآفرینی و جان بخشی به آن‌ها، این سازها را تبدیل به نمادهایی برای بیان لذت زندگی و شادی آن، کرده است. زبردستی ابونواس در زبان عربی و ثروت زبانی وی و آگاهی از تمدن ایرانی و موسیقی ساسانی، وی را در خلق تصاویری نو، معانی جدید توانا کرده و جایگاهی ویژه‌ای در دوره عباسی به او داده است.

پی‌نوشت

- ۱- این کلمه، فارسی است و اصل آن «بریت» بوده، یعنی «سینه بت» (مرغابی)، زیرا شکل این ساز به سینه و گردن مرغابی شباهت دارد (خوارزمی، ۱۳۶۲: ۲۲۶).
- ۲- طویس از مردم مدینه بود و او را «پدر آواز در اسلام» لقب داده‌اند (حتی، ۱۳۴۴: ۳۴۷).
- ۳- صفحات: ۳۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۴۳، ۲۷۱، ۲۷۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۶۰۴ و... .
- ۴- صفحات: ۳۳، ۶۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۷۱، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۸۵ و... .
- ۵- صفحات: ۶۴، ۶۶، ۱۷۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۱، ۳۲۱ و... .
- ۶- صفحات: ۱۹۹، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۷۵.

کتاب‌نامه

- الأشیهی، شهاب‌الدین محمد بن احمد ابوالفتوح (۱۴۱۵ هـ. ق. / ۱۹۹۴ م.). المستطرف فی کل فن مستطرف، الجزء الأول، تحقیق عبداللطیف سامر بیتیه، دارالنفائس-الریاض، دار احیاء لثراث العربی، بیروت-لبنان.
- ابن خلکان، ابوالعباس شمس‌الله بن احمد بن محمد بن ابوبکر (۱۳۶۴ هـ. ق.). وفیات

- الأعيان وأنبياء/بناء الزمان. حققه: احسان عباس، المجلد الثاني، منشورات الشريف الرضي-قم
- ابونواس، الحسن بن هاني (١٤١٨). ديوان/بونواس. شرحه و ضبط نصوصه: الدكتور عمر فاروق الطباع، شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم للطباعة والنشر، بيروت-لبنان.
- آذر نوش، آذرتاش (١٣٨٥). چالش میان فارسی و عربی. تهران: نشر نی، چاپ اول.
- آذر نوش، آذرتاش (١٣٥٤). فرهنگ ایران در برخورد با فرهنگ های دیگر. انتشارات مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی-تهران.
- الإصفهانی، ابوالفرج (١٣٩٢ هـ.ق. / ١٩٧٢ م.). المجلد الأول، تحقيق: على النجدی ناصف، إشراف: محمد ابوالفضل ابراهيم، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- بدوی، احمد احمد (١٩٦٤). اسس النقد الادبی عند العرب. القاهرة: مكتبة نهضة مصر، چاپ سوم.
- بروكلمان، كارل (١٩٩٣). تأريخ الأدب العربي. ترجمه: محمود فهمی الحجازی، القسم الأول، المنظمة العربية للتربية والثقافة و العلوم، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- البستاني، بطرس (١٩٩٧). ادباء العرب في العصر العباسي. طبعة دار الجيل-بيروتو دار نظير عبود.
- تبریزی (برهان)، محمدحسين بن خلف (١٣٣٥). برهان قاطع. جلد چهارم، به اهتمام: محمد معین، نشر کتاب فروشی زوار، تهران
- حدادی، نصرت الله (١٣٧٦). فرهنگ نامه موسیقی ایران. انتشارات توتیا، تهران: چاپ اول.
- دهخدا، علی اکبر (١٣٧٧). لغت نامه دهخدا. زیر نظر: محمد معین و سید جعفر شهیدی، جلد یازدهم، انتشارات دانشگاه تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، چاپ دوم.
- دهخدا، علی اکبر (١٣٧٧). لغت نامه دهخدا. زیر نظر: محمد معین و سید جعفر شهیدی، جلد ششم، انتشارات دانشگاه تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، چاپ دوم.
- رامپوری، غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین (١٣٦٣). غیاث اللغات. به کوشش: منصور ثروت، انتشارات مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران: چاپ اول.
- زرین کوب، عبدالحسین (١٣٧٧). تاریخ مردم ایران (قبل از اسلام). جلد اول، انتشارات امیرکبیر، تهران: چاپ پنجم.
- السامرائی، ابراهیم (١٩٩٧). الدخیل فی الفارسیة والعربیة والترکیة. مكتبة لبنان ناشرون، الطبعة الأولى بیروت، لبنان.
- شاه حسینی، ناصرالدین (١٣٥٣). تمدن و فرهنگ ایران (از آغاز تا دوره پهلوی). تهران: انتشارات مؤسسه علوم بانکی.
- ضیف، شوقی (١٩٨٢). العصر العباسی الاول. القاهرة: دار المعارف بمصر، الطبعة الثامنة.
- عنایت خان، صوفی (١٣٧٩). «جان موسیقی»، ترجمه شهاب لطیف، فصلنامه موسیقی ماهور، سال دوم، شماره ٧.
- فاخوری، حنا (١٣٨٥). الجامع فی تاریخ الأدب العربي (الأدب القديم). من منشورات ذوی القربی.
- فارمر، هنری جورج (١٣٧٧). «موسیقی در ایران و سرزمین های اسلامی». ترجمه علی محمد حق شناس، فصلنامه موسیقی ماهور، سال اول، شماره ١، پاییز.
- فرای، ریچارد. ن. (١٣٦٣). عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم.
- کریستن سن، آرتور (١٣٣٦). موسیقی و تمدن ساسانی، تاریخ تمدن ایران، به همکاری جمعی از دانشوران ایران شناس اروپا، با مقدمه به قلم: هانری ماسه و رنه گروسه، ترجمه جواد محیی،

انتشارات کتاب فروشی گوتمبرگ.

- کیا، صادق (۱۳۵۲). *واژه‌های معرب در منتهی‌الآرب*. انتشارات فرهنگستان زبان ایران، اسفند.

- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۹). *مثنوی معنوی*. براساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، انتشارات ققنوس، چاپ چهارم.



مروری بر فلزگری کهن مس (آرکئومتالورژی مس) در منطقه هلیل رود

(براساس داده‌های حاصل از پتروگرافی و ژئوشیمی سرباره‌های ذوب فلز باستانی)

سید محمد امین امامی*

(صص: ۹۹-۱۱۱)
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۰۹
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۲۶

چکیده

از روش‌های بررسی اولیه جهت برآورد پتانسیل‌های معدن‌کاری و متالورژی باستان در یک ناحیه، مطالعه بر روی بقایای تفاله‌های برجامانده از فعالیت‌های متالورژیکی باستانی است. بیش از ۹۵٪ از معادن فلزی کشور براساس شواهد برجامانده از فعالیت‌های معدن‌کاری پیشین، کشف و مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. اساس این مطالعات بر پایه شواهد باقی‌مانده از استخراج فلزات، ذوب و استحصال انجام می‌گیرد. تونل‌های استخراجی جهت دستیابی به ماده معدنی و سرباره‌های ذوب، گواه بسیار دقیق این واقعیت است که علم معدن‌کاری از دیرباز با درایت خاصی انجام می‌پذیرفته است. کانی‌های مسی و کربنات‌های مس با رخ‌نمون‌های رگه‌ای، مالاکیتی و آزوریتی بر روی سطح زمین از ابتدا توجه انسان را به خود جلب کرده و با شناسایی و استحصال این ماده، بشر وارد عصر مفرغ شده است. از آن جایی که سرباره‌های ذوب، مواد طبیعی نبوده، بلکه نتیجه و محصول یک فرایند صنعتی در جهت به‌آوری مواد خام در زمان خود بوده‌اند: مطالعه بر روی آنان از پیچیدگی خاصی برخوردار است. منطقه هلیل رود نیز به دلیل قرارگرفتن در یکی از مهم‌ترین مناطق معدنی و کانی‌سازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مطالعه سرباره‌های ذوب تلفیقی است از تحلیل نتایج مطالعات پتروگرافی، متالوگرافی و روش‌های آنالیز دستگاهی نظیر XRF, XRD, Pol-Microscopy. با مطالعه بر روی سرباره‌های منطقه هلیل رود در استان کرمان فلز مورد استخراج با خصوصیات خاص عناصر کمیاب موجود در ذخیره و با توجه به پترولوژی فازهای سیلیکاته، اکسیدی و سولفیدی مورد مطالعه قرار گرفت و همچنین فناوری‌های به‌کاررفته جهت استحصال مواد خام مورد بررسی قرار گرفتند.

کلیدواژگان: آرکئومتالورژی، متالورژی، پترولوژی، سرباره ذوب، مس، کرمان.

مقدمه

مطالعات خصوصیات شیمیایی و پترولوژیک سرباره‌های معادن فلزی مشهور جهان، نظیر: سرچشمه (Cu) و گل‌گوهر (Fe) در ایران، ریوتینتو (Cu) و مونت‌رومرو (Ag) در اسپانیا، تیمنا در اردن (Cu)، کارتاگو در تونس (Cu/Ag)، ین‌شی و چنگ‌چو (Cu/Sn) در تایلند و کروتولا هوئن (Cu/Turquoise) در شیلی، باعث درک این مهم گردیده است که علم معدن‌شناسی و متالورژی استخراجی در قالب آرکئومتالورژی و باستان‌شناسی جهت کمک به فهم تاریخ فناوری کاربرد فراوانی دارد (Keesmann et al., 1998: 630; Hezarkhani & Keesmann, 1995: 105). سرباره‌های ذوب فلز به عنوان تفاله‌های فرایند استحصال فلزات در بافت خود براساس شرایط ترمودینامیکی (درجه حرارت و پتروشیمی آن) نشانه‌های بسیاری از برخی عناصر اصلی، فرعی و کمیاب را برجای می‌گذارند که خود می‌تواند جهت شناسایی برخی آنومالی‌های کانی‌سازی و یا عنصری به عنوان اثر انگشت ژئوشیمیایی از یک رگه کانی‌سازی مشخص و یا شرایط استحصال مشخص باشد (Keesmann et al., 1998: 640).

فلات ایران و به خصوص مناطق حاشیه کوبیری این سرزمین، از دیرباز مورد توجه متخصصان علوم معدنی و متالورژی و معدن‌کاری باستانی بوده است. تپه‌های باستانی در تمامی این فلات از شمال تا جنوب، نشانگر استقرارهای بسیار مهم صنعتی در برهه‌های متفاوت تاریخی بوده‌اند (Al-ipur & Houshmandzadeh, 1997: 213). تکنیک‌های سفال‌گری و ذوب فلز این دیار از اولین روش‌های تکنیکی بودند که سیر تکامل تمدن بشر را تحت تأثیر قرار داده و باعث پیشرفت دانش بشری و تاریخ فناوری شده‌اند. آثار و نشانه‌های صنعت معدن‌کاری و فلزگری در بسیاری از مناطق ایران، مانند منطقه کانسار مس ظروف و معدن مس چاه موسی (استان سمنان)، مناطق چهل‌کوره در سیستان و طبرستان، حاشیه جنوبی کویر مرکزی ایران در استان کرمان و زاهدان امروزی و مناطق مرکزی و غربی زاگرس یعنی یزد و لرستان به واسطه صنعت عظیم و زیبای مفرغ‌کاری، از مناطق بسیار مهم و شاخص ایران در رابطه با فلزکاری کهن محسوب می‌گردند (Emami, 2006: 415; 186). وجود تپه‌های باستانی مهم مربوط به فعالیت‌های فلزکاری، نظیر: تل ابلیس، تپه یحیی و شهداد از یک سو و مناطق معدن‌کاری مهمی چون: معدن شیخ‌عالی، میدوک، چهارگنبد و حتی سرچشمه از سوی دیگر، باعث اهمیت این ناحیه از بُعد صنعت‌گری و به خصوص معدن‌کاری شده است (Hauptmann, 1985: 111).

مطالعات و بررسی‌های میدانی در رابطه با فلزکاری کهن در سرشاخه‌های هلیل‌رود براساس پیمایش‌های باستان‌شناسانه در این ناحیه آغاز شد و شواهد به دست آمده از اثرات ذوب فلز در نواحی مختلف منطقه رابر-جیرفت مورد بررسی قرار گرفت. براساس شواهد مکشوف از نمونه برداری‌های میدانی، آن‌چه در رابطه با نوع فرایند انجام شده در محور رابر-جیرفت می‌تواند شایان توجه قرار گیرد؛ در نگاه اول، انجام فرایند ذوب و استحصال در این منطقه به روش پیرومتالورژی است. نواحی مورد مطالعه درواقع محورهای ارتباطی رابر-بافت-جیرفت بوده که متشکل از تعداد قابل تأملی از محوطه‌هایی است که شواهدی از ذوب فلز در آن‌ها رؤیت شد. محل‌های دارای شواهد ذوب فلز و یا به عبارتی کوره‌های ذوب، ۷۶ محوطه را شامل می‌شد که در بخش‌های متنوعی از نقطه نظر ژئومورفولوژی و ژئوپلیتیکی قرار دارند و علاوه بر دشت‌ها، در امتداد یال کوه‌ها و مناطق مرتفع نیز مشاهده می‌شوند (Emami, 2006: 420).

از لحاظ مطالعات زمین‌شناسی تاریخی، منطقه کرمان را می‌توان در بخش‌های زیادی به دوران پالئوزوئیک فوقانی نسبت داد (Alipour & Houshmandzadeh, 1997: 215). ساختار منطقه، درواقع یک نوع ریف‌ت داخل قاره‌ای بوده که بنا به عقیده اشتامپلی به علت این‌که پیش از مرحله ریف‌تی یک نوع بالازدگی در منطقه مشاهده می‌شود و با توجه به لایه‌بندی رسوبات در ایران مرکزی،

می‌توان اعلام کرد که در این زمان، ایران مرکزی دارای ساختاری برآمده بوده و ساختار شمالی-جنوبی سلسله‌کوه‌های طبس-کرمان و لوت در این زمان ایجاد شده است، ساختار فوق می‌تواند همانند یک ریفت کامل عمل کرده و هم‌زمان با البرز مستحکم شده باشد (Hauptmann, 2012: 5). در فرورفتگی‌های حوضه کرمان و آنارک، باتلاق‌های تورب (نوعی ذغال سنگ) تشکیل شده است و در شرق دشت کرمان، منطقه اصلی گسترش تورب بوده که در آن، لایه‌های ذغال با ضخامت ثابت تا فاصله ۵۰ کیلومتری کشیده شده‌اند. از مشخصات بسیار بارز و مهم در منطقه کرمان از لحاظ زمین‌شناسی، تشکیلات آهک بادامو در این منطقه است که بین دو لایه شیلی-ماسه سنگی قرار دارد. ضخامت این لایه در قسمت‌های مختلف متفاوت بوده و از ۱۰۰ متر تا کمتر از ۱ متر متغیر است. این ساختار از نقطه نظر لیتولوژی ساختار ثابتی از خود به نمایش گذاشته است. این لایه آهکی از این نظر حائز اهمیت است که در سرباره‌های منطقه، اثرات زیادی از وجود آهک به عنوان کمک ذوب جهت عملیات استحصال دیده می‌شود. تحقیقات و مطالعات چینه‌شناسی در منطقه بیانگر این مهم است که پیش‌روی دریا در این ناحیه، یک نواخت نبوده و ما شاهد سه ناحیه با مراحل مختلف پیش‌روی دریا هستیم. این نواحی با توجه به مرکزیت کرمان، به نواحی شرقی، غربی و مرکزی تقسیم‌بندی می‌شوند. در ناحیه شرقی، مهم‌ترین ساختارهای مشهود، ساختارهای آهک توده‌ای با تناوب آهک مارنی است (Alipour & Houshmandzadeh, 1997: 300). در پی چنین مطالعات چینه‌شناسی در ناحیه غربی و جنوب غربی کرمان، رسوبات کم‌عمق و قرمز رنگ شامل رسوبات آهک‌الیتی و سیلتستون دیده می‌شود (Alipour & Houshmandzadeh, 1997: 152). این تشکیلات، سنگ‌مادر یا بستر حمل و جاگذاری بسیاری از محلول‌های فلزی کانسار ساز رنگی به صورت هیدروترمال همچون: مس، سرب، روی و نقره هستند. منطقه کرمان از دیرباز به واسطه ذخایر عظیم مس بسیار حائز اهمیت بوده و حتی در منطقه معدنی سرچشمه نیز آثار معدن کاری باستانی باعث اکتشاف اولیه این منطقه شده است. بیشتر ذخایر این ناحیه از نوع ذخایر مس پورفیری بوده و از لحاظ متالوژنی فلزی مشابه با کانسار مس سرچشمه هستند. هنگامی که به بررسی آثار ذوب در یک ناحیه پرداخته می‌شود، در اولین گام این پرسش مطرح می‌شود که: ماده معدنی مورد استفاده چه نوع منشاء تولیدی داشته است؟ و هم‌بستگی کانی‌های فلزی چگونه است؟ و در گام بعدی نیز این پرسش ایجاد می‌شود که: فناوری استحصال به چه صورت بوده است؟ در اکثر نقاط مورد مطالعه، کانی‌سازی مس بر سطح زمین به صورت رگه‌هایی با ضخامت متغیر، و متشکل از مالاکیت و آزوریت مشاهده شده (Keesmann, 1993: 100) و ماده اصلی مورد استخراج، مس سولفیدی بوده و اثرات وجود سولفید در بافت سرباره‌های این منطقه این موضوع را به اثبات می‌رساند. ناحیه معدن کاری هلیل رود از جمله جالب‌ترین نواحی معدنی مس شناخته شده با قدمت در منطقه است. ذخیره این معادن از نوع ذخایر پورفیری و دگرسانی بوده و بافت اصلی منطقه را کالکوسیت تشکیل می‌دهد. از دیگر کانی‌های قابل مشاهده و هم‌جوار مس در این ناحیه می‌توان به کانی‌سازی کالکوپیریت نیز اشاره نمود. رگه‌های معدنی در این ناحیه با پاراژنهای مشخصی بر سطح زمین رخ‌نمون دارند (Keesmann & Moreno Onorato, 1999: 320):

۱. مالاکیت، کالکوسیت، کوولیت و کلسیت؛

۲. مالاکیت، کالکوسیت و باریتین.

سرباره‌های مکشوف از این نواحی، از نقطه نظر میکروسکپی دارای اشکال و رنگ‌های متفاوتی بوده‌اند که علت این تغییرات در ساختار ظاهری بدون مطالعات میکروسکپی امکان‌پذیر نیست. سرباره‌های مکشوف در این محور مطالعاتی با توجه به: شکل، اندازه، رنگ و نوع آلتراسیون (تغییرات کانی‌شناسی) از تنوع بسیار زیادی برخوردارند. وجود فازهای غنی از مس، نظیر اکسیدهایی چون: کوپریت (Cu₂O) یا تنوریت (CuO) و هیدروکسیدهایی نظیر مالاکیت و آزوریت

و غیره، دلیلی بر وجود مس در این سرباره‌ها هستند (Keesmann & Moreno Onorato, 1999: 322). از جمله پرسش‌های مهم در این بحث، وجود سرباره‌های مس با درصد مس بالا در اطراف محدوده معدنی غنی از مس است که این پرسش را ایجاد می‌کند که: اگر مس به‌عنوان تفاله دور ریخته شده، پس ماده مورد استخراج، چه فلزی بوده است؟

مشخصات سرباره‌های مورد مطالعه

۲۱ ناحیه در محور رابر-جیرفت در استان کرمان مورد بررسی قرار گرفت. این نواحی هم از لحاظ شواهد ذوب و استحصال فلز و هم به واسطه وجود شواهد استخراج فلز مورد بررسی قرار گرفتند (شکل ۱). تمامی محوطه‌های بررسی‌شده با نام در جدول شماره ۱ ارائه گردیده است.

سرباره‌ها، تفاله‌های سیلیکاته ناشی از فرایند ذوب هستند. سرباره‌ها یا به صورت یک سیلیکات مذاب و یا به صورت مخلوطی از چند سیلیکات دیده می‌شوند، که در هر دو حالت بافت شیشه‌ای دارند (Hezarkhani, & Keesmann, 1995: 123) و در شرایط خاص، شامل برخی ترکیبات چون: اکسیدها، فسفات‌ها، برات‌ها، سولفیدها، کاربیدها و فلزات خالص طبیعی هستند. با توجه به این نکته، ترکیب شیمیایی سرباره‌ها به صورت یک ماده پیچیده از ترکیبات مختلفی که در شرایط خاص ترمودینامیکی تشکیل شده، مطرح می‌گردد (Loschiavo, 1989: 215). در بسیاری موارد، قطعات دیواره‌های ذوب کوره و یا ماسه‌سنگ‌های حرارت خورده هم از داخل ترانسه حفاری یافت شده، که جزو سرباره‌ها رده‌بندی شده‌اند و عملاً داخل این رده‌بندی سرباره‌ها قرار نمی‌گیرند. قطعات سنگی یا ماسه‌ای کف کوره نیز جزو سرباره‌ها محسوب نمی‌شوند، باوجود این‌که این قطعات به همراه قطعات دیواره کوره اطلاعات زیادی راجع به فرایند پخت، و در برخی موارد میزان



شکل ۱. نواحی مورد بررسی و مطالعه در منطقه کانی‌سازی رابر-جیرفت در استان کرمان (نگارنده).

جدول ۱. محوطه‌های مورد بررسی و مطالعه و تعداد نمونه‌های سرباره به همراه دیگر نمونه‌های وابسته به فرایند استخراج و استحصال (نگارنده).

تعداد نمونه غیر سرباره	تعداد نمونه سرباره	اسامی نواحی مورد مطالعه
----	۳	NK تپه نه‌رکمال
۱. سنگ معدن	۲	Ga گازرویه I
۱. سفال	۱	PK پشته کلونی II
۱. سنگ معدن	۱	GG گلوگازر II
۱. سنگ معدن	۳	Go گورنو
۱. سنگ معدن	۲	P.Kh پشته خرگوشی تل سرمشک
۱. سفال	۱	DR.v روستای دره رود
۱. سنگ معدن	۳	DR.t تپه دره رود
۱. سنگ معدن و ۱. سفال	۲	Kh.Se خاک سفید سفلی
۲. سفال	---	SS.Ba سنگ سفید، روستای باغ ابراهیم
۲. سنگ معدن	---	G.Mi معدن گنجان
۳. دیواره کوره	۱	Bi بید کشان، روستای کهنوج سادات
----	۴	Sa.Se سنگ سفید
۱. سنگ معدن	۳	Pa پاتاق
۱. سنگ معدن	۶	TT تل طاق
۱. سفال و ۱. دیواره کوره	۸	Ab آبسر سیدمرتضی
۱. دیواره کوره	۷	Es اسکر
۱. دیواره کوره و ۱. سنگ معدن	۵	Gh.M قنات مروان
۱. سفال و ۱. سنگ معدن	۴	Si سی مرده
۳. سنگ معدن	۶	Ka کندر رشکاباد
----	۳	Ja جواران IV

درجه حرارت در طی عملیات ذوب به همراه دارند. به طور کلی سرباره‌های مطالعاتی جمع‌آوری شده از محوطه‌ها با توجه به: رنگ، بافت، رنگ پودر، تخلخل، ساختار، خوردگی و وزن حجمی خود مشخصات ظاهری خاصی را نشان می‌دهند که براساس همین خصوصیات، به روش ماکروسکوپی طبقه‌بندی می‌گردند (Emami, 2014: 200)، (شکل ۲). مشخصات مهم ظاهری سرباره‌ها عبارتند از:

رنگ: با توجه به درصد بالای ترکیبات سیلیکاته آهن در سرباره، رنگ آنان از سیاه تا خاکستری تیره تمایل دارد و سطح قطعات، براق و شیشه‌ای است. برخی از سرباره‌های ذوب مس به رنگ سیاه تا قهوه‌ای روشن، در بافت خود شیارهای قرمزی را آشکار می‌سازند که ناشی از وجود اکسیدهای مس داخل ترکیبات آن است (Ribbe, 1976: 57).

بافت: بسیاری از سرباره‌ها بافت جریانی بر سطح خود داشته و این بافت در برخی موارد مشابه بافت سنگ‌های آذرین بیرونی چون ریولیت هستند و در برخی موارد با توجه به درجه حرارت‌های بالا، بافت سرباره به صورت شیشه‌ای و براق ظاهر شده (مانند ابسیدین) و این بافت جریانی، نشان‌دهنده غلظت زیاد محلول مذاب است (Hauptmann, 1985: 40).

تخلخل: تخلخل در اکثر سرباره‌ها به وفور مشاهده می‌شود. این تخلخل یا ناشی از وجود حفره‌های گازی است که در اثر عملیات ذوب به وجود آمده و به علت فزاینده بودن، از سیستم خارج شده‌اند، و یا در برخی موارد وجود کانی‌های فرعی باعث به وجود آمدن تخلخل در بافت سرباره شده است. در برخی مواقع از روی مقدار تخلخل و موقعیت زمین‌شناسی منطقه می‌توان به وجود نوع گازهای موجود در منطقه و یا کانسار نظیر آرسنیک یا سولفور زیاد پی‌برد.

آلتراسیون یا تغییرات ترکیب شیمیایی: بیشتر فرایندهای ظاهری بر روی سطح سرباره ناشی از وجود اکسیداسیون سطحی سرباره است. این مورد به خصوص در بحث سرباره‌های ذوب آهن صدق می‌نماید. در مورد سرباره‌های مس لفظ صحیح‌تر، آلتراسیون است؛ چراکه با توجه به شرایط محیط، و ترکیباتی که نقش الکترولیت را در محیط کانی‌سازی می‌کنند، پاراژنهای مختلفی پدیدار می‌شود. برای مثال، در محیط کانی‌سازی مس در صورت فقدان سولفور در محلول کانی‌ساز و اشباع آن از گُلر (در حد موجود در آب دریا) و کربنات در حال تعادل با محیط (زون اکسیداسیون)، یون‌های CO_3^{2-} ، HCO_3^- ، H_2CO_3 در سیستم، در حال تعادل باقی می‌مانند که نتیجه آن حوضه تعادلی کوپریت (Cu_2O) و ملاکیت ($[\text{Cu}_2(\text{OH})_2(\text{CO}_3)]$) و پاراتا کامیت ($[\text{Cu}_2(\text{OH})_3\text{Cl}]$) در سیستم است (Ribbe, 1976: 73). در چنین حالتی ما در ساختار میکروسکوپی نمونه فوق اثری از پاراژن دو کانی مهم مس‌دار یعنی آزوریت ($[\text{Cu}_3(\text{OH})_2(\text{CO}_3)_2]$) و گئورگیت ($[\text{Cu}_5(\text{CO}_3)_3(\text{OH}) \cdot 4.6\text{H}_2\text{O}]$) نداریم؛ چراکه این دو کانی در محلول‌های اشباع‌شده از کربنات پایدار نیستند. از دیگر پارامترهای کاربردی در طبقه‌بندی سرباره‌ها می‌توان از رنگ پودر و وزن حجمی سرباره نیز نام برد (حدود ۳ الی ۵ g/cm^۳). این فاکتور بیشتر در سرعت انجماد و مراحل سرباره‌سازی دخیل است.

تحلیل و بحث

مطالعات کمی و شیمیایی سرباره‌های مورد مطالعه

ترکیبات اصلی شیمیایی سرباره‌ها، چه آهنی و چه از فلزاتی غیرآهن نظیر سرباره‌های ذوب مس و سرب، شامل CaO ، FeO ، SiO_2 هستند، و ترکیبات متغیر نیز در سرباره‌ها شامل MgO ، MnO ، Al_2O_3 ، P_2O_5 ، و آلکالی اکسیدها می‌باشند. مطالعات ترکیب شیمیایی سرباره‌ها براساس آزمایشات شیمی تجزیه و با استفاده از نمودارهای مثلثی در ترمودینامیک انجام می‌پذیرد. این نمودارهای سه‌وجهی بیشتر شامل اکسیدهای اصلی نظیر FeO ، SiO_2 و Al_2O_3 بوده که در این حالت، بررسی کامل یک دیاگرام سه‌وجهی، کاری پیچیده است؛ چراکه برای هر ترکیب بایستی سه متغیر درجه حرارت، فشار و ترکیب شیمیایی را در نظر گرفت. با توجه به رفتار ترکیبات شیمیایی در ساختار سرباره‌ها، ترکیبات زیر را که شامل سه‌گروه اصلی: $(\text{FeO} + \text{MnO}) - (\text{CaO} + \text{MgO})$ هستند در سه وجه مثلث جایگزین می‌سازیم (Ribbe, 1982: 240). مطالعه بر روی سرباره‌های ذوب آهن دوران فنیقی‌ها و رومی‌ها و آنالیز نمونه‌ها در سیستم FeO ، SiO_2 و $\text{CaAl}_2\text{Si}_2\text{O}_8$ ، فازهای درجه حرارت بالا را در حوزه تعادلی و پریکتیک در فاز شیشه‌ای سرباره‌های



شکل ۲. تصاویر سرباره‌های مورد آزمایش از منطقه رابر-جیرفت. در تصاویر ردیف بالا مشخصه سرباره‌های با بافت قرمز رنگ و یا سبز رنگ ناشی از وجود ذرات کلوئیدی کوپریت و یا اکسیدهای آهن مشاهده می‌شود. تصاویر ردیف وسط مربوط به مشخصه سرباره‌های با بافت جریانی است که به دلیل غلظت‌های متفاوت در بافت سرباره به وجود می‌آیند. در ردیف پایین نیز تصاویر سرباره‌هایی با بافت متخلخل، چه به صورت عمقی و یا به صورت سطحی ناشی از خارج شدن مواد گازی و فرار از بافت سرباره دیده می‌شود (نگارنده).

فناوری آهن به اثبات می‌رساند. با توجه به شباهت‌های زیاد بین این ترکیبات در ذوب آهن و ذوب مس یا سرب، می‌توان نمودار فوق را برای فناوری ذوب مس و سرب نیز استفاده نمود؛ البته منوط به این‌که درصد CaO بالا نباشد (Stosgalle, 1998: 240). به طور کلی ترکیب شیمیایی اسپینل‌ها و پیروکسن‌های نمونه‌های آنالیز شده در نمودارهای اشکال ۳ (راست و چپ) نشان داده شده است.

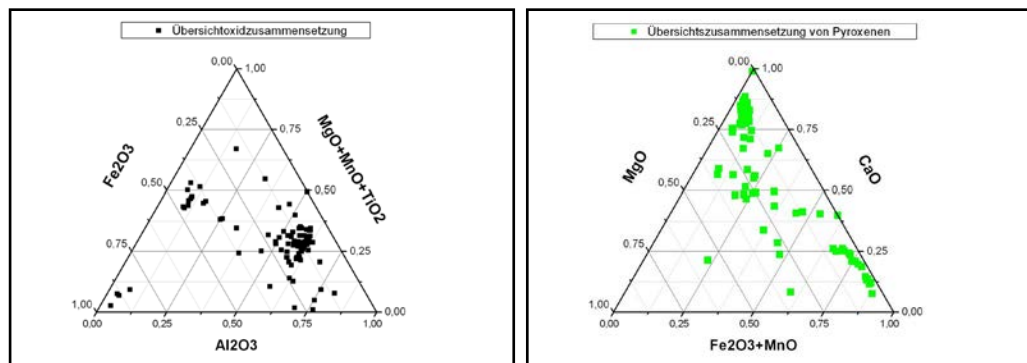
ترکیبات اکسیدی با ترکیب اسپینل از نوع اسپینل‌های با درصد زیاد Al_2O_3 بوده و با توجه به نسبت $\text{MgO} + \text{MnO} + \text{TiO}_2$ می‌توان آن‌ها را جزو دسته هرسینیت‌ها طبقه‌بندی نمود. مقدار آهن در این فاز اندک بوده و در بافت سرباره مگنتیت مشاهده نشده و احتمالاً صرف ساختن هماتیت و لیمونیت می‌گردد. نبودن مگنتیت از علائمی است که نشان‌دهنده اکسیداسیون ضعیف در ناحیه است. وجود ترکیبات مگنتیتی در بافت سرباره‌ها در کل منطقه هلیل‌رود بسیار متفاوت است (Stosgalle, 1998: 241).

فازهای سیلیکاته بیشتر شامل پیروکسن‌هایی با ترکیب کلی ولاستونیت یا ولاستونیت دارای مقداری منیزیم هستند. تفاوت این پیروکسن‌ها با توجه به طیف رنگی ساطع و قابل مشاهده، مشخص می‌شود (Keesmann, 1993: 115). پیروکسن‌ها همچنین می‌توانند توالی پاراژنز کلی کانی‌های

دیوپسید-آووژیت-فروسیلیت باشند. علت چنین تغییراتی در کانی‌سازی فوق نسبت متغیر کلسیم و منیزیم در بافت سرباره است. کلسیم یا به عبارتی آهک، ماده‌ای است که می‌تواند از محیط اطراف به عنوان کمک ذوب انتخاب شود. ولاستونیت ($\text{Ca}_2\text{Si}_2\text{O}_6$) دیوپسید ($\text{CaMg}(\text{Si}_2\text{O}_6)$) و فروسیلیت ($\text{Ca}(\text{Fe, Mg})(\text{Si}_2\text{O}_6)$) از فازهای مهم در بافت سرباره‌ها با ترکیب پیروکسن هستند (Loschiavo, 1989: 121). وجود سرباره فروسیلیتی در مجموعه نمونه‌های مورد مطالعه نیز از روی تصاویر میکروسکپی قابل تشخیص است. وجود فازهای پیروکسن‌دار گویای این مورد است که بافت سرباره بیشتر حالت بافت شیشه‌ای به خود گرفته و نسبت سیلیکات به اکسید آهن در آن‌ها در حدود ۱٪ فرض می‌شود. از معدن گنجان نمونه‌هایی از سنگ معدنی جهت مقایسه با سرباره‌ها برداشت شد. وجود فازهای هرسینیت با آهن زیاد، می‌تواند دلیلی بر شباهت سنگ‌های معدنی این ناحیه با برخی از سرباره‌های مورد آزمایش باشد. ترکیبات سیلیکاته خود را به دو گروه تقسیم می‌کنند؛ گروهی که شامل ولاستونیت با کلسیم بسیار بالا بوده و دیگری پیروکسن‌های با ترکیب دیوپسیدی که حاکی از مقدار متغیر ترکیبات آهک‌دار در بوته یا کوره ذوب می‌باشد. از معدن سنگ پاتاق، یک نمونه سنگ معدنی مورد آزمایش قرار گرفت. آن چه مسلم است، این است که تغییرات آهن در این نمونه بسیار کم بوده و بیشتر به سمت اسپینل سوق پیدا می‌کند. آلومینیم از عناصر اصلی در بافت این سری سنگ‌ها بوده و نداشتن فازهای غنی از آهن احتمالاً به واسطه اکسید شدن آن است. بافت سیلیکاته در نمونه‌های این ناحیه شامل فازهای الیوین و پیروکسن بوده و بسته به مقدار فشار اکسیژن می‌تواند فازهای گوناگونی را مانند فازهای ولاستونیتی و هدرنژیتی به وجود آورد. با توجه به پراکندگی ترکیبات شیمیایی در بافت سنگ‌های معدنی موجود در منطقه، چه از لحاظ شیمیایی و چه میکروسکپی، می‌توان این دو ذخیره را کاملاً مشابه یکدیگر مشاهده کرد. ذخایر منطقه بیشتر از نوع کانی‌سازی هیدروترمال بوده و به همین سبب پارائزهای اکسیدی مشخصی را به همراه دارند. وجود کربنات در بافت سنگ معدن کاملاً مشخص است؛ چراکه بیشتر رخ‌نمون‌های معدنی متشکل از کانی مالاکیت و آزوریت بر سطح زمین هستند و این دو کانی ترکیبات کربناته و آب‌دار سنگ معدنی مس هستند، ذخیره مادر منطقه از نوع کالکوپیریت (CuFeS_2) است که در آخرین مراحل اکسیداسیون در سطح زمین، آهن موجود خود را به صورت اکسید و یا هیدروکسید برجای می‌گذارد (Ribbe, 1982: 92).

مطالعات میکروسکپی و فازی بر روی سرباره‌های ذوب

مطالعات میکروسکپی در سرباره‌های محور بافت-رابر با هدف مطابقت دادن آنالیزهای شیمیایی با فازهای میکروسکپی به وجود آمده در بافت سرباره انجام گردید. برای مطالعه بر روی این موارد، هر منطقه را در نوع خود مورد مطالعه و بحث قرار می‌دهیم (Keesmann et al., 1998: 635). باتوجه به نمودارهای ذکر شده در بخش قبل می‌توان حضور هیدروکسیدهای آهن را به صورت یک ساختار لایه‌ای در تصویر مشاهده کرد که با رنگ سبز مشخص می‌شوند و هیدروکسیدهای آهن‌دار مشخص‌کننده اکسیداسیون بسیار سریع، در بافت نمونه هستند. فازهای سفیدرنگ یا رنگ روشن در تصویر، اسپینل‌ها هستند که همگی از نوع هرسینیتی می‌باشند (تصویر ۴). بافت شیشه‌ای در این مقطع می‌تواند شامل فازهای ولاستونیت با درصد کلسیم بالا باشد. در ناحیه پشته کلونی از مشخصه بارز سرباره‌ها استفاده گردید و آن مشخصه، وجود فازهای غنی از ولاستونیت در این سرباره است. پیروکسن‌ها در این تصویر با رنگ تقریباً کرم و ساختار شاخه‌درختی دیده می‌شوند. در کناره‌های خارجی این فازها، تراکم رنگ نارنجی و قرمز مشاهده می‌شود که ناشی از وجود آهن بسیار بالا در این نمونه‌هاست. آن چه مسلم است، این است که اگر امکان رسم‌کردن پروفیل تراکم عنصری این فازها وجود داشت، بایستی تراکم کلسیم را در مرکز و تراکم آهن را در ساختار

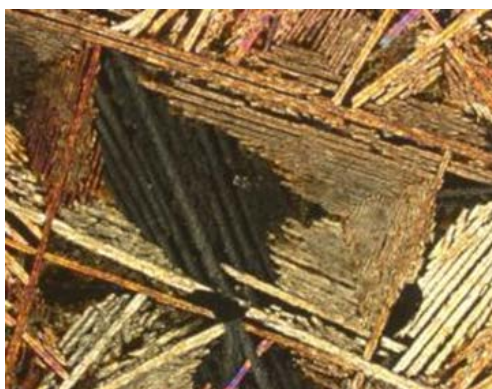


شکل ۳. نمودار سمت راست، نمودار پراکندگی و ترکیب شیمیایی پیروکسن ها در سیستم $MgO - CaO$ و نمودار سمت چپ، نمودار اسپینل ها در سیستم $Fe_2O_3 - Al_2O_3 - MgO + MnO + TiO_2$ را نشان داده است (نگارنده).

ولاستونیت در کناره های این فاز مشاهده می کردیم. چنین تصویری گویای این است که کلسیم به صورت انتخابی از محیط بیرون به درون سیستم راه یافته و حتی به عنوان کمک ذوب برای بالا بردن درجه حرارت مورد استفاده قرار گرفته است. با توجه به چنین پاراژنزی در ساختار بلورهای این منطقه می توان به کندی عمل ذوب نیز پی برد (Schimada & Merkel, 1991: 130). وجود فازهای پیروکسن نشان دهنده فرایند فلزگری با درجه حرارت بالاست و ساختار فازهای تشکیل شده در نمونه ها بیشتر از مقدار SiO_2 لازم برای شیشه سازی است. شیشه ای شدن در این نمونه ها بسیار مورد توجه است؛ چراکه نسبت $FeO: SiO_2$ برابر ۱:۱ می باشد و فایالیت به صورت سوزنی شکل آشکار می شود (تصویر ۵).

گورنو از جمله نواحی ای است که با توجه به فازهای به وجود آمده در بافت سرباره ها، تنوع بسیار زیادی در رابطه با تغییرات آهک در فناوری به کار رفته دارد. فازهای سیلیکاته در بافت سرباره های این ناحیه بیشتر از نوع پیروکسن بوده و پیروکسن ها در این بافت با ساختارهای پهن و شبیه به برگ درخت مشاهده می شوند (تصویر ۶). رنگ پیروکسن ها از زرد تا نارنجی و سبز متغیر است. این چنین تغییرات رنگی پیروکسن ها ناشی از تفاوت در ترکیب شیمیایی کریستالی این فاز است. تغییرات ترکیب شیمیایی در چنین فازهایی می تواند تغییراتی در رابطه با درصد وزنی عناصر در یک فاز را به اثبات برساند (Hauptmann, 1985: 50). با توجه به جداولی که پیش تر ارائه شد در رابطه با تغییرات شیمیایی ترکیبات این منطقه می توان به وضوح مشاهده نمود که تغییرات در مقدار CaO و FeO باعث چنین تغییرات ساختاری شده است. ولاستونیت یا پیروکسن های کلسیم دار دارای رنگ نارنجی و زرد بوده، در حالی که هرچه ترکیب به سمت آهن پیش روی داشته باشد به رنگ قرمز و سپس سبز متمایل می شود، این ترکیبات از نوع دیوپسیدی یا هدرنرژیتی بوده و رگه های آبی و قرمز رنگ در بافت شیشه ای سرباره، نشانگر درصد بالای مس در هنگام ذوب بوده است (تصویر ۷).

نمونه های روستای دره رود بیشتر از مگنتیت و بافت سیلیکاته دیوپسیدی تشکیل یافته اند. بافت مگنتیت در نمونه فوق بافت سیاه رنگی است که در تمامی قسمت های نمونه ملاحظه می شود. در فضای مابین بلورهای مگنتیت می توان فازهای سیلیکاته و دیوپسیدی را مشاهده نمود. نمونه های این ناحیه دارای بافت منسجمی از مگنتیت بوده که از مشخصه منابع این ناحیه هستند. چنین بافت متراکمی از مگنتیت نشان دهنده عدم کنترل درجه حرارت در این محوطه است. همچنین در بافت سرباره ها، قطرات فلزی مس به صورت طبیعی دیده می شوند که این فرایند تحت شرایط اکسیداسیون صورت گرفته است.



تصویر ۵. فایالیت به صورت مقطع برش خورده عمودی در بافت شیشه‌ای، بزرگ‌نمایی $\times 10$. (نگارنده).

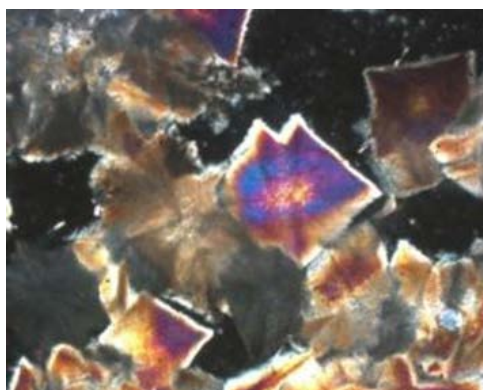


تصویر ۴. هرسینیت در بافت سوسپنسیون مس اکسیدی مقطع شماره NK533-1، بزرگ‌نمایی $\times 5$. (نگارنده).

با توجه به بافت میکروسکپی، سرباره‌های منطقه سنگ سفید به نظر می‌رسند که مشخصه سرباره‌هایی است که در شرایط سوپر اکسیداسیون به وجود آمده باشند (Hauptmann, 1985: 48). بافت اصلی ساختار میکروسکپی این نمونه‌ها، متشکل است از فایالیت‌های با درصد متغیر CaO و MgO . به همین دلیل تغییر رنگ در ساختار این بلورها وجود دارد (تصویر ۸). در این ساختارها بر روی بلورهای فایالیت می‌توان دندریت‌های مگنتیت را مشاهده نمود که در سرتاسر نمونه پراکنده شده‌اند. این پراکندگی نشانه اکسیداسیون سریع یا شرایط ذوب در داخل بوتله‌های یک‌کفه‌ای است. از آنجایی که کنترل درجه حرارت امکان‌پذیر نبوده، دو مرحله‌ای شدن اکسیداسیون انجام پذیرفته و در نتیجه مگنتیت بلافاصله بر روی فایالیت به وجود آمده است (تصویر ۹). همچنین فایالیت‌های به وجود آمده در بافت سرباره دارای درصد آهن بالا بوده و زمینه را برای تغذیه مگنتیت فراهم ساخته‌اند. نتیجه این اکسیداسیون با فشار اکسیژن بالا، تشکیل کوپریت Cu_2O به صورت هاله‌ای قرمز در اطراف مس طبیعی است (Schimada & Merkel, 1991: 125)، (تصویر ۱۰). درجه حرارت تشکیل این سرباره‌ها حدود 700°C درجه سانتی‌گراد بوده و ترکیبات پیروکسنی در محلول، مذاب بوده که ساختارهای شاخه‌درختی و رنگ سرباره‌ها، بیشتر اثبات‌کننده پاراژنز کانی‌سازی بین دیوپسید و هیدنبرژیت است. نمودارهای ارائه شده در فصل قبل نشان‌دهنده این



تصویر ۷. مس در حوضه تاریکی به صورت سوسپانسیون، در کناره‌های مس هاله‌های کوپریت را می‌توان به وضوح ملاحظه کرد، بزرگ‌نمایی $\times 10$. (نگارنده).



تصویر ۶. بافت زمینه شیشه‌ای و سیلیکاته با کریستالیزاسیون‌های پیروکسن و ولاستونیت و زمینه اکسید مس به صورت مخلوط کلوتیدی، بزرگ‌نمایی $\times 5$. (نگارنده).

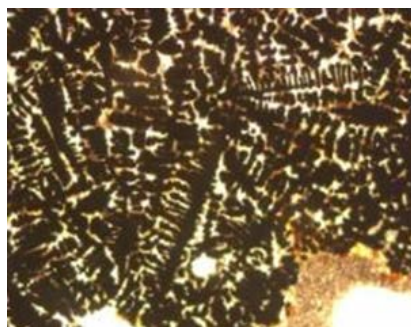
مهم است که در این ناحیه بیشترین درصد عناصر Fe_2O_3 هستند. به دلیل تراکم فازهای سیلیکاته نظیر پیروکسن والیوین، سرباره‌های این منطقه، بافت شیشه‌ای خود را از دست داده و این بافت به ندرت دیده می‌شود. درجه حرارت ذوب متغیر بوده و بین ۷۰۰ تا ۸۵۰ درجه سانتی‌گراد در نوسان بوده است (Schimada & Merkel, 1991: 133).

تنها از ناحیه تل طاق نمونه‌های سنگ‌های معدنی مورد بررسی قرار گرفتند. سنگ‌های معدنی این ناحیه بیشتر از نوع گرانودیوریت است و در نمونه آزمایش شده، کربنات‌ها و کلریدهای مس قابل مشاهده هستند. در کنار ترکیبات مسی که با رنگ آبی در تصویر ۱۱ مشخص است، می‌توان به ترکیبات آهن دار نیز در نمونه پی برد. سنگ مادر منطقه از نوع کالکوسیتی بوده که در اثر فرایندهای آلتراسیون کالکوپیریت ثانویه نیز در بافت آن قابل مشاهده است (Keesmann, 1993: 117).

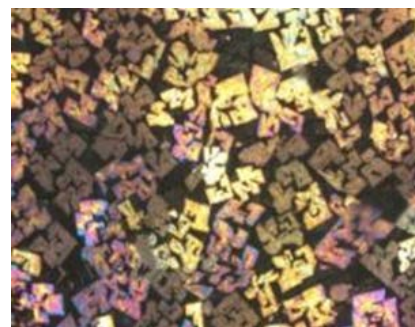
نتیجه‌گیری

بایستی نمونه‌های جمع‌آوری شده محور رابر-جیرفت، و به دنبال آن آنالیزهای انجام شده را به یک باره مورد بررسی و آزمایش قرار داد. تعداد نمونه‌ها به نسبت تعداد محوطه‌های مورد مطالعه اندک بوده و نتایج بر پایه اطلاعات آماری عنوان می‌شود.

با توجه به بررسی‌های انجام شده بر پایه مطالعات شیمیایی دستگاهی، شباهت‌های بسیاری بین تعدادی از محوطه‌های باستانی مشاهده می‌شود. این شباهت‌ها بر پایه عناصر به کار رفته در بافت سرباره و پراکندگی آنان به اثبات می‌رسد. آن چه به طور کلی می‌توان در این رابطه اعلام نمود، این است که در تمامی نمونه‌های مورد آزمایش، بافت اکسیدی یکی از مواد اصلی به وجود آمده در سرباره‌هاست؛ همچنین گرادیان تغییرات عناصر اکسیدی و عناصری که در شرایط خاص باعث ایجاد کانی‌های اکسیدی با پارائنز گروه هرسینیت-مگنتیت می‌باشد. آن چه مسلم است، این است که ایجاد اکسیدهای مختلف به واسطه وجود درجه حرارت‌های متفاوت در کوره است. نوع کوره در مناطق مختلف مشخص نشده، ولی با توجه به خصوصیات مینرالوژیک می‌توان عنوان نمود که کوره‌ها دارای ساختار تکنیکی مشابهی بوده و فازهای سیلیکاته به وجود آمده با توجه به شرایط پایداری آنان از لحاظ ترمودینامیکی نشانگر درجه حرارت‌های پایداری بین ۷۰۰ تا ۹۵۰ درجه سانتی‌گراد بوده است. هر دو ساختار، چه الیوین‌ها و چه پیروکسن‌ها، تغییرات زیادی را در مقدار درصد وزنی آهن در بافت سرباره نشان می‌دهند. کاملاً واضح است که CaO به عنوان کمک ذوب در فرایند استحصال و ذوب استفاده شده است. درجه حرارت ذوب مس خالص ۱۳۵۰ درجه است و درجه حرارت ذوب مس در ناحیه، همان طور که گفته شد ۷۰۰ تا ۹۵۰ درجه می‌باشد که در این منطقه و با حفظ شرایط خاص، امری است که دخالت دست بشر یا فلزکار را به اثبات



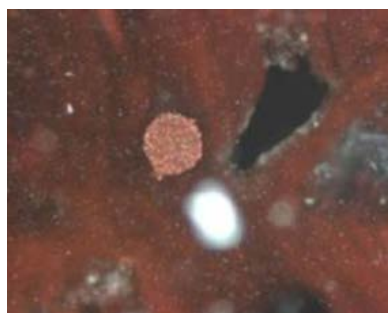
تصویر ۹. بافت دندریت‌های شاخه درختی مگنتیت در زمینه فایالیتی، بزرگ‌نمایی ۵۰x. (نگارنده).



تصویر ۸. بافت پُر از فایالیت به صورت مقاطع برش خورده عمودی، بزرگ‌نمایی ۱۰x. (نگارنده).



تصویر ۱۱. سنگ معدن مس با بلورهای مالاکیت و آزوریت. بافت قرمز رنگ در سمت چپ تمرکز آهن را اثبات می‌نماید، بزرگ‌نمایی $\times 10$. (نگارنده).



تصویر ۱۰. مس فلزی در بافت کلوئیدی پُر از مس به صورت ذرات سوسپانسیون مس و اکسید مس، بزرگ‌نمایی $\times 10$. (نگارنده).

می‌رساند. فازهای فلزی در بافت سرباره‌ها به ندرت مشاهده می‌شود. تنها در دو ناحیه نمونه‌هایی یافت شده‌اند که در بافت شیشه‌ای آنان مس به صورت قطرات خالص آشکار گردیده است. در این نمونه‌ها در اطراف بافت فلزی، سولفیدهای مسی حاصل از احیاء ناقص فلز مس دیده می‌شود.

کتاب‌نامه

- Alipour, K. Hushmandzadeh, A. (1997). *History of Geology and Mining in Iran*. Ministry of Mine and metals, Geological Survey of Iran. Tehran.
- Eckert, H. E. (1974). *Eisen Gewinnung bei den Senfo in Westafrika. Aus Eisen Archäologie, Eisenerzbergbau und Verhüttung vor 2000 Jahren in der VR Polen*. Deutsches Bergbau Museum, Bochum.
- Emami, M. (2006). *Phase Transitions Induced by Solid Solution in the Pyroxene-Rich Ancient Copper Slags from Toroud, Iran*. 36th international symposium on archaeometry (ISA 2006), Quebec, Canada.
- Emami, M. (2014). "TOROUD", The Late Motion for As-Sb Bearing Cu Production from 2nd Millennium B.C. in Iran: An Archaeometallurgical Approach, *Mediterranean Archaeology and Archaeometry*, Vol. 14, No 2, pp.185-204.
- Hauptmann, A. (1985). *5000 Jahre Kupfer in Oman*. die Entwicklung der Kupfermetallurgie vom 3. Jahrtausend bis zur Neuzeit. Der Anschnitt, Beiheft 4. Bochum.
- Hezarkhani, Z. & Keesmann, I. (1995). *Archäometallurgische Untersuchungen zur Buntmetallurgie in Zentraliran (Poscht-e-Badam – Sagand)*. Forschungsbericht des Deutschen Bergbau Museum, Bochum. S. 101.
- Keesmann, I., Kronz, A. & Meyer, K.E. (1998). "Archäometallurgische Untersuchungen auf der Iberische Halbinsel-Ergebnisse eine Geländebegehung in Umland des hispo-römischen Munizipiums Munigua (Castillo de Muelva, Prov. Sevilla)". *Hamburg* S. 629-644.
- Keesmann, I. (1993). *Montanarchäologie in Europa*". *Bericht zum Internationalen Kolloquium "Frühe Erzgewinnung und Verhüttung in Europa"*. Veröff. Römisch - Germanische Zentral Museum, Mainz.

- Keesmann, I., & Moreno Onorato, A. (1999). "Naturwissenschaftliche Untersuchungen zur früher Technologie von Kupfer und Kupfer-Arsen-Bronze". *Der Anschnitt, Beiheft 9*, S. 317-333.
- Loschiavo, F. (1989). "Early Metallurgy in Sardinien". *Der Anschnitt, Beiheft 7*. S. 211-227.
- Ribbe, P. H. (1976). *Oxide Mineralogy. Mineralogical Society of America*. Washington D.C.
- Ribbe, P. H. (1982). *Sulfide Mineralogy*. Fourth printing, Washington D.C.
- Stosgalle, S., Maliotis, G., & Gale, N. (1998). "Preliminary survey of the Cypriot slag heaps and their contribution to the reconstruction of copper production on Cyprus". *Der Anschnitt, Beiheft 8*. S. 235-262.
- Shimada, I. & Merkel, J.F. (1991). "Copper-Alloy Metallurgy in Ancient Peru". *Journal of Scientific-American*, vol 3, pp. 121-134.

in Iran, In sahrud and Khorasan region.

B) there are five small dumps located near each other which have been considered. These samples have flow structures. They are black and red in color and have more porosity than an accumulation's samples.

C) several small dumps located at the main stream at the north of Rabor-Jiroft district, which considered as C accumulation. Only one slag was selected from it. This sample is black in colour and has massive structure. No flow or glacial structures can be seen between slag pieces in C accumulation.

D) A very small dump has been excavated. The physical properties of these slags are completely different from other ones. This sample has many porosity and low density. It is black in colour and no flow or glacial structures are seen. Mineralogical and petrological analyses were performed only on slag materials. The dating of all this samples to classify these dumps could not be possible in this project. The distribution of the dumps is not only statistically but also commonly on this field, and for this reason there is another factor to have no chance to get the better results in respect on the ageing of dumps on this region exactly. The topographic situation and the changing of the earth in each seasons, and the movement of the seasonal rivers disturb the structure of the surface topography permanently each year. This distribution during the overflows in the wet seasons could be the aspect of slag's distribution either.

Halil region is located in south central of Iranian metallogenic zone. Rock types in this area are mainly divided into 6 sections as follow:

1. Upper Proterozoic: the oldest and the most abundant rock type in studied area. This formation is composed of quartzitic schist, phyllic- like schist, green schist and marble. Quartz-chloric, quartz- seresic, chloritic schist are also existed with an admixture of carbonate with thick layers and lenses of dolomitized marble, dolomite and rare beds of chloritized calcareous-quartz.

2. Cretaceous: This rock type forms bands of sublatitudinal. Lower Cretaceous deposits are spread in external parts. This rock type largely composed of carbonate rock, less abundant conglomerate, gravels and sand stone.

3. Eocene: This basal unit of tuff- conglomerate lies completely at the lower part of the complex. These are overlain by tuff and lavas of trachyandesitic and andesitic composition, with intercalation of trachyandesite- basalt and lime stone. The section is crowned by fine- fragment of tuff and tuff- mudstone.

4. Dykes: the oldest and the most abundant Dykes are porphyry granite, aplitic granite, microgranosyenite, syenite and lamprophyre. The younger ones are porphyry granodiorite and porphyry diorite.

5. Plutonic rocks: these rocks are very abundant and most of them are acidic. Linear ultra mafic structures are observed in this area. Plutonic units are divided into different parts: Diorite-Manzanite, Manzanite-Quartz Manzanite, Porphyry Alkaline, Granite-porphyry, Quartz Syenite.

6. Quaternary: these sediments are widespread in all over the studied area. Genetically, they are subdivided into alluvial- proluvial- and eolian sediments.

The probable ore types which is outcropped in this area are classified as the following table; The objects to be discussed here are the copper slag. The primary aim of this study was the characterization of materials and the methods of smelting. The objects which have been found here are mostly slag as well as ores. The slag shows the structure of casting slag and also remains from the smelting furnace. The materials are characterized by means of XRD-XRF and Pol-Microscopy methods.

The slag contains high amount of Copper oxide, hydroxide and carbonate and silicate and some amount of MgO or MnO complexes. The main silicate appeared here is Fayalite and pyroxene which has been existed in the matrix of slag. The main paragenesis is chalcocite-chalcopyrite-covellite. copper was smelted at the high oxygen fugacity; approximately about 10⁻⁷ atm. Indeed, the furnaces heated with charcoal and charcoal observed also in the macroscopic texture of slag.

A Review on Archaeometallurgy of Copper from Halil Region Based on Petrographical- Chemical Investigation on Ancient Copper Slags

Seyed Mohammad Amin Emami*

Received: 2017/04/29

Accepted: 2017/07/17

Abstract

The mineralogical and chemical investigation of ancient slag is of high importance for economic mineralogist and archaeometallurgist. These investigations reveal information, which is of general historical and mineralogical interest. Over than 95% of metallic reservoirs have proved antiquity evidences. By using mineralogical-petrographical studies on metallurgical slag as an object from the ancient world, it could be enhance to understanding about the major and trace elements via metal extraction.

The basin of Halil Rood (Halil River) is privileged to have a rich civilization. Many objects as well as metallurgical evidences belonging to the third millennium BC have been discovered in this district during the archeological excavations. Kerman – Rabor – Jiroft district is of great interest due to the archaeometallurgical signs in south-west Iranian desert and belong to the Halil Rood region. This district is important according to the enrichment of polymetallic hydrothermal ore reservoir such as Cu, Pb, Zn, Sn, Ag and Au in south and south-west of Zagros orogeny. Several scientists have been focused on this region, as one of the born place of metallurgy in the ancient World [1]. The primary aim of this study was the characterization of extracted metals and the methods of smelting. The objects to be discussed here are mostly copper slag as well as ores. 20 local mining- and metallurgical places have been found through recently archaeometallurgical expedition. These places are mainly consisted of slag-heap, fireplaces and ore deposition, which are remarked possibly as passage-metallurgy along south Iranian desert.

Keywords: Archaeometallurgy, Metallogeny, Petrology, Slag, Copper, Kerman.

There are several slag accumulations in Halil region. The slag samples investigated during the present work were collected from thirty-seven different ones which were located in different parts of studied area. There are four Types of slags in these districts.

A) The slags are generally massive and in some cases the colour is black with some red spots (Copper). The sign of flow structures can be seen on some of them, but there is no glacial one. The porosity is high as well as their density. The structure such as furnace has been excavated from this area. This Furnace has ca. 1.5 m cross section dimension.

There was a deponie of slags materials upside this furnace. In the furnace there exist no slags by now. It could be the furnace with temporary employment in this region. Such furnaces with the same structures have been observed in the north of central desert

*, Associate Professor at the Art University of Isfahan, Iran.

m.emami@auiac.ir

Unfortunately, there is no note left from that period about their melodies. Thus, we are not able to become familiar with the theory of music in these periods.

Abu Nawas, an innovative poet: Innovative poets in the beginning of Abbasid era changed the contents of Arabic poetry. It is exclamatory that the leadership of this innovativeness belongs to Iranians. Bashaar, Abu Ataaie, Abu Nawas are the initiators of evolution in Abbasid poetry and they are called as the modernists of Abbasid Period.

Musical instruments in the poems of Abu Nawas: The names of musical instruments in Abu Nawas' poems are mixed with his poetic emotions. For Abu Nawas, these instruments are not a set of strings or woods to be mentioned in the poem, rather he connects his emotions with these instruments. He vitalizes them. He perceives them their sound as human emotions as he blows in them or plays them weather in mood of euphoria or illness.

Lute and Flute: Lute is also called Barbat. It is an old instrument which is called Mezmer by Arabs and it is considered the best and the most joyful instrument. It is said that: they asked Lute, "is there any instrument better than you?" It answered "No", while he bent his head to the back and stayed that way.

Harp and Daf: Literary, harp means paw and it is the name of a popular instrument or the name of anything which is bent. Harp is made by zinc. Hitting two of them together makes it sing. In Hindi they call it Jahanche. In Persian, Daf is the name of a popular instrument. In Arabic it is called Dof. Daf has a circular shape and it is made by wood, covered by animal skin. In some of its parts, rings are attached to it and this instrument is very precious for Dervishes.

Tanbur: Tanbur is a Persian musical instrument which has entered into Arabs culture. Originally this instrument was called Danbare in the beginning. Its bowl and surface was smaller than the bowl and surface of Shervanian Tanbur and its surface was flat and smooth.

Mizmar: It is said that Mizmar is a reed or it is lute and also it has been referred to as Barbat. It has been called Mezmar by concise which means Trachea. Mazaamir are burnt reeds. Paluarr form of Mizmar means Trachea and in Arabic, it means the puluarar form of singers' instruments

Last words: Abu Nawas, a modernist poet of Abbasid period, is an Arab poet (originally Persian) who has created new and beautiful concepts and images based on the culture and civilization of Sasanid. These concepts and images include Iranian instruments and melodies of Sasanid period. Reed, Lute, Harp, Daf, Tanbur, Mizmar are mentioned in Abu Nawas' poetry. Among these instruments, Reed and Lute are two mostly been mentioned together. An important point to mention about these instruments is their vitalization by the poet. These instruments are not only names to be used to describe the event or report the lifestyle of that period, they have been used as symbols to show us the joy of living, by imagination and vitalization of the instruments. Abu Nawas' proficiency in Arabic language, his knowledge of Iranian culture and Sasanid music, enabled him to create new images and meanings and granted him a special place in Abbasid period.



Iranian Musical in Poetical Melodies of Abu Nawas

Yaghub Mohammadifar*

Faramarz Mirzaei**

Maryam Rahmati-e Turkashvand***

Received: 2017/05/28

Accepted: 2017/07/24

Abstract

The composition of music and poem has leded both of them to poetical growth and deep thinking. Sasanid civilization had penetrated in to the pillars of the society in Abbasid period, and music found an important place as one of the symbols of Sasanid civilization. Poets in Abbasid period have created lovely images by musical instruments. In this way, Abu Nawas was a poet who showed his power in creating poetical images by musical instruments. He was able to mix music with human feeling. He knew music as a doleful tune and delightful melody which rises up of the soul of musician, it did not come from a strict string, or a lifeless wood (stick). In his poems, he mentioned some of the instruments; Lute and Flute and Harp, Tambourine and Tanbur and Mizmar were the most important among them.

Keywords: Iranian Music, Abu Nawas, Sasanian Period.

Music of Sassanid and Abbasid era: The history of musical performance in Sassanid Iran is, however, better documented than earlier periods. This is specially more evident in the context of Zoroastrian ritual. By the time of Xusro Parviz, the Sassanid royal court was the host of prominent musicians. In general, the period of Xosro Parviz reign is regarded as an “golden age of Iranian music” and himself is shown in a large relief at Taq-e Bostan among his musicians and himself holding bow and arrows and while standing in a boat amidst a group of harpists. The relief depicts two boats and the whole picture shows these boats at “two successive moments within the same panel”.

The musical instruments which appeared distinctly on the Sassanid sculptures were the harp, the horn, the Daf, the drum and the flute or pipe. The harp is triangular, and has seven strings; it is held in the lap, and played apparently by both hands. The drum is of small size. The horns and pipes are too crudely represented for their exact character to be apparent. Concerted pieces seem to have been sometimes played by harpers only, of whom as many as ten or twelve joined in the execution. Mixed bands were more numerous. In one instance the number of performers amounts to twenty-six, of whom seven play the harp, an equal number the flute or pipe, three the horn, one the drum, while eight are too slightly rendered for their instruments to be recognized. A portion of the musicians occupy an elevated orchestra, to which there is access by a flight of steps. Music is one of the most important factors in the Sassanian Persian civilization.

*. Professor, Department of Archaeology, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.

mohamadifar@basu.ac.ir

** . Professor, Department of Arabic Language and Literature, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.

***. Ph.D Candidate in Arabic Language and Literature of Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.

extensively important temples. Arabs stifled the temples and suffocated the holy fires. Most probably the Muslim Arabs neglected the little temples and suffocated the great and important ones to evince the predominance of Islam (Tit, 1362: 122).

Among the geographers the most amount of information was presented by Si-maye-Karkooyeh, Zakariya Mohammad Ibne Ghazvini who lived in seventh century the AH. But it is not clear whether he describes the structure as it is in his age or he narrates it from what he heard from the ancestors: "Karkooyeh is an old city of Sajestan. There are two domes in it. The people believe that they belong to the age of Rostam and at the top of them there are two curved horns like the ones of a thorn. They are the wonder of the land from the age of Rostam. Under the domes there are two temples for Magians. It seems that they put up somewhere as a temple near their houses and the fire never suffocates there. And there are servants for these temples who kindle the fire by turn and sit up far from it while covering their noses and mouths and silver tongs in their hands put wood in fire and before it subside put another one in it and this is the biggest temple for magians." (Ghazvini, 1371: 321)

According to the local studies, some cultural materials like tiles were obtained from this region to estimate the history and record of establishment in this ancient and religious land. After the typology tests and sorting them, they were studied by comparison. It shows that Tepe Karkoo was established from the Parthian period and it went on till eighth century AH (Musavi Haji, Mehrafarin, 1386: v.3). There is nothing remained of the Sassanid fire temple but from the structure of this period (the main building of the temple) some parts of a brick wall is visible; the other parts of it are under ground and the remnants of the Islamic period. Detailed study of it and drawing the outline of the plan of the fire temple is possible only through later archeological excavations.

Natural factors like wind, rain, severe sunshine, flood and especially human beings always had a destructive effect upon the structure.

Illegal excavations are a main reason for the destruction of the establishment. These excavations which are done by smugglers and predators of the cultural legacy cause severe destruction of the temple.

Deep roots of Zoroastrianism in this region, wealth and strong settlement of it, the strategic situation and presence of the prince, caused the establishment of such a huge and important fire temple in this region. According to the texts and books of the historians and geographers of the first decades of the Islamic period it seems that Karkooy village of today is the same Karkooy (Sassanid holy fire temple) which is mentioned in Khorde Avesta and Bondahesh and the town which is talked about in the books of Ibne Hoghal, Maghdasi, Estakhri and Hamdollah Mostofi and was alluded to lots of time in the historical texts.



Karkooy, Firouzbahram Fire Temple in Sakestan

Reza Mehr Afarin*
Zahir Vasegh-e Abbasi**

Received: 2017/06/03

Accepted: 2017/07/05

Abstract

Sistan is a plain land in east of Iran and today an extensive part of it is located in Afghanistan. In Parthian period, the region was an important natural, economic and religious zone and the homestead of one of the greatest Parthian families, Soren Pahlav. In Sassanid period, Sistan was called Sakestan and due to its special region, it was ruled by the Sassanian prince Sakan shah who ruled upon vast Koost of Nimrooz. Sassanians not only centralized the political power but also they used Zoroastrianism as the official religion of the country and severely defended it so that state and religion became two inseparable brothers which support and uphold each other. At the commence of the new period, Sistan was attended by the Sassanian monarchies because of the new religious basements of it. In the few texts remained of Sassanid period Sistan is introduced as a very significant region. In Khorde Avesta, Atashbahram, in the twentieth paragraph, after three magnificent fires, fire of Karkooy is alluded (Doostkhah, 1375: 607). In Bondahesh also fire of Karkooy is mentioned related to the three magnificent fires (Faranbaghdadegi, 1369). In Islamic narratives Karkooyeh is known as a private temple of Garshasb and the author of "The History of Sistan" writes: Zoroastrians know it as a holy place and believe that Garshasb left his divine spirit there and made it a holy place by it.

Keywords: Sistan, Zoroastrianism, Fire Temple, Karkooy, Ancient relics

The remnants of Karkooyeh or Karkooshah fire temple is twenty kilometers in west-north of Zaranj and in the left of it there is a branch of Hirmand river near Miyankangi region. This ancient building is interrelated to the culture and history of the region and the identity of it is still remained firm. The people of the region know Karkooyeh fire temple very well and narrate lots of tales about it.

Some of European scholars and counselors like colonel Yeat in 1894 have visited this place. Sir Percy Siecs in 1899 considered this place as the capital and the main temple of

Kiyaniyan and in 1905 Georg Peter Tit, the topographer of Gold Smith team studied the detailed architectural features of it.

The geographers of the first decades of the Islamic period considered Karkoo a noteworthy region and Ibne Khordadiyeh in third century H.gh counted it as a county of Sistan. Before the occupation of Sistan by Arabs, Karkooy and Targhoon fire temples were

*. Associate Professor, Department of Archaeology, University of Mazandaran, Iran.

reza.mehrafarin@gmail.com

**. Ph.D Candidate, Faculty of Art and Architecture, University of Mazandaran, Iran.

that the second Khosro had wanted to construct near of his palace and symbolic grave (Taq-e Bostan). This monument had been three uncovered terraces and there had been one two sided stairway which had been in southern edge that had been composed the basic entrance of the building. The author believes that if we suppose Kangavar building as three uncovered terraces, with compared to the ceremonies and rites which had been seen in Armenian monasteries, especially in Dadivank and it had been the reflex of ceremonies of antique Mazdisnan. We can imagine that such ceremonies had been implemented in Kangavar building, but the style of shaving stones, thickness and short columns had been comparable with the lithic building of Zvartons temple which had been belonged to seventh century A.D in Armenia. This building had been constructed by Armenian architectures in according to the Christian column structure accompanying with trinity belief of Holy Gregory. This belief has been shown precisely in construction of this temple. In another place in Dadivank monastery which had been belonged to the middle ages (12-20), prayers and prayers walk through the mountains routes and enter to the collection as pilgrim in order to implementing the religious ceremonies and rites. When they enter to the collections, they understand that there is a chapel in middle part which is called Khachkars. There are holy trees and water fountain in this place. When they enter the temple, the believes should pass among the holy spaces. This first holy place is western entrances which has been constructed skillfully and have rich decorations. The second holy place is chapel hall and the third and the last holy place and also the most sacred place is altar that is called Khoran. At here there is altar situated against a window and is a place which God should appear in it and the prayers communicate with him and hold the ceremonies of cult and prayer. It seems, in Kangavar' terrace, the king and praises after climbing of southern step to top of the first terrace, that had been called perimeter terrace, had been reached to the place which it's uncovered columns like the circuit wall of holy trees had been shown the frontage and border of the cult. A Number of people should had stood or waited in this terrace. Then, a number of other people had been gone to the middle terrace which had been probably a chapel. The praises of two aforesaid terraces had been the witnesses of implementing the fire ceremonies in third terrace which in fact, had been a cult. According to the reports of historical resources, especial Zakariya Mahmud Ghazvini, after Khosrow parviz death, this building had been remained imperfect and never had been exploited completely.



A Discussion on Function of Kangavar Historical Building

Ahmad Heydari*

Received: 2017/04/10

Accepted: 2017/05/19

Abstract

One of the controversial architectural monuments in Iran historical era is a building that today, is known to Anahita temple. In summary, three expeditions excavated in Kangavar terrace that all of them conducted by Iranian experts. The first expedition conducted by Seifollah Kambakhshfar, from 1968 to 1975. He concluded that kangavar terrace was Anahita temple, and it is Where that Isidore of Charax so called Artmis temple. He reported that it had constructed in from fourth and fifth century B.C and it used until end of the Sassanids era. The second expedition conducted by M.Azarnoush, from 1976 to 1977. He believed that the historical monument of kangavar is Ghasr-e Iesus, which has been reported in resources of Islamic historian. He supposed Kangavar terrace is a palace from second Khosro era. Azarnoush published a design that it be on basis of design of Alexander verika, but he added some crenation's to the covering upside of columns.

The third expedition conducted by Mohammad Mehryar and have begun their excavations and repair operation from 1988 until 2000. He reported that the columns which were on the perimeter terrace wall, had been uncovered. Mehryar have presented a design which have shown three uncovered terraces and have shown uncovered columns of external façade wall of perimeter terrace against of other group opinions.

At present, the reasons which proved that Kangavar terrace is a cult that had been belonged to Second Khosro era are as follow:

A-The form of building plan which had been composed of three uncovered terrace and it is obvious that no royal palace or residential building had been constructed uncovered.

B-The form of Sassanid places which had been composed of a Ivan which led to the yard. On the other hand, Sassanid palaces usually contained numerous decorations of stucco; however, it is not found any small slice in excavations.

C-It found some engraved capital in Taq-e Bostan that it belongs to the Second Khosro probably, also historical resources reported that some monuments of Khosro consist of: palace, kitchen and so on in Kermanshah district.

Keywords: Anahita Temple, Kangavar, Khosrow Parviz, Dadi Vank.

This paper concluded that Historical monument of Kangavar had been a cult which had been belonged to Sassanid Second Khosro. In fact, this holy place had been a place

*, Faculty Member of Islamic Azad University, Birjand Branch, Iran.

ahmadheydari15@gmail.com

they covered it all with soil. It is observed in some cases that they had filled the seam between rocks with pieces of sand and mud (Image 6).

2. One-stratigraphic graves: in these kinds of graves, one walls of the grave were built by placing stones on each other without using mud. The covering rock were placed on the grave in a declivitous form (Image 7).

3. Two-stratigraphic graves: in this kind of burying, two walls at the length of the grave were built by placing stones on each other and covering it by a rock. On the wall of these graves were considered four niches. The existence of niches in graves is one of architectural features of Gand-Ab and Kharand Graves. However, there were discovered graves without any niches (Image 8).

4. Four-stratigraphic graves: the interior walls of these graves were all made by placing pieces of sand and stones without using mud. On the wall of these graves, there were discovered one to four niches, in which they had placed things and food. Looking at the covering rock, it is possible to guess the sex of the skeleton. Gand-Ab settlements had left much more things for the dead women. Therefore, for leaving more things in a grave they had needed more space, so that the covering rock had needed to be bigger (Image 9).

The Covering of Graves

The covering rocks on graves in Gand-Ab were prepared from the Sar Avar Mine in southern Gand-Ab. Some rocks had been monolith rocks, which are now broken into the grave because of pressure. In some cases, stones were placed on graves using trunks of trees (Image 10). It is observed in some cases that the seam between the wall and the covering rock had been filled with smaller stones and mud (Image 11) so that the soil do not enter the grave.

The Art of Pottery

The Gand-Ab settlements had been skilful potters, who had created lots of artistic beauties. The pottery paste in Gand-Ab is mostly a brownish red color. buff color is rarely observed. Kitchen pottery with soft paste and smoky body is observed among pieces of pottery as well. Pieces of sand are used for pasting pieces of pottery. Both hand-made and wheel-made pottery was observed in Gand-Ab. Most pieces of pottery are well-baked, but some pieces are mildly baked, while some are badly baked so that they had completely been smashed.

Conclusion

Because of the shortage of published sources, the author had to rely on the sources kept in the northern provinces of Iran (Golestan, Mazandaran and Gilan), which have mostly been discovered from smugglers, and compare them with the excavated cultural material from Gand-Ab. It is worth considering that most of the cultural material kept in these places had been dated wrongly because of a lack of knowledge about this site. Based on the existing documents, some tribes had been scattered at the end of the second millennium BC to the first millennium BC (Iron II, III) at the mountain ranges of Alborz and close to the water resources. The economy of these tribes had been based on ranching and for this purpose they had travelled from lowlands of Mazandaran to mountain ranges during summer to use rich pastures such as Kharand, Dargazeh, KhatirKuh, Gand-Ab, etc. These tribes had been aware of the arts such as pottery, metallurgy and decoration.

These tribes had a rich architecture. They used the local materials such as stones, mud and wood of Avras (gorse). The social hierarchy in Gand-Ab is recognized based on the quality and quantity of materials that they had placed besides women compared to men. Settlers in Gand-Ab had believed in the afterlife and they had placed close to the death inside the graves materials such as pottery, metals, stones and food. In addition to meat, these tribes had used herbal seeds. The dead had been buried with clothes because there were discovered cloths in the graves.

Archaeological Research of Iron Age Graveyard, Gand-Ab Shahmirzad, Semnan Province

Abdolmotaleb Sharifi-Hevelaei*

Received: 2017/06/01

Accepted: 2017/06/24

Abstract

The site, Gand-Ab was archaeologically excavated during three seasons in 2002, 2003, 2006. During the first season, more than 25 graves were discovered, some of which were illegally excavated. In this excavation, we tried to use the excavated graves for completing our information about the funeral customs and architectural features of Gand-Ab Graves. The second season continued archaeological, anthropological studies; in addition to geological, topographical and networking studies of Gand-Ab Site. Seventeen graves were excavated during this season. In the third season in 1385, settlement sites were excavated as well as the graves, and this was an excavation of Gand-Ab settlements for the first time. During the first season, two hypotheses were proposed about the non-proportionality of architectural remnants and the settlements in Gand-Ab compared to the extent of the grave. This site is about 51 km northern Semnan City, 26 km northern Shahmirzad City, and 3 km west of Shahmirzad-Sari Road. This site is located 53/28/23 eastern longitude and 35/54/21 northern latitude. The Gand-Ab Site is about 2280 m above the sea level (Image 1 & 2).

Keywords: Semnan Archaeology, Graveyard, Iron Age, Gand-Ab, Kharand.

Gand-Ab Grave

A: Body positioning

Burials placed in a number of different positions:

1. Supine burying (Image 4); 2. Squatting burying (Image 5).

In supine, the dead were buried straight, on their back, head on their right shoulder or their left shoulder. Their hands were sometimes straight at the sides of their bodies and sometimes they were placed on their stomach or on their chests. Any special direction for dead bodies were not observed. In squatting, the dead body were on sides of their bodies without considering any directions. The direction of the graves had been selected based on geographical conditions, so that the head had been placed in contrary to the slopes of the mountain, while their feet had been on the direction of the slopes.

B: the architecture of Graves

Because of the rocks, the Gand-Ab graves had been dug in a special method. These graves were prepared based on the height of the dead. The architecture of the graves in this site is of four types:

1. Hand-dug rocky graves; 2. One-stratigraphic graves; 3. Two-stratigraphic graves; 4. Sour-stratigraphic graves.

1. Hand-dug rocky graves: first rocks were dug, and then the dead had been placed inside the grave. After funeral, they had covered the dead with another rock, and at last

*. M.A of Archaeology in Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization of Mazandaran, Iran.
abdolmotaleb_sharifi@yahoo.com

40 m above the level of this river, and all surrounding area can be observed. It is circular. Within it, there are observed pieces of architectural evidence such as steeples and walls. Fortunately, because of being surrounded by the dam, it is not damaged by illegal excavations, buildings, farming, and traffickings by domestic and humans; so that it is easy to find large pieces of pottery and other data on the surface of this site.

Surface Data

Different cultural materials were collected from Bard Panir such as:

Pottery, Coarse Ware

1. Beveled Rim Bowl (Tab 1, Fig 3): This type of bowl is buff or cream-pink in colour. It is categorized among simply designed potteries. It is made of Chaff. There is observed some impurities because of using sands. Its surface is coarse because of the methods of they are produced. On the interior side of this kind of pottery is observed the deep trails of potter's fingers. The rim of the container had been bevelled by a thing such as a piece of pottery or bone or fingers. Temper such as large (about 1.5 cm) chaff had been used. Moreover, average and tiny (0.5mm-5mm) sands had intentionally been added to the pottery material, so that the surface of the pottery is coarse. The mouth of all excavated pieces were approximately identical, ranging from 15 cm to 16.7 cm. All potteries are firmly made and almost all samples are baked completely. Data with regard to four of these containers are as follows: Container no. 1: 980ML; Container no.2: 965ML; Container no.3: 940ML; Container no. 4: 928ML

2. Baneshi Tray: Baneshi tray, which is known by its Uruki name, is a simple and shallow container. This had been made in circular and oval shapes in pinkish or buff colour. These potteries are hand-made and are made without any kinds of decorations or motifs. The temper used is of herbal kind which includes large (1.5 cm long) chaffs; however, some tiny (rarely larger than 2 mm) soft sands had intentionally added to the soil. It seems that they had been haggled; then they had been sprayed like a bread; and lastly the rims of the container had been leaned inwards; while, the surface of the container is levelled by hands and fingertips. The coarse exterior surface is the outcome the method of manufacturing them.

Fine Buff Ware Plain and painted (Tab 2, Fig 4): This type of Buff pottery includes often simple and rarely painted Motives. They had been designed mostly in brown and red colours. Their body is relatively thin. The Temper which are used mostly belong to the category of minerals. In the body of these pieces are observed coarse and homogeneous sands (0.20-2mm), being graded with a quality ranging from good to very good. According to the temper used in these types of potteries, the soil used by the potters had been relatively clean. There were not observed any impurities except for rare cases. The mould used by potters had acceptably been knead; however, the large amount of temper had resulted in its firm structure.

Fine Red Ware (Tab 3): This kind of pottery with orangey-red mould, includes often plain and rarely painted potteries. The Temper that had been used in these kinds of potteries are tiny minerals and are similar to small knobs on the interior and exterior surfaces of all pieces. Furthermore, in some cases the additive Chaff is observed, and this is one of the most important characteristics. In all these types of potteries except for one, the interior surface of the open-mouth pottery which is covered similar to the exterior surface is simple and untouched; so that the trails of parallel lines made by pot-wheel are observed clearly on the interior surface of the pottery. The soil used in manufacturing these potteries are observable with naked eye, although the herbal additives are chipped very small in size, and lots of heterogeneous and numerous sands in all sizes. The mould had acceptably been knead and potteries are made of a constant and firm structure.



Bard Panir: A Station or Settlement of Proto-Writing in the North of Khuzestan

Morteza Hessari*

Hassan Akbari**

Alireza Sardari-e Zarchi***

Received: 2017/04/19

Accepted: 2017/05/15

Abstract

In this paper, research was performed on cultural materials from Bard Panir, which morphologically is located on southern Central Zagros at mountainsides of Lorestan, close to the Khuzestan Plain and is geopolitically a part of Khuzestan Province. However, this region is similar to Lorestan Province with regard to its average rainfall, its mild temperature is neither similar to freezing winters of Lorestan, nor like torrid summers of Khuzestan. In addition, this region had traditionally been fertile because of being near Bala Roud, Dez and Karkhe (Hole, 1994). Regarding Cultural-Historical parameters, this region seems to be at least contemptuous with cultural materials from cultural periods such as Shoush II or Uruk in Mesopotamia. Shoush II Period in Khuzestan is known based on what is found in Acropolis I, especially layers 17-22. Moreover, materials from Apadana are analogous to those from Acropolis1, layers 19-22 (Dittmann, 1986: 76). Therefore, this time horizon seems to be related to a network of societies that connect Central Zagros to Khuzestan, and from there to Mesopotamia, within which is especially located the key deployment called Uruk, which is divided into three periods: Early Uruk, Mid Uruk, and Late Uruk. Hence, based on cultural materials excavated by authors and some samples from this site which were kept in Andimeshk Cultural Heritage, the morphology and location of this Tappeh, as a special physiographical region, were determined.

Keywords: Bard Panir, Shoush II, Uruk, Beveled Rim Bowl, Baneshi Tray.

Location and Description of Bard Panir

This site is located near the banks of Bala Roud Dam, Bala Roud, close to Hosseinieh Town, northern Andimeshk City, Khuzestan Province. It is at 32 40 13.4 northern latitude; at 048 15 49.4 eastern longitude; and at a height of 343 m Altitude the sea level. Although, Bard Panir is geopolitically mapped within Khuzestan Province, it must geographically be located at southern Central Zagros. Bard Panir is about 10 m high; its area is 3.5 Ha; and distribution of pottery in it extends to around 30 Ha. This site is within a plain, at 100 meters from the banks of Bala Roud. Moreover, the site is about

*. Associate Professor, Department of Archaeology, Art University of Isfahan and Research Institute of Cultural Heritage and Tourism.

mhesari@ai.ac.ir

**. Ph.D Candidate Faculty of Conservation and Restoration, Art University of Isfahan, Iran.

***. Assistant Professor, Department of Archaeology, Research Institute of Cultural Heritage and Tourism.

Conclusion

This site is located on the north of the current city of Kermanshah, Taq-e Bostan historical complex; with northern longitude of $16^{\circ}23'34''$ and eastern latitude of $47^{\circ}54.7'7''$. Altitude of this site from the sea level is 1395 m and is one-kilometer length and 300 meters width. This site is located on the west of Taq-e Bostan, in the western Park of the complex and on the hillside, surrounded by pine trees and close to a basin with a boiling fountain. This basin known as Taq-e Bostan Sarab is one hundred meters far from the east of the site. The site is one kilometer far from the north of Qarasu River. On the rather steep slope of the mountain and some deep clefts have been made on its both sides by heavy equipment. The Parthian cemetery of Taq-e Bostan is formed on the Taq-e Bostan western park site's remnants. Fortunately, the pine jungle around this site has prevented the urban construction and the field is preserved. However, since the Parks and green spaces organization of Kermanshah is beside the site, and in 2005 Kermanshah municipality decided to build a parking in this area and started to excavate in two parts of the site. The result of this earthworks were discovery of some Parthian pitthoi graves which were unfortunately destroyed; although C.H.H.T stopped their progress but those clefts are still obvious and gradually they turned in to a dumping ground for city wastes and building debris. Later the municipality started to expand the west Park area of Taq-e Bostan with some changes. Except the known sites and caves around Taq-e Bostan which are far from the historical monuments, up to now Taq-e Bostan complex has been known and studied for its Parthian, Sassanid and Qajarian cultural remnants. Discovering a prehistoric site in this complex can emphasize its importance, not only for the historical and Islamic period but also the prehistoric (Chalcolithic) period. The Godin excavations can be considered as the base for western Iran chronology of central Zagros, but it seems that contrary to Kangavar plain, and in compare to eastern plains of Zagros, Mesopotamian ceramic culture was more widespread in the western plains of central Zagros such as Mahidasht during the fourth millennium B.C. accordingly, the chalcolithic chronology in Kermanshah and Mahidasht plains can be studied based on the excavations conducted in Siyahbid and Chogha Maran. Based on the chronology of the neo-chalcolithic period of this site which its evidences have been obtained on the workshop no. 3, handmade red ware and black ware ceramics with black decorative patterns have been found related to this period. The proposed date for the neo-chalcolithic of Mahidasht is 3000 – 3600 B.C; comparison of the discovered ceramics indicates the concurrency of this site with GodinVI: 1 and neo-chalcolithic layers in Siyahbid and Chogha Maran. Clearly, ceramics are the most important and significant cultural material of the near east. Due to the degradation and destruction, the surface cultural material of this site is just shreds. The neo-chalcolithic ceramics of the western Park of Taq-e Bostan complex are buff ware with vegetal temper and light red coating color. These ceramics are handmade, properly baked and medium quality. Among the surface ceramics of this site, no patterned shred was found but regarding the appearance of these ceramics, they can be related to neo-chalcolithic, specially the common rolled Rim bowls have been seen among the collected samples of the surface. Considering the clefts in this site made by the blades of the road construction equipment, the cultural material accumulation can be seen in this site. Ceramics are this site is comparable with the ceramics of GodinTepe in Kangavar plain and Siyahbid in Kermanshah plain.



The Western Park of Taq-e Bostan, New Find In The Western of Central Zagros, Kermanshah

Mohammad Amin Mirghaderi*

Ali Hozhabri**

Received: 2017/04/23

Accepted: 2017/05/29

Abstract

Central Zagros as one of the significant Iranian archeological perspectives has attracted the attention of many archeologists during the recent century and especially from the 1950s. It seems that the rugged lands of this near east region have been the cradle of many cultural evolutions during the history and the prehistoric periods. Although central Zagros due to its adjacency to the central Iranian plateau, Mesopotamian and southwest of Iran lowlands, and also the northwest mountains of Iran has been of concern mostly for the cultural remnants of the prehistoric societies, yet it has been a strategic and important region during the historical and even Islamic period. Among them we can mention the complex of Taq-e Bostan on the north of Kermanshah located on the ancient path of "The great Khorasan road". This complex is on the hillsides of Parkuh and surrounded by thickets and a lake which cause it a particular situation throughout the history. This complex owes its fame to the Sassanid rock relief which has been visited by Abeh Pushan in 1792 for the first time. However, Herzfeld studies are the first scientific investigations on the historical complex of Taq-e Bostan. On the other hand, the conducted excavations by Mr.Kambakhshfard in 1969 led by the accidental discovery of some pithos graves by municipality workers, resulted in achieving the evidences of a Parthian cemetery with more than 50 pithos graves and also remains of a village related to Parthian period. According the archeological investigations and studies on the ancient paths of the western Iran, or the surveys have been done in the region and ninety years background of archeological studies about this area, no report regarding the prehistoric existence of this complex has been presented. Morad Hasel site is the closest prehistoric site to this complex which has been identified and surveyed by Mr. Hassan Rezvani and it is related to the chalcolithic and Bronze Age. During the surveys and visits of Ali Hozhabri in the summer of 2013, some evidences of a chalcolithic site have been identified in the western park of Taq-e Bostan complex. This site was surveyed and its surface findings were transferred to the C.H.H.T organization for filing and documenting. Regarding the nature of the findings which were collected during the field survey, the aim of the present study is to introduce this significant site and to present a relative history for the site's artifacts. In the following, the overall image of cultural structure of this site is reconstructed with an analytical view and with regard to the chronology and the location of this site.

Keywords: Central Zagros, The Western Park of Taq-e Bostan, Chalcolithic Age, Kermanshah.

*, Ph.D Candidate Faculty of Literature and Human Science, University of Tehran, Iran. m.a.mirghaderi@gmail.com

**, Ph.D Candidate Faculty of Literature and Human Science, University of Tehran, Iran.

Question, Theory and Research Method

The main question in this research is: which elements have been affected the forming of the middle Paleolithic site of Qalakamandbeg and also could attract the humans to come around the GamasiAov River at the Hersin plain, despite there is not any stony cave or shelter to have a permanent habitat here, because this region has a harsh situations during night time and also winter. The different studies have showed this site is an open and outdoor camp; there is a theory that says the most important item to attract the humans here is the same silex outcrops (in north of the site) to produce the applicable tools and also GamasiAov River, since we could not ignore this vital water source and existed aquatic creatures in it to construct the interim and outdoor habitats here. This research method has concentrated on the surveys to collect the middle Paleolithic tools of this site and finally this research has used the library method to have complete study about the typology and producing the tools and its comparison with the similar discovered samples from the other middle Paleolithic areas in the central Zagros (Kermanshah).

Paleolithic Site of Qalakamandbeg

The Neolithic Tappeh, without the pottery of Qalakamandbeg, has located in a 1329m height of the sea level and also is 1500m away from the west point of Passar Village and about the 15km away of the west point of Hersin town (map.1). This Tappeh has been firstly found by Mortensen and Smith in 1977. Based on various studies and surveys, this site has two types of the relics accrued to the Islamic and Old Neolithic periods (Ibid) and there is not any study about the older relics here. Also other people had various studies such as Abbas Motarjem and Yahghob Mohammadifar (2002), Mohammad Eghbal Chehri (2009) but they pointed out that there is not any relic older than the Neolithic period. The recent visits and surveys on the north part of this tepe were led to find a series of the Levallois tools accrued to the middle Paleolithic, moreover other silex outcrops were also found in the several parts as well – it seems this site could have been used as the raw material to make the applicable tools – this site has located between the old truss over GamasiAov River and silex outcrop of Passar village, therefore Qalakamandbeg site has been possibly as an open and outdoor camp to produce the stony tools in the middle Paleolithic period.

Conclusion

The comprehensive (recently) studies and surveys in the Kermanshah region shows the important of utilization methods accrued to the societies of Paleolithic period from their environment and also displacement models of these societies in particular. It is worthy to note that identification of this Qalakamandbeg site at the bank of GamasiAov River would be seen in the same framework, since it has been formed in proximity of the Hersin's silex outcrops, therefore the regions (Kermanshah) where having raw materials to produce the applicable tools, should be carefully considered. The results of performed studies in this site point out this site had been taken as a tool-producing camp at the bank of the river due to the numerous Levallois tools accrued to the middle Paleolithic period in this site, finally in fact this site has been as a tool-producing workshop from the Paleolithic to the Neolithic period and after this period on, instead only an important Paleolithic site for the people of the Hersin region – Qalakamandbeg Neolithic Tappeh can confirm this claim.



Identification a Site Accrued to Middle Paleolithic Period in Proximity of Hersin's Qalakamandbag Tappeh

Sirvan Mohammadi Ghasrian*
Khalilollah Beik Mohammadi**

Received: 2017/04/14

Accepted: 2017/05/08

Abstract

Qalakamandbeg is one of the most important sites accrued to the Neolithic period and without pottery at the Hersin - in the west of Iran – this site has formed in the proximity a silex outcrop (mine) and at the bank of GamasiAov River. Identification of a site accrued to the middle Paleolithic in the recent surveys in the proximity of Qalakamandbeg clearly shows that forming these ancient sites and presence of the humans after Paleolithic period at this part has two reasons: firstly, availability to these silex outcrops to produce the applicable tools, and secondly a permanent water source in the name of GamasiAov River. The large number of dispersed stony manufactures and also numerous collected samples indicate that this site could be called as a camp site accrued to the middle Paleolithic, a site that has been formed to produce the various tools by the silex outcrop at the bank of GamasiAov River.

Keywords: Hersin, GamasiAov, Middle Paleolithic, Qalakamandbeg, Raw Materials, Tools Stone.

Introduction

GamasiAov River in the Hersin and Bistoon regions has always caused that the east and southeast areas of Kermanshah province to be one of the most important areas in Iran having survey about the Paleolithic period. Stanly Cown's excavations (1949) in the cave of Shekarchian (hunters) Bistoon are the first surveys in this region and Iran (Cown 1959-60), these surveys paved the way to the next studies. Philip Smith has researches in the Kher Cave and also was completed the past researches made by Cown in the Bistoon Caves (Young and Smith 1966). In 1977, Mortensen and Smith were identified some of the places accrued to middle Paleolithic in the west of Hersin including a big workshop for cutting and producing the tools (Mortensen and Smith 1977, 1980). In the recent decades, the trend of studies has been promoted objectively and the same has led to more identified and excavated sites (Biglari and Taheri 2001, Shidrang2005, Jaubert et.al 2009, Chehri 2009, Biglari 2004, 2007). Recently, a visit to the old Neolithic sites at the peripheral areas of Hersin and Passer village was led to accidentally identification of a range of the tools accrued to the middle Paleolithic at around the Neolithic site of Qalakamandbeg, this subject shows that this site has relics accrued to the Old Neolithic along with the relics from the middle Paleolithic period as well.

*. Kurdistan Organization of Cultural Heritage, Handicraft and Tourism, Iran.

mohammadi.sirvan@gmail.com

** . Ph.D. Candidate of Archaeology in University of Mohaghegh Ardabili, Iran.



Motaleat-e Bastanshenasi-e Parseh

Contents

Identification a Site Accrued to Middle Paleolithic Period in
Proximity of Hersin's Qalakamandbag Tappeh
|| Sirvan Mohammadi Ghasrian, Khalil Ollah Beik Mohammadi ||
6-7 (Part of Peresian: 9-19)

The Western Park of Taq-e Bostan, New Find In The Western of Central
Zagros, Kermanshah
|| Mohammad Amin Mirghaderi & Ali Hozhabri ||
8-9 (Part of Peresian: 21-33)

Bard Panir: A Station or Settlement of Proto-Writing in the North of
Khouzestan
|| Morteza Hessari, Hassan Akbari & Alireza Sardari-e Zarchi ||
10-11 (Part of Peresian: 35-48)

Archaeological Research of Iron Age Graveyard, Gand-Ab Shahmirzad,
Semnan Province
|| Abdolmotaleb Sharifi- Hevelaei ||
12-13 (Part of Peresian: 49-60)

A Discussion on Function of Kangavar Historical Building
|| Ahmad Heydari ||
14-15 (Part of Peresian: 61-74)

Karkooy, Firouzbahram Fire Temple in Sakestan
|| Reza Mehr Afarin & Zahir Vasegh-e Abbasi ||
16-17 (Part of Peresian: 75-86)

Iranian Musical in Poetical Melodies of Abu Nawas
|| Yaghub Mohammadifar, Faramarz Mirzaei
Maryam Rahmati-e Turkashvand ||
18-19 (Part of Peresian: 87-98)

A Review on Archaeometallurgy of Copper from Halil Region Based
on Petrograpgical- Chemical Investigation on Ancient Copper Slags
|| Seyed Mohammad Amin Emami ||
20-21 (Part of Peresian: 99-111)



Referees and Contribtours:

- Ahmad Chaichi Amirkhiz (Ph.D)
- Mosayeb Amiri (Ph.D)
- Karim Hajizadeh Bastani (Ph.D)
- Morteza Hessari (Ph.D)
- Mohammad Ebrahim Zarei (Ph.D)
- Omid Oudbashi (Ph.D)
- Abbas Motarjem (Ph.D)
- Kamal Aldin Niknami (Ph.D)
- Alireza Sardari Zarchi (Ph.D)
- Leyli Niakan (Ph.D)
- Arash Lashgari (Ph.D)
- Abbass Namjou (Ph.D)



موتالعات باستان‌شناسی || 1 ||

Motalaat-e Bastanshenasi-e Parseh Parseh Journal of Archaeological Studies

Vol. 1 || No. 1 || Autumn 2017

License Holder (Publisher): **The Research Institute of Cultural Heritage and Tourism (RICHT)**

Managing Editor & Editor-in-Chief: **Morteza Hessari**

With Cooperation: **Bu-Ali Sina University, University of Culture & Science and Free University of Berlin**

Editorial Board (In Alphabetical Order):

Ali Reza Anisi

Associate Professor, Department of Conservation and Restoration of the Architectural Heritage, Research Institute of Cultural Heritage and Tourism

Reinhard Bernbeck

Professor, Department of History and Cultural Studies, Free University of Berlin

Morteza Hessari

Associate Professor, Department of Archaeology, Art University of Isfahan and Research Institute of Cultural Heritage and Tourism

Yaghub Mohammadifar

Professor, Department of Archaeology, Bu-Ali Sina University

Mohammad Mortezaei

Associate Professor, Department of Archaeology Islamic Period, Research Institute of Cultural Heritage and Tourism

Abbas Motarjem

Associate Professor, Department of Archaeology, Bu-Ali Sina University

Nima Nezafati

Assistant Professor, Department of Geology and Geophysics, Islamic Azad University, Science and Research Branch

Kamal-Aldin Niknami

Professor, Department of Archaeology, University of Tehran

Holly Pittman

Professor, Department of the History of Art, University of Pennsylvania

Susan Pollock

Professor, Department of History and Cultural Studies, Free University of Berlin

Reza Rezaei

Associate Professor, Department of Archaeology, University of Mohaghegh Ardabili

Arkadiusz Soltysiak

Professor, Department of Bioarchaeology, University of Warsaw

Mohammad Ebrahim Zarei

Associate Professor, Department of Archaeology, Bu-Ali Sina University

Executive Internal: **Hassan Akbari**

Executive Director: **Khalilollah Beik Mohammadi**

Logo Type: **Jamshid Molapour**

Persian Editor: **Leila Kordbacheh**

English Editor: **Mehdi Heydari**



Research Institute of
Cultural Heritage and
Tourism



Bu-Ali Sina
University



Free University
of Berlin



University of
Culture & Science

The author(s) is responsible for views, statements and are expressed in papers.

No part of the papers in this journal may be published elsewhere without being referred to this journal.

E-Mail: mbp.journal@gmail.com

Website: journal.richt.ir/mbp

Address: Postcode: 1113855468, No. 8, Plate 4, Vakilodouleh Dead-end, Bastion Street, Imam Khomeini Street, Tehran.

Telefax: 021 - 66964065



Instructions writing articles in *Motaleat Bastanshenasi Parseh* journal

1. Subjects of articles, accepts in various aspects of archaeology, Iranian art history, adjacent cultures related with Iran, and inter disciplinary studies.
2. Articles must be original research and hasn't been published elsewhere and or simultaneously be submitted to another journal.
3. Scientific reports activities of field and laboratory must be written in instruction of journal.
4. Joint research articles must be listed noting the title and number of research project, and employer institution.
5. If, article is extracted from Master dissertation or Doctoral thesis, to be mentioned. Published these articles is permitted subject to condition of the new.
6. This journal doesn't publish translated articles.
7. Article should be related with specialty the author or authors.
8. Liability material presented in paper is with corresponding author.

Stylistic Conventions

- **View author / authors:** This page must be without a number, and includes full article title (title of the article should be very clear and indicative the content of article) name and last name of author/authors, academic rank, name of institution or place of employment, address, phone number and e-mail.
- **Persian abstract:** Must be maximum 300 words. The title of article and key word are set on a separate page. Persian abstract should be capable of standing alone indicative the entire article, and includes: design and problem statement, objectives and necessity, question and hypothesis (main), method, most important findings, and conclusion of research.
- **Introduction:** should be includes: design and problem statement, objectives and necessity, question and hypothesis (main and subsidiary) of research. This section must be comprehensive and set in one page.
- **Research method.**
- **Research background.**
- **Article text:** This section is includes: Theoretical bases, studies and surveys, findings, and conclusions of research.
- **Conclusion of research:** should be logical and reasonable, and with summing up of items considered. Also, this section should be includes answer the question and survey the research hypothesis in the form of presenting research findings.
- **Gratitude:** Appreciation from cooperation and guidance of those who helped compilation of the article (if you wish).
- **Footnotes:** Includes is English equivalents and explanations of terms, that should respectively the number in the text and write in form notes at the end of article (do not insert any footnotes inside text).
- **Resources:** Alphabetical order and sorted by last name of author (Persian and Latin).
- **English section:** must be accompany article in separate file (Word file) send to journal office. Also, this section must be includes author specifications and complete translation of the paper summary (short article form) in 1000 words, includes: abstract (300 words and includes: design and problem statement, objectives and necessity, question and hypothesis (main), method, most important findings, and conclusion of research), introduction (300 words and includes: design and problem statement, objectives and necessity, question and hypothesis (main and subsidiary) comprehensive), article text (300 words), conclusion (100 words), and all Persian resources (Persian resources must be translated) and English used in research.

Guide for tuning articles

- **Article text:** Article text must be tuning with all information (text, image/pictures, map, plan, table, and chart) maximum in 20 pages size A4 (each page 24 lines, Persian text with font B-Mitra, size 13 and line spacing 1/5 point, Persian footnote with size 10; English text (references, ...) with font Times New Roman and size 12; English footnote with size 8). Emphasis, Persian section article mustn't be, in total (abstract, introduction, body, conclusion, and references) more than 7000 words.
- **Pictures, charts, plans, and tables:** Minimum and maximum use the essential number of images, charts, and tables in article are important; They Must be good quality (pictures whit quality 300 dpi and whit format jpg) and mention source (emphasis, that mustn't be in total, image/pictures, map, plan, table, and chart, more than 15 items).
- **Title of table:** must be in top right and with its source (if table is set by author or authors, the year should be inserted; Example: (Source: author/authors, 2018).
- **Title of pictures, charts, and plans:** must be in bottom right and with source (if production pictures, charts, and plans is set by author or authors, the year should be inserted; Example: (Source: author/authors, 2018).

Referring Method

• Inside text Persian and English

- a) *Reference whit one author:* (last name, publication date: page), example: (Niknami, 2017: 27).
- b) *Reference whit two authors:* (last name of authors, publication date: page), example: (Niknami & Hessari, 2017: 27).
- c) *Reference whit three authors or more:* (last name of author and et al., publication date: page), example: (Niknami et al., 2017: 27).

• End of text (Resources):

Book:

Last name of author, name of author / authors (year of publication). Book title (Italic). Volume, translator name or editor, place of publication: publisher name, published.

Example:

- a) *Reference whit one author:* Coon, C. S. (1951). *Cave Explorations in Iran*, 1949. Philadelphia: The University Museum, University of Pennsylvania.
- b) *Reference whit two authors or more:* Hole, F., Flannery, K.V. and Neely, J.A. (1969). *Prehistory and Human Ecology on the Deh Luran Plain*, *Memoirs of the Museum of Anthropology*, No. 1, Ann Arbor: University of Michigan Press.

Article:

Last name of author, name of author / authors (year of publication). "Article title" (inside guillemot). Journal title (Italic). Place of publication, course number or journal year, journal number, pages of article in journal.

Example:

- a) *Reference whit one author:* Burney, Ch. (1975). "Excavations at Haftavan Tepe 1973: Fourth Preliminary Report". *Iran*, Vol. XIII, pp. 149-164.
- b) *Reference whit two authors or more:* Batiuk, S. & Rothman, M. (2007). "Unraveling Migration, Trade, and Assimilation", *Expedition* 49, No. 1, pp. 7-17.

Dissertation, thesis, and reports:

Last name of author, name of author/authors (year of publication). "Title of dissertation, thesis, and reports (inside guillemot)". Place of research: name of University/Institute (unpublished).

Example for dissertation or thesis: Rezalo, Reza (2008). "Emergence of communities whit complex structure of political and social in New Bronze period in south area of Aras River whit case study of archaeological data Ghaleh Khosro". Doctoral thesis, Tehran: University of Tarbiat Modares (unpublished).

Example for report: Mohamadifar, Y. and Motarjem, A. (2004). "Report of archaeological survey Tuyserkan county", archive administration of cultural heritage, handicrafts and tourism organization of Hamedan province (unpublished).

In The Name of
GOD



Motaleate Bastanshenasi-e Parseh

Parseh Journal of Archaeological Studies

P. ISSN: 2645-5048

Motaleate Bastanshenasi-e Parseh

1

Parseh Journal of Archaeological Studies

Vol. 1 || No. 1 || Autumn 2017 ISSN (P.): 2645-5048, (E.): 2645-5706



Research Institute of
Cultural Heritage and Tourism



Bu-Ali Sina
University

Freie Universität



Berlin



University of
Culture & Science

Identification a Site Accrued to Middle Paleolithic Period in Proximity of Hersin's
Qalakamandbag Tappeh

6-7

(Part of Peresian: 9-19)

|| Sirvan Mohammadi Ghasrian, Khalil Ollah Beik Mohammadi ||

The Western Park of Taq-e Bostan, New Find In The Western of Central Zagros, Kermanshah

8-9

(Part of Peresian: 21-33)

|| Mohammad Amin Mirghaderi & Ali Hozhabri ||

Bard Panir: A Station or Settlement of Proto-Writing in the North of Khuzestan

10-11

(Part of Peresian: 35-48)

|| Morteza Hessari, Hassan Akbari & Alireza Sardari-e Zarchi ||

Archaeological Research of Iron Age Graveyard, Gand-Ab Shahmirzad, Semnan Province

12-13

(Part of Peresian: 49-60)

|| Abdolmotaleb Sharifi-Hevelaei ||

A Discussion on Function of Kangavar Historical Building

14-15

(Part of Peresian: 61-74)

|| Ahmad Heydari ||

Karkooy, Firouzbahram Fire Temple in Sakestan

16-17

(Part of Peresian: 75-86)

|| Reza Mehr Afarin & Zahir Vasegh-e Abbasi ||

Iranian Musical in Poetical Melodies of Abu Nawas

18-19

(Part of Peresian: 87-98)

|| Yaghub Mohammadifar, Faramarz Mirzaei & Maryam Rahmati-e Turkashvand ||

A Review on Archaeometallurgy of Copper from Halil Region Based on

20-21

(Part of Peresian: 99-111)

Petrographical-Chemical Investigation on Ancient Copper Slags

|| Seyed Mohammad Amin Emami ||